

بازگردانی
انجیل

دعوت انجیل و تبدیل واقعی

چاپ: کابل، افغانستان ♦ بهار ۱۳۹۹

پل وشر

دعوت انجیل و تبدیل واقعے

بازگردانی انجیل

قدرت و پیغام انجیل
دعوت انجیل و تبدیل واقعی
اطمینان و هشدارهای انجیل

پُل وِاشِر

Paul Washer

THE GOSPEL CALL & TRUE CONVERSION

Reformation Heritage Books

2965 Leonard St. NE

Grand Rapids, MI 49525

دعوت انجیل و تبدیل واقعی

ترجمه شده با اجازه ناشر در AHCN شبکه کلیسایی

خانگی افغانستان.

www.khabarkhush.org

فهرست

مقدمهٔ مجموعه: بازگردانی انجیل ۱

بخش اول: دعوت انجیل

۱. دعوت به توبه ۶
۲. دعوت به ایمان ۲۶
۳. ایمان آور و اعتراف کن ۳۹
۴. پذیرش مسیح ۵۰
۵. مسیح پشت درِ قلب ۶۱

بخش دوم: قلبهای تازه و ماهیت تبدیل واقعی

۶. انگیزهٔ مهم و پایان نجات ۷۴
۷. نویسندهٔ نجات ۸۳
۸. جداسازی و پاکسازی ۸۷
۹. یک قلب تازه ۱۰۰
۱۰. روح مؤثر ۱۰۷

بخش سوم: قوم جدید و ماهیت تبدیل واقعی

۱۱. جلال عهد تازه ۱۱۷
۱۲. بنای قوم جدید ۱۲۶
۱۳. شناخت قطعی مسیحیان دربارهٔ خدا ۱۳۶
۱۴. قلب و طریق قوم خدا ۱۴۷
۱۵. عهد ابدی ۱۶۶
۱۶. نیکویی خدا به قومش ۱۷۷

مقدمه مجموعه: بازگردانی انجیل

انجیل عیسی مسیح، بزرگترین گنجینه ای است که به کلیسا و مسیحیان بخشیده شده است. این یک پیغام در میان پیغامهای بسیار نیست، بلکه پیغامی بالاتر از تمامی پیغامهاست. این قدرت خدا برای نجات و بزرگترین مکاشفه حکمت بیکران خدا به انسان و فرشتگان است.^۱ به همین دلیل، پولس رسول در موعظه خود، جایگاه اوّل را به انجیل داده است، با تمامی قدرت سعی کرده که آنرا به وضوح اعلام کند و حتی تمامی افرادی را که مانع از حقیقت آن می شدند، لعنت کرده است.^۲

هر یک از نسلهای مسیحی، ناظر پیغام انجیل می باشند و خدا با قدرت روح القدس، ما را فرا می خواند تا از این گنجینه ای که به ما سپرده شده، محافظت کنیم.^۳ اگر می خواهیم ناظران امینی باشیم، باید در مطالعه انجیل غرق شده و برای درک حقایق آن، نهایت سعی خود را بکنیم و خود را ملزم به حفاظت از محتویات آن کنیم.^۴ به این ترتیب، نجات خود و شنوندگان آنرا تضمین می کنیم.^۵

این نظارت باعث می شود که این کتابها را بنویسم. من اشتیاق کمی برای کار سخت نوشتن دارم، و قطعاً با کمبود کتابهای مسیحی مواجه نیستیم، اما این مجموعه موعظات را به همان دلیل که آنها را موعظه می کنم، به صورت کتبی درآورده ام: برای رهایی از زیر بار آنها. من هم مانند ارمیا، اگر این پیغام را اعلام نکنم: "آنگاه در دلم همچون آتشی سوزان می گردد، محبوس در استخوانهایم، و از نگاه داشتنش در درونم خسته شده، توان خودداری بیشتر نخواهم داشت." چنانکه پولس رسول اعلام می کند: "وای بر من اگر بشارت ندهم!"^۶

همانطور که همه می دانند، کلمه *انجیل* برگرفته از کلمه یونانی *euangélion* است، که به درستی به عنوان "خبر خوش" ترجمه شده است. از یک طرف، هر صفحه از کتاب مقدس، انجیل را در برمی گیرد، اما از طرف دیگر، انجیل به پیغام خاصی اشاره می کند- نجاتی که برای مردم سقوط کرده، از طریق حیات، مرگ، رستاخیز و صعود عیسی مسیح، پسر خدا انجام شده است.

برای خشنودی پدر، پسر ابدی که با پدر برابر است و نشاندهنده ذات واقعی اوست، به خواست خود، جلال آسمان را ترک کرد، توسط روح القدس در رحم یک باکره قرار گرفت و به عنوان خدا-انسان متولد شد: عیسی ناصری.^۸ به عنوان انسان، بر روی زمین با اطاعت کامل از شریعت خدا

زندگی کرد.^۹ وقتی زمان به کمال رسید، انسانها او را طرد و مصلوب کردند. او بر روی صلیب، گناه انسان را حمل کرد، خشم خدا را متحمل شد و به جای انسان مُرد.^{۱۰} در روز سوم، خدا او را از مردگان برخیزانید. این رستاخیز، اعلام الهی این مطلب بود که پدر، مرگ پسرش را به عنوان قربانی گناه پذیرفته است. عیسی، جریمه ناپاطاعتی انسان را پرداخت، عدالت را بجا آورد و خشم خدا را فرونشاند.^{۱۱} چهل روز بعد از رستاخیز، پسر خدا به آسمان صعود کرد، به دست راست پدر نشست، و جلال، حرمت و فرمانروایی بر همه چیز به او عطا شد.^{۱۲} آنجا در حضور خدا، نماینده قوم خود شده و از جانب آنها نزد خدا استغاثه می کند.^{۱۳}

خدا همه افرادی را که وضعیت گناه آلود و درمانده خود را تشخیص داده و به حضور مسیح می روند، کاملاً بخشیده، عادل شمرده و با خود آشتی می دهد.^{۱۴} این انجیل خدا و پسرش، عیسی مسیح است.

یکی از بزرگترین جنایاتی که توسط نسل مسیحی حاضر انجام شده، نادیده گرفتن انجیل می باشد، و تمامی امراض دیگر از آن نشأت می گیرد. دنیای گمشده، نسبت به انجیل دل سخت نشده، بلکه از آن آگاهی ندارد، چون بسیاری از افرادی که انجیل را اعلام می کنند، از اساسی ترین حقایق آن آگاهی ندارند. ضروریترین موضوعاتی که در مرکز انجیل قرار دارد- عدالت خدا، فساد و تباهی اساسی انسان، کفار با خون، ماهیت تبدیل حقیقی، و پایه های اطمینان و اعتماد بر اساس کتاب مقدس- در سکوی موعظه بسیاری از افراد حضور ندارد. کلیساها، پیغام انجیل را به چند بیانیه اصولی تقلیل داده و تعلیم می دهند که ایمان آوردن، صرفاً یک تصمیم انسانی است، و اطمینان از نجات را به هر کسی که دعای گناهکار را می خواند، اعلام می کنند.

تقلیل پیغام انجیل، نتایج بسیاری به همراه داشته است. اولاً، قلب افرادی را که ایمان نیاورده اند، سخت تر می سازد. تعداد کمی از "ایمانداران" عصر مدرن در مشارکت کلیسا شرکت می کنند و آنانی که شرکت می کردند، غالباً کنار کشیده یا در زندگی خود نشانه اعتیاد به مسائل شهوانی را دارند. ناگفته نماند که میلیونها نفر از خیابانهای ما عبور کرده و در نیمکتهای کلیسا می نشینند، درحالیکه با انجیل حقیقی عیسی مسیح تغییر نکرده اند، ولی با اینحال از نجات خود مطمئن هستند، چون یکبار در زندگیشان، در یک برنامه بشارتی دست خود را بلند کرده یا یک دعایی را

تکرار کرده اند. این اطمینان کاذب، مانع بزرگی ایجاد می کند که غالباً چنین اشخاصی را از شنیدن انجیل حقیقی باز می دارد.

دوماً، چنین انجیلی، کلیسا را از بدن روحانی ایمانداران تولد تازه یافته به جمعی از انسانهای جسمانی تبدیل می کند که ادعای خداشناسی می کنند، اما با اعمالشان، او را انکار می کنند.^{۱۵} با موعظه انجیل حقیقی، انسانها بدون سرگرمی انجیل، برنامه های خاص، یا وعده منافی فراتر از آنچه که در انجیل اعلام شده، به کلیسا می آیند. افرادی که به کلیسا می آیند، به این دلیل می آیند که مشتاق مسیح و تشنه حقیقت کتاب مقدس، پرستش قلبی و فرصتهایی برای خدمت می باشند. وقتی کلیسا، انجیل تقلیل یافته را اعلام می کند، با انسانهای جسمانی پُر می شود که علاقه کمی به مسائل خدا دارند و نگهداری چنین افرادی، بار سنگینی برای کلیسا می باشد.^{۱۶} سپس کلیسا، احکام اصولی انجیل را در حد اخلاقیات مناسب کاهش داده و عبادت حقیقی مسیح به برنامه های برای رفع نیازهای احساسی اعضایش تبدیل می شود. کلیسا به جای اینکه مسیح محور باشد، بر اساس برنامه پیش می رود، و با دقت حقیقت را از فیلتر عبور داده یا از نو بسته بندی می کند تا اکثریت جسمانی را آزرده نکند. کلیسا حقایق عظیم کتاب مقدس و مسیحیت اُرتدکس (درست) را کنار گذاشته و عمل گرایی (به عبارت دیگر، هر آنچه کار کلیسا را پیش برده و رشد می دهد) قانون روز می شود.

سوماً، چنین انجیلی، بشارت و مأموریتها را به چیزی بیش از الزام بشری تقلیل می دهد که بر اساس تدابیر تبلیغاتی هوشمند بر پایه مطالعه دقیق آخرین مسیر رویدادها در فرهنگ می باشد. بعد از سالها مشاهده ضعف انجیل غیرکتاب مقدسی، به نظر می رسد که بسیاری از افراد کلیسای انجیلی متقاعد شده اند که انجیل کارایی ندارد و انسان به نوعی موجود بسیار پیچیده ای شده و با چنین پیغام ساده و رسوا کننده ای نجات نیافته و تبدیل نمی شود. اکنون بر درک فرهنگ سقوط کرده و هوسهای زودگذر آن بسیار تأکید می شود، تا بر درک و اعلام تنها پیغامی که قدرت نجات آنرا دارد. در نتیجه، انجیل دائماً به شکل تازه ای ارائه می شود تا برای فرهنگ معاصر مناسب باشد. ما فراموش کرده ایم که انجیل حقیقی همیشه برای هر فرهنگی مناسب است، چون کلام ابدی خدا برای همه افراد است.

چهارماً، چنین انجیلی باعث رسوایی نام خدا می شود. با اعلام انجیل تقلیل یافته، شخص جسمانی و غیرایماندار به مشارکت کلیسای می آید، و با چشم پوشی کامل از انضباط کتاب مقدسی کلیسا، اجازه دارد که بدون اصلاح یا سرزنش در کلیسا بماند. این خلوص و آبروی کلیسا را لکه دار کرده و نام خدا را در بین غیرایمانداران بی حرمت می کند.^{۱۷} در نهایت، خدا جلال نمی یابد؛ کلیسا تهذیب نمی شود؛ عضو کلیسای که ایمان نیاورده، نجات نمی یابد؛ کلیسا شاهدین کم یا هیچ شاهی برای دنیای غیرایماندار نخواهد داشت.

آیا این باعث می شود که ما به عنوان خادمین یا افراد دست گذاری شده، کنار آنها ایستاده و با مشاهده انجیل کم جلالی که جایگزین "انجیل پُر جلال خدای مبارکمان" می شود، کاری نکنیم.^{۱۸} ما به عنوان ناظران این حقیقت وظیفه داریم که تنها انجیل حقیقی را بازگردانده و آنرا با شجاعت و وضوح به همه اعلام کنیم. خوب است که به کلام چارلز هادون اسپرچن با دقت توجه کنیم:

در این روزها، احساس می کنم که باید مکرراً به سراغ حقایق اولیه انجیل بروم. شاید در زمان صلح و آرامش بتوانیم در مناطق جالب حقیقت که در دوردست می باشد به گشت و گذار بپردازیم؛ اما اکنون باید در خانه بمانیم و با دفاع از قواعد اولیه ایمان از قلب و خانه کلیسا محافظت کنیم. در این عصر، مردانی در کلیسا برخاسته اند که مسائل انحرافی را مطرح می کنند. شاید عده زیادی ما را با فلسفه های خود و تفسیرهای جدید دچار مشکل کنند، اما اصولی را که ادعای تعلیم آنها را دارند، انکار کرده و ایمانی را که ملزم به نگهداری آنها، تحلیل می برند. عده ای از ما، که می دانیم به چه ایمان داریم، و مفاهیم پنهانی برای کلام خود نداریم، باید پابرجا و استوار بایستیم، کلام حیات را نگاه داریم، و به سادگی پایه حقایق انجیل عیسی مسیح را اعلام کنیم.^{۱۹}

اگرچه مجموعه بازگردانی انجیل، یک عرضه کاملاً اصولی انجیل نیست، اما به ضروریترین موارد اشاره می کند، مخصوصاً مواردی که بیش از همه در مسیحیت معاصر نادیده گرفته شده اند. امیدم این است که این کلام راهنمایی برای کمک به شما باشد تا انجیل را از نو، با همه زیبایی، رسوایی و قدرت نجات دهنده اش درک کنید. دعایم این است که این کشف تازه، زندگیتان را تبدیل کند، به اعلامیه تان قوت ببخشد و بیشترین جلال را به خدا بدهد.

برادر شما

پُل دیوید واشر

بخش اول

دعوت انجیل

عیسی پس از گرفتار شدن یحیی به جلیل رفت. او خبر خوش خدا را اعلام می کرد و می گفت: "زمان به کمال رسیده و پادشاهی خدا نزدیک شده است. توبه کنید و به این خبر خوش ایمان آورید."

- مرقس ۱: ۱۴-۱۵

می دانید که از هر آنچه ممکن بود به حال شما سودمند افتد، چیزی دریغ نداشته ام، بلکه پیام را به شما موعظه کرده، چه در جمع و چه در خانه ها تعلیمتان داده ام. نیز به یهودیان و یونانیان هر دو، اعلام داشته ام که باید با توبه به سوی خدا بازگردند و به خداوند ما عیسی مسیح ایمان آورند.

- اعمال ۲۰: ۲۰-۲۱

و در مقابل، چه می گوید؟ اینکه "این کلام نزدیک تو، در دهان تو، و در دل توست." این همان کلام ایمان است که ما وعظ می کنیم، که اگر به زبان خود اعتراف کنی "عیسی خداوند است" و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. زیرا در دل است که شخص ایمان می آورد و پارسا شمرده می شود، و با زبان است که اعتراف می کند و نجات می یابد.

- رومیان ۱۰: ۸-۱۰

فصل اول

دعوت به توبه

عیسی پس از گرفتار شدن یحیی به جلیل رفت. او خبر خوش خدا را اعلام می کرد و می گفت: "زمان به کمال رسیده و پادشاهی خدا نزدیک شده است. توبه کنید و به این خبر خوش ایمان آورید."

- مرقس ۱: ۱۴-۱۵

در گذشته، خدا از چنین جهالتی چشم می پوشید. اما اکنون به همه مردمان در هر جا حکم می کند که توبه کنند.

- اعمال ۱۷: ۳۰

طبق نقشه ابدی و برای خشنودی خدا، پسر خدا که با پدر برابر بود و نماینده کامل ذات او بود، مشتاقانه جلال آسمان را ترک کرد، از جانب روح القدس در رحم یک باکره قرار گرفت و به عنوان خدا-انسان متولد شد. او در اطاعت کامل از شریعت خدا بر روی زمین زندگی کرد و وقتی زمان به کمال رسید، انسانها او را طرد و مصلوب کردند. او بر روی صلیب، گناهان قومش را بر خود گرفت و از جانب خدا واگذاشته شد، خشم الهی را متحمل شد و به عنوان یک محکوم درگذشت. خدا در روز سوم، به عنوان اعلامیه عمومی پذیرش مرگش، پرداخت بهای گناه، اجرای عدالت و فرونشاندن خشم خود، او را از مردگان برخیزانید. چهل روز بعد از رستاخیز، عیسی مسیح، پسر-خدا و پسر-انسان، به آسمان صعود کرد و به دست راست خدای پدر نشست و جلال و حرمت و سلطنت بر همه چیز به او سپرده شد. او در آنجا، در حضور خدا، نماینده قومش می باشد و برای آنها در نزد خدا به طور خاص، تقاضا و استغاثه می کند. این خبر خوش خدا و عیسی مسیح، پسرش می باشد.^۱

با توجه به کارهای عظیم خدا، اکنون باید توجه خود را به سوی انسانها بازگردانیم. بر اساس کتاب مقدس، پاسخ انسان به انجیل چیست؟ چگونه مبشر باید انسانهای ناامید را هدایت کند، کسانی که فریاد می زنند: "چه کنم تا نجات یابم؟" کتاب مقدس بوضوح می گوید: انسانها باید توبه کنند و به انجیل ایمان آورند. وقتی عیسی خود را به قوم اسرائیل آشکار کرد، به آنها التماس نکرد که

قلبهایشان را بگشایند و او را وارد قلبشان کنند، همچنین از آنها نخواست که دعای خاصی را تکرار کنند. بلکه، به آنها فرمان داد که از گناهشان بازگردند و به انجیل ایمان آورند.^۲

یک دعوت پایدار و تغییرناپذیر

پیش از ادامه دادن به مطالب، باید بدانیم که فرمان مسیح به توبه و ایمان، برای ما نیز کاربرد دارد. بسیار اشتباه است که فکر کنیم این فرمان محدود به یک دوره خاص بود یا فقط مربوط به یهودیان دوران عهدجدید بود. "توبه کنید و ایمان آورید!"، دعوت انجیل برای دیروز، امروز و تا ابد می باشد. رسولان این حقیقت را تقویت کرده و شجاعانه بعد از رستاخیز و صعود مسیح، آنرا اعلام کردند. به اعلامیه های پولس رسول توجه کنید:

می دانید که از هر آنچه ممکن بود به حال شما سودمند افتد، چیزی دریغ نداشته ام، بلکه پیام را به شما موعظه کرده، چه در جمع و چه در خانه ها تعلیمتان داده ام. نیز به یهودیان و یونانیان هر دو، اعلام داشته ام که باید با توبه به سوی خدا بازگردند و به خداوند ما عیسی مسیح ایمان آورند. (اعمال ۲۰ : ۲۰ - ۲۱)

در گذشته، خدا از چنین جهالتی چشم می پوشید. اما اکنون به همه مردمان در هر جا حکم می کند که توبه کنند. (اعمال ۱۷ : ۳۰)

این متون و چند متن دیگر ثابت می کنند که جایی برای مباحثه نیست که توبه را به دوران گذشته محوّل کند یا جایگاه آنرا در موعظه انجیل در دنیای مدرن نابود کند. "توبه در نزد خدا"، دعوت انبیای عهدعتیق، یحیی تعمید دهنده، خداوند عیسی مسیح، رسولان و اعترافات و موعظات پرهیزکارترین و مفیدترین الهیدانان، واعظان و مسیونرها در سراسر تاریخ کلیسا بوده است.

اعترافات وست مینیستر و نیو همپشایر به ترتیب اظهار می کنند:

توبه ای که منجر به حیات می شود، یک فیض انجیلی است؛ این اصل و تعلیم باید توسط همه خادمان انجیل موعظه شود، چنانکه ایمان به مسیح موعظه می شود. (۱۵ . ۱).

ما معتقدیم که توبه و ایمان، وظایفی مقدّس و دو فیض جدایی ناپذیر هستند. (art . ۸).

خصوصیات لازم برای توبه واقعی

چون دعوت به توبه در اعلام انجیل، بسیار ضروری است، ما باید درک درستی از ماهیت توبه و نشانه آن در ایمان واقعی داشته باشیم. موارد زیر، هشت خصوصیت اصلی توبه حقیقی بر اساس کتاب مقدس است:

- تغییر ذهن
- غم و اندوه به خاطر گناه
- تصدیق و اعتراف شخصی به گناه
- دوری از گناه
- کناره گیری از اعتقاد به عدالت شخصی یا اعمال نیکو
- بازگشت به سوی خدا
- اطاعت عملی
- عمل پیوسته و عمیق توبه

ما باید بدانیم که این خصوصیات توبه واقعی ضرورتاً در لحظه ایمان آوردن، تمام و کمال ظاهر نمی شوند، بلکه در طول زندگی ایماندار به رشد خود ادامه داده و عمیقتر می شوند. بسیار گمراه کننده و نابود کننده است که بگوییم ایمان حقیقی نیازمند آن است که شخص به عمق توبه و ایمان دست یابد، چیزی که به ندرت در زندگی بالغترین مسیحیان دیده می شود. عیسی گفت که ایمانی به اندازه دانه خردل، اگر واقعی باشد، برای به حرکت درآوردن کوهها کافیهست.^۳ شاید در لحظه ایمان آوردن درک شخص از ماهیت زشت و پلید گناه بسیار ناچیز، ولی واقعی باشد. شاید عمق شکستگی شخص نوایمان در مقایسه با ایماندار بالغ بسیار کم باشد، اما قطعاً واقعی خواهد بود. نشانه نهایی اینکه توبه و ایمان شخص باعث نجاتش می شود، این است که بواسطه عمل پایدار تقدیس توسط خدا، این دو فیض به رشد خود ادامه داده و در زندگی او عمیقتر می شوند. با در نظر داشتن این وضوح و هشدارها، اجازه بدهید به طور دقیق به هر یک از این خصوصیات بپردازیم.

تغییر ذهن

در عهد جدید، کلمه توبه بارها از فعل یونانی ترجمه شده که از یک فعل دیگری که به معنای "درک کردن یا فهمیدن" است و یک حرف اضافه که نشاندهنده تغییر است، ساخته شده است.^۴ بنابراین، توبه شامل تغییر کامل ادراک شخص درباره مسائل یا دیدگاه او نسبت به واقعیت است. در کتاب مقدس این تغییر ذهن هرگز محدود به عقل و خرد نیست، بلکه به طور مساوی بر احساسات و اراده تأثیر اساسی می گذارد. به طور خلاصه، توبه واقعی با عمل روح القدس در زندگی گناهکار آغاز می شود، در نتیجه او قلب را احیا می کند، ذهن را روشن می سازد و با مکاشفه حقیقت الهی، خطاها را نمایان می سازد. به خاطر این عمل الهی، ذهن گناهکار تبدیل شده و دیدگاهش نسبت به واقعیت، کاملاً تغییر می کند- مخصوصاً در رابطه با خدا، خود، گناه و راه نجات.

کتاب مقدس تعلیم می دهد که عقل انسان پیش از ایمان آوردن تاریک است و در بطالت ذهن خود رفتار می کند.^۵ بعلاوه، ذهنش با خدا دشمنی می ورزد، حقیقت خدا را سرکوب می کند و نمی تواند در برابر شریعت خدا تسلیم شود.^۶ در نتیجه، شخص غیرایماندار دیدگاه کاملاً منحرفی درباره واقعیت دارد و مبالغه نیست که بگوییم که او درباره همه چیزهای واقعاً مهم، طرز فکر اشتباهی دارد.

او چیزهای درباره خدای یکتا، حقیقی و شکوه او می داند، اما فکر نمی کند که باید او را به عنوان خدا جلال داده و شکرگزاری کند.^۷ او به خودش اهمیت داده و پیشرفت خود را مهمتر از چیزهای دیگر می داند. شریعت خدا بر قلبش نوشته شده، اما فکر نمی کند که پیروی از او امر آن ضروری یا مفید باشد. بلکه، با وجدانش در جنگ است و سعی می کند که حقایقی را که می داند، سرکوب کند.^۸ او می داند که همه کسانی که مرتکب اعمال بد می شوند، سزاوار مرگند، اما فکر نمی کند که باید بترسد. او نه تنها مرتکب این اعمال می شود، بلکه کسانی را که مرتکب آنها می شوند، قلباً تأیید می کند.^۹ درحالی که مرگ، اطرافیانش را می بلعد، با فناپذیری خود مواجه می شود اما فکر نمی کند که این بلا دامنگیر او نیز خواهد شد. به عبارت ساده تر، شخص غیرایماندار در اشتباه است ولی با تکبر به انجام کاری که به نظرش درست است، ادامه می دهد.^{۱۰} او در مسیری حرکت می کند که به نظرش درست است، اما در نهایت به مرگ می انجامد.^{۱۱}

اما در لحظه ایمان آوردن، روح خدا قلب شخص را احیا می کند و حقیقت ذهن تاریکش را روشن می سازد. سپس مانند شخص نابینایی که بینا شده یا شخص خفته ای که از خواب بیدار شده، متوجه می شود که کلّ زندگیش تحت حاکمیت فریبهای خودش بوده و درباره همه چیز دیدگاه اشتباهی داشته است. برای اولین بار در زندگی، حقیقت را دیده و تصدیق می کند. افکار اشتباه و حتی کفرآمیز او درباره خدا، جای خود را به درک ناچیز، اما صحیح درباره تنها خدای حقیقی می دهند. نظرات باطلش درباره فضایل و شایستگی خود، جای خود را به آگاهی از شرارت ذاتش و اعمال افتضاحش می دهند. تکبر، اعتماد به نفس و استقلالش با فروتنی واقعی، بی اعتمادی به خود، شکستگی به خاطر گناه و وابستگی به خدایی که برای بخشش به او توکل می کند، جایگزین می شود. سپس او خود را در شخص و عمل عیسی مسیح، به رحمتهای خدا می سپارد و برای انجام اراده خدا متعهد می شود. بنابراین، ذهنش تغییر کرده و زندگیش تبدیل می شود. او توبه کرده است.

سولس طرسوسی نمونه عالی توبه بر اساس کتاب مقدس است. او در جهالت و بی ایمانی، عیسی ناصری را چیزی بیش از یک شیاد و کافر نمی دانست و فکر می کرد که همه پیروان او شایسته زندان و مرگ هستند.^{۱۲} بنابراین، درحالیکه "به دمیدن تهدید و قتل بر شاگردان خداوند ادامه می داد" به نزد کاهن اعظم رفت و از او درخواست نامه های را کرد که "چنانچه کسی را از اهل طریقت بیابد، از زن و مرد، در بند نهاده، به اورشلیم بیاورد." (اعمال ۹: ۲-۳) اما در راه دمشق، مسیح جلال یافته با او ملاقات کرد.^{۱۳} در آن لحظه، دیدگاه سولس درباره واقعیت کاملاً متلاشی شد. او متوجه شد که درباره همه چیز اشتباه می کرد. او فکر می کرد که عیسی ناصری یک کافر است، ولی دریافت که او پسر خدا، مسیحای موعود و نجات دهنده جهان است. او فکر می کرد که عدالت با اطاعت از شریعت بدست می آید، اما دریافت که هیچ چیز خوبی در او نیست و نجات بواسطه فیض و از طریق ایمان است و این از خودمان نیست بلکه عطای خداست.^{۱۴} او فکر می کرد که شاگردان، دشمنان اسرائیل بودند و شایستگی زنده ماندن را نداشتند، اما دریافت که به اسرائیلیهای حقیقی جفا می رساند و پسران و دختران خدای زنده را به قتل می رساند.^{۱۵} بنابراین، سه روز تنها ماند، "او نابینا بود و چیزی نمی خورد و نمی آشامید." (اعمال ۹: ۹). سولس طرسوسی، انسان مغرور و متکی به عدالت خود که فریسی تر از همه فریسیان بود، بواسطه ملاقات با حقیقت که همان مسیح عیسی است، شکسته شده و چند میلیون تگه شد. اما با عمل روشن

کننده و احیا کننده روح القدس، قلب و ذهنش تبدیل شد و زندگیش به طور کامل و تا ابد تغییر کرد. او توبه کرد، بلند شد و تعمید یافت؛ غذا خورد و قوت یافت. سپس بلافاصله به موعظه عیسی در کنیسه ها مشغول شده و می گفت: "او پسر خداست" (اعمال ۹: ۱۸ - ۲۲). خبر آن در سراسر کلیساهای یهودیه پخش شد که "آن مردی که پیشتر آزار بر ما روا می داشت، اکنون به همان ایمان بشارت می دهد که در گذشته به نابودی آن کمر بسته بود" (غلاطیان ۱: ۲۲ - ۲۳).

پولس دگرگونی اساسی زندگیش را که در جاده دمشق آغاز شد، با کلمات زیر توصیف می کند. در این کلمات ما به قدرت ذهن تغییر یافته و قلب تازه شده بوسیله عمل تولد تازه روح القدس پی می بریم:

اما آنچه مرا سود بود، آن را به خاطر مسیح زیان شمردم. بلکه همه چیز را در قیاس با ارزش برتر شناخت خداوند مسیح عیسی، زیان می دانم، که به خاطر او همه چیز را از کف داده ام. آری، اینها همه را فضل می شمارم تا مسیح را به دست آورم و در او یافت شوم، نه با پارسایی خویشتن که از شریعت است، بلکه با آن پارسایی که از راه ایمان به مسیح به دست می آید، آن پارسایی که از خداست و بر پایه ایمان. (فیلیپیان ۳: ۷ - ۹)

غم و اندوه به خاطر گناه

یک اصطلاح عبری که درک بیشتری از توبه به ما می دهد، فعل *nacham* است. این برگرفته از ریشه ای است که نشاندهنده "تنفس عمیق، ابراز احساسات به صورت جسمانی، از جمله: غم و اندوه، تأسف یا ندامت" است.^{۱۶} بنابراین، توبه بر اساس کتاب مقدس، نه تنها شامل تغییر ذهن بلکه شامل غم و اندوه واقعی به خاطر گناه است.

کمترین ادراک حقیقی درباره گناهکار بودن و احساس گناه، ما را به سوی غم و اندوه واقعی، شرم و حتی نفرت سالم یا بیزاری از گناه و بیزاری از خود سوق می دهد. عزرای کاتب اعلام کرد که به خاطر گناهان اسرائیل "شرمسارم و از بلند کردن سر خود در حضور تو شرم دارم" (۹: ۵ - ۶). ارمیای نبی فریاد برآورد: "بیایید تا به شرمساری خود اذعان کنیم، بیایید تا رسوایی مان را در برگیریم، زیرا هم ما و هم پدران ما، از جوانی تا به امروز، به یهوه خدای خویش گناه ورزیده، و آواز یهوه خدای خود را نشنیده ایم." (ارمیا ۳: ۵). حزقیال نبی با شجاعت بیشتر اعلام کرد که وقتی اسرائیل

نافرمان نهایتاً به ذات پلید گناهِش برعلیه خداوند پی ببرد، به خاطر همه بدیهایی که مرتکب شده، از خود کراهِت خواهد داشت.^{۱۷} نهایتاً، پولس رسول در نامه به ایمانداران روم نوشت که آنها هنوز به خاطر کارهای که پیش از ایمان انجام داده اند، شرمسارند.^{۱۸}

چنین کلامی در جهان و جماعت انجیلی که مورد هجوم روانشناسی عزت نفس قرار گرفته، نامناسب به نظر می‌رسد، درحالی‌که غم و اندوه، شرم و نفرت از خود، حقایق کتاب مقدس و بخش ضروری در توبه واقعی در عهدعتیق و عهدجدید می‌باشند. تعالیم خداوند عیسی مسیح و پولس رسول، بوضوح این حقایق را مطرح می‌کنند:

اما آن خراجگیر دور ایستاد و نخواست حتی چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند، بلکه بر سینه خود می‌کوفت و می‌گفت: "خدایا، بر من گناهکار رحم کن." به شما می‌گویم که این مرد، و نه آن دیگر، پارسا شمرده شده به خانه رفت. زیرا هر که خود را برافرازد، خوار خواهد شد، و هر که خود را خوار سازد، سرافراز خواهد گردید. (لوقا ۱۸: ۱۳ - ۱۴)

اما اکنون شادمانم، نه از آن رو که اندوهگین شدید، بلکه چون اندوهتان به توبه انجامید. زیرا اندوه شما برای خدا بود، تا هیچ زبانی از ما به شما نرسد. چون اندوه که برای خدا باشد، موجب توبه می‌شود، که به نجات می‌انجامد و پشیمانی ندارد. اما اندوه که برای دنیاست، مرگ به بار می‌آورد. (دوم قرنتیان ۷: ۹ - ۱۰).

خرائجیر در برخورد با واقعیت خود و کاری که انجام داده بود با شکستگی، پشیمانی عمیق و فروتنی اعتراف کرد. در رابطه با شهوانیت و غرور کلیسای قرن‌تین، غم و اندوه نه تنها مناسب بود، بلکه "بر اساس اراده خدا بود". به هر حال، در هر دو مورد باید بدانید که هدف، اندوه و شرم نبود، بلکه اینها وسیله‌ای برای یک نتیجه بزرگتر بود. فروتنی این خراجگیر، او را به سوی عادل شمردگی رهنمون کرد و اندوه ایمانداران قرن‌تس، آنها را به توبه بدون پشیمانی رهنمون کرد که نتیجه آن نجات بود.

اگرچه "اندوه برای دنیا" وجود دارد که بدون ایمان است و به سوی مرگ رهنمون می‌شود، مانند نمونه یهودا اسخریوطی، ما هرگز نباید نسبت به اندوه الهی که با توبه واقعی همراه است و به حیات رهنمون می‌شود، نگرش منفی داشته باشیم (دوم قرنتیان ۷: ۱۰). کتاب مقدس شهادت می‌دهد که خدا برای این اندوه، احترام زیادی قائل است. او "دل شکسته و توبه کار" را خوار نخواهد شمرد

(مزامیر ۵۱ : ۱۷)، و به کسی نظر می کند که "فروتن است و روح توبه کار دارد، و از کلام من می لرزد" (اشعیا ۶۶ : ۲).

اگرچه او در مکانی رفیع و مقدس ساکن است، اما با کسی می باشد که روح توبه کار و افتاده دارد تا آنها را احیا کند.^{۱۹} طبق تعلیم عیسی در خوشا به حالها، "خوشا به حال ماتمیان، زیرا آنان تسلی خواهند یافت" (متی ۵ : ۴).

تصدیق و اعتراف شخصی به گناه

توبه نه تنها شامل اندوه درونی قلب است، بلکه شامل تصدیق شخصی و اعتراف آشکار به این است که نظر خدا درباره ما راست و رأی او عادلانه است: ما گناهکاریم، ما گناه کرده ایم و لایق محکومیت الهی هستیم. توبه بر اساس کتاب مقدس همیشه شامل پذیرش آنچه که هستیم و عملی که مرتکب شده ایم، می باشد. این حقیقت برخلاف اعتقادات فرهنگ معاصر ماست. ما خود را تبرئه کرده و عادل می شماریم و طبق تفکرات معروف، هرگز خطا نمی کنیم بلکه همیشه قربانی امراض و قدرتهای بینامی هستیم که خارج از کنترل ماست. برای نسبت دادن گناهان خود به هر چیزی یا هر کسی غیر از خود، هوشمندانه ترین چیزها را پیدا کرده یا اختراع می کنیم. ما با تکیه بر عدالت شخصی، انگشت اشاره خود را به سوی جامعه، تحصیلات، نحوه تربیتمان یا شرایط و موقعیت دراز کرده و از کوچکترین احساس گناه، وحشت کرده و حتی عصبانی می شویم. اما وقتی ایمان می آوریم، ادراکی کاملاً تغییر یافته نسبت به نظریه این عصر خواهیم داشت. برای اولین بار در زندگی، انگشت اشاره خود را به سوی خود برمی گردانیم و صادقانه گناهمان را می پذیریم. دهانمان بسته شده و خود را در برابر خدا پاسخگو می دانیم.^{۲۰} بهانه جویی نمی کنیم و به دنبال راه فرار نیستیم.

پذیرش احساس گناه- برعهده گرفتن مسئولیت کامل اعمالمان- را با شفافیت صادقانه در نزد خدا و اعتراف قلبی به گناه همراه می سازیم. کلمه/عترف برگرفته از یک کلمه یونانی است که به طور تحت اللفظی به معنای "اعلام یک چیز یکسان" است.^{۲۱} خدا در عمل الهی تبدیل، قلب گناهکار را باز کرده و درباره گناهش با او صحبت می کند. کلام خدا، زنده، مؤثر و برنده تر از هر شمشیر دو دم است که به اعماق قلب نفوذ می کند و عمیقترین افکار و نیتهای را نمایان می سازد.^{۲۲} سپس، گناهکار برای اولین بار در زندگی با گناهش رویارو شده و به ماهیت پلید آن پی می برد. گناهش همیشه در نظرش است و با وجود اینکه سخت تلاش می کند، اما نمی تواند تصویر وحشتناکی را که نسبت به

خود دارد، دور کند.^{۲۳} او دیگر نمی تواند خود را پنهان کند، بلکه باید در نزد خدا به گناهش اعتراف کرده و عصیان خویش را در نزد خداوند اعتراف کند.^{۲۴} او نیز مانند داوود ملزم می شود که با شناسایی کامل گناهش و اعتراف مشتاقانه فریاد برآورد:

به تو، آری تنها به تو، گناه ورزیده ام،

و آنچه را که در نظرت بد است به عمل آورده ام.

از این رو چون سخن می گویی، بر حقی،

و چون داوری می کنی، بی عیبی (مزامیر ۵۱ : ۴).

هوشع نبی، شفافیت جدید ایماندار در نزد خدا را اینطور توصیف می کند که او با خدا توافق کرده و آشکارا اعتراف می کند که تمامی حرفهای خدا درباره او راست است:

کلمات مناسب برگرفته، به سوی خداوند بازگشت نما؛

او را بگو: "شرارت را به تمامی پیامرز،

و آنچه را نیکوست قبول فرما،

تا ثمره لبهایمان را تقدیم کنیم." (۲ : ۱۴)

باید توجه کنید که چنین حساسیت نسبت به گناه و اعتراف آن، نشانه ایماندار حقیقی است، اما عدم وجود آن نشان می دهد که شاید این شخص هنوز غیرایماندار است. یوحنا رسول می نویسد: "اگر بگوییم بری از گناهیم، خود را فریب داده ایم و راستی در ما نیست. ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او که امین و عادل است، گناهان ما را می آمرزد و از هر نادرستی پاکمان می سازد. اگر بگوییم گناه نکرده ایم، او را دروغگو جلوه می دهیم و کلام او در ما جایی ندارد." [به عبارت دیگر، مسیحی نیستیم] (اول یوحنا ۱ : ۸ - ۱۰)

یکی از بزرگترین نشانه های ایمان حقیقی، بیگناهی کامل نیست، چنانکه عده ای اشتباهاً چنین تصویری را دارند. بلکه حساسیت نسبت به گناه، شفافیت نسبت به گناه در حضور خدا و اعتراف آشکار گناه می باشد.

دوری از گناه

در عهدعتیق، کلمه توبه کردن اساساً از یک کلمه عبری ترجمه شده که به معنای "بازگشتن یا روی گرداندن" است.^{۲۵} این نه تنها بر دوری از بدی دلالت می کند، بلکه بازگشت به سوی عدالت نیز می باشد.^{۲۶} بنابراین، یکی از نشانه های مشخص توبه واقعی، ترک یا دوری کردن صادقانه و خالصانه از گناه می باشد. شاید اشکهای فراوان یک نفر یا خلوص ظاهری اعترافش، به تنهایی نشانه قطعی توبه کتاب مقدسی نباشد. همه اینها باید به همراه دوری از چیزی باشد که خدا از آن متنفر است و با آن مخالفت می کند. این حقیقت بوضوح در کتاب مقدس بیان شده که نیاز به تفسیر کمی دارد، چنانکه در این سه آیه از حزقیال نبی می بینیم:

خداوندگار یهوه چنین می فرماید: "توبه کنید و از بتهای خود دست برکشید و از همه اعمال کراهت آور خود روی بگردانید." (۶: ۱۴)

توبه کنید و از تمام نافرمانیهای خود بازگشت نمایید، تا شرارت موجب سقوط شما نشود. همه نافرمانیهای را که مرتکب شده اید، از خود به دور افکنید (۱۸: ۳۰ - ۳۱).

خداوندگار یهوه چنین می گوید: "به حیات خودم قسم که من از مرگ مرد شریر خوش نیستم، بلکه از اینکه شریر از راه خود بازگردد و زنده بماند. ای خاندان اسرائیل، بازگشت کنید! از راههای شیرانه خود بازگشت کنید، زیرا چرا بمیرید؟" (۳۳: ۱۱)

این یک حقیقت کتاب مقدسی و انکارناپذیر است که توبه واقعی در دوری از گناه ظاهر می شود. اما، این حقیقت درباره توبه، حتی در بین پرهیزگارترین ایمانداران، باعث سردرگمی و ترس شده است. غالباً این سردرگمی در سؤالات زیر ظاهر می شود: اگر دوباره مرتکب گناهی شوم که آنرا رد کرده و از آن متنفر شده ام، آیا توبه من واقعی است؟ آیا شکستهای مکرر من نشاندهنده آن است که توبه نکرده ام؟ این سؤال بسیار حساس نیازمند تعادل است. از یک طرف، شاید بازگشت مکرر به گناه و عدم پیروزی پایدار بر گناه، نشانه توبه سطحی و غیرکتاب مقدسی باشد. به همین دلیل، یحیی تعمید دهنده به فریسیان نصیحت کرد که "ثمری شایسته توبه بیاورند" و عیسی اعلام کرد: "این قوم با لبهای خود مرا حرمت می دارند، اما دلشان از من دور است" (متی ۳: ۸؛ ۱۵: ۷ - ۸).

از طرف دیگر، صرفنظر از پیشرفت ایماندار در تقدیس، حتی برای بالغترین ایمانداران، زندگی مسیحی یک چالش بزرگ برعلیه گناه است که با جنگهای مکرر، پیروزیهای بزرگ و شکستهای دلسرد کننده همراه است. در این سوی آسمان، هیچ ایمانداری هرگز به طور کامل از گناه رهایی نمی یابد تا از فریب آن در امان باشد و از همه شکستهای اخلاقی رهایی یابد. اگرچه ایمانداران حقیقی در ترک گناه رشد خواهند کرد، اما گناه همچنان یک بیماری تکراری در زندگیشان خواهد بود. اگرچه شاید گناه کمتر تکرار شود یا آشکار نباشد، اما تا زمان جلال نهایی ایماندار در آسمان، هرگز به طور کامل نابود نمی شود. اگرچه خدا وعده داده که ما را "از همه ناپاکیها و بُتهایمان" طاهر سازد، اما گاهی اوقات حتی بالغترین ایمانداران در بین ما در همان گناهی گرفتار می شوند که آنرا تکذیب کرده اند (حزقیال ۳۶: ۲۵). اگرچه ما با گناه در کشمکشیم و در پی قدوسیت هستیم، مانند کسیکه برای بدست آوردن جایزه می دود؛ اگرچه تن به انضباط سخت می دهیم و آنرا به اسارت خود درمی آوریم؛ اگرچه در این جهان با توجه و حکمت بسیار زیاد زندگی می کنیم، اما متوجه می شویم که هنوز کامل نیستیم و به توبه و فیض نیاز داریم.^{۲۷} به همین دلیل، ایماندارانی که با گناه در کشمکشند، نباید به خاطر این جنگ یا نیاز مکرر به توبه مأیوس شوند. چنین چالشی، نشانه ایمان حقیقی است. ایماندار دروغین- ریاکار- از وجود این جنگ آگاه نیست. باید به یاد آورید که خدا وعده حضورش را به شخص کامل نمی دهد، بلکه به کسیکه زندگیش با روح شکسته و توبه کار شناخته شده و از کلام او می لرزد.^{۲۸}

پس نیازمند یک تعادل بزرگ هستیم. این سکه دو روی دارد و بدون وجود دیگری، شخص منحرف نمی شود. از یک طرف، مسیحیان واقعی پیشرفت تدریجی در تقدیس و پیروزیهای مکرر بر گناه را تجربه خواهند کرد.

کسیکه کار نیکوی توبه را در آنها آغاز کرده، به کارش ادامه می دهد تا رشد کرده و عمیق شود و واقعیت بزرگ زندگیشان شود.^{۲۹} اما مسیحیان هرگز به طور کامل از گناه رهایی نمی یابند یا نسبت به عطیة الهی توبه، بی نیاز نخواهند شد. از طرف دیگر، مسیحیان مُعترفی که پیشرفت واقعی در تقدیس ندارند و به ندرت ثمری شایسته توبه به بار می آورند، باید نگران جانهای خود باشند. آنها باید خود را بیازمایند و محک بزنند تا ببینند که آیا در ایمان هستند.^{۳۰}

کناره گیری از اعمال

شاید در نگاه اول، این ویژگی نامناسبی برای توبه واقعی باشد. به هر حال ما معتقدیم که "در مسیح عیسی آفریده شده ایم تا کارهای نیک انجام دهیم، کارهای که خدا از پیش مهیا کرد تا در آنها گام برداریم." (افسیان ۲: ۱۰) بعلاوه، یحیی تعمید دهنده می گوید که ثمر بیاوریم یا اعمال شایسته توبه را بجا آوریم و یعقوب می گوید که ایمان بدون اعمال مُرده است.^{۳۱} پس چگونه توبه واقعی با کناره گیری از اعمال ظاهر می شود؟ پاسخ آن در عبرانیان ۶: ۱ است: "پس بیاید تعالیم ابتدایی درباره مسیح را پشت سر نهاده، به سوی کمال پیش برویم، و دیگر بار توبه از اعمال منتهی به مرگ، و ایمان به خدا را بنیان ننهیم." عبارت "توبه از اعمال منتهی به مرگ"، به کناره گیری یا دوری از هر نوع امید به پرهیزگاری شخصی به عنوان وسیله ای برای عادل شمردگی یا رسیدن به جایگاه درست در مقابل خدا اشاره می کند. هر عملی که به جای شخص و عمل مسیح بر آن تکیه کنیم، عملی مُرده است و نمی تواند نجات بخشد.

کتاب مقدس تعلیم می دهد که نجات فقط بواسطه فیض و از طریق ایمان است؛ از اعمال نیست تا هیچ کس نتواند به خود ببالد.^{۳۲} به همین دلیل، کتاب مقدس، فیض و اعمال را کاملاً مخالف یکدیگر می داند و نمی توانید هر دو را داشته باشید. پولس رسول این حقیقت را در نامه خود به کلیسای روم به طور برجسته مطرح می کند: "اما اگر [نجات] از راه فیض باشد، دیگر بر پایه اعمال نیست؛ وگرنه فیض دیگر فیض نیست" (رومیان ۱۱: ۶).

در منطق قدیم، قاعده ای وجود دارد که قانون غیرمتضاد نامیده می شود و می گوید که بیانیه های متضاد نمی توانند به طور همزمان و در زمینه یکسان، صحیح باشند. این درباره اعمال و فیض در نجات نیز صحیح می باشد. اگر نجات بواسطه فیض است، پس نمی تواند بواسطه اعمال باشد؛ اگر بواسطه اعمال است، پس نمی تواند بواسطه فیض باشد. بنابراین، پیش از آنکه شخص ایمان نجات بخش حقیقی به مسیح را بکار برد، باید در ابتدا امیدش را برای دستیابی به نجات از طریق وسایل دیگر کنار بگذارد.

کناره گیری از عدالت شخصی برای تکیه بر عدالت مسیح، یکی از بزرگترین کارهای روح خدا در تولد تازه است. توبه کار حقیقی، از طریق روح به عدالت دست نیافتنی خدا و اعماق جستجوپذیر

شرارت خود پی برده است. او با گناه خود رویارو شده و ملزم شده که با ایوبِ پاتریارک و پولس رسول فریاد برآورد:

آری، محکوم خواهم بود؛ پس تقلايِ بیهوده چرا؟

حتی اگر خویشتن را به برف بشویم،

و دستان خویش به قلیاب طاهر سازم،

مرا در منجلاّب فرو خواهی برد،

و حتی جامه ام از من بیزار خواهد بود. (ایوب ۹: ۲۹ - ۳۱)

آه که چه شخص نگویند هستم! کیست که مرا از این پیکرِ مرگ رهایی بخشد؟ (رومیان ۷: ۲۴). این مکاشفه تازه درباره خود و گناه، حتی کسانی را که بیش از همه به عدالت شخصی خود متکی هستند، با همان نیرویی که شرم آورترین و زشت ترین گناهشان را رد کرده اند، آنها را به سوی عدم اعتماد به فضیلت و شایستگی‌شان هدایت می کند. آنها دیگر با اعمال خود در جستجوی تثبیت عدالت شان در حضور خدا نیستند، بلکه "فخرمان به مسیح عیسی است و به افتخارات انسانی خود اتکا نداریم" (فیلیپیان ۳: ۳). این به شکل قدرتمندی در تبدیل پولس رسول نمایان شده است:

هر چند من خود دلایل خوبی برای اتکا به آنها دارم. آری، اگر کسی می پندارد که دلایل خوبی برای اتکا به این گونه افتخارات انسانی دارد، من دلایلی محکمتر دارم: ختنه شده در روز هشتم، از قوم اسرائیل، از قبیله بنیامین، فرزند عبرانی از والدین عبرانی؛ به لحاظ اجرای شریعت، فریسی؛ به لحاظ غیرت، آزاردهنده کلیسا؛ به لحاظ پارسایی شریعتی، بی عیب. اما آنچه مرا سود بود، آن را به خاطر مسیح زیان شمردم. بلکه همه چیز را در قیاس با ارزش برتر شناخت خداوند مسیح عیسی، زیان می دانم، که به خاطر او همه چیز را از کف داده ام. آری، اینها همه را فاصله می شمارم تا مسیح را به دست آورم و در او یافت شوم، نه با پارسایی خویشتن که از شریعت است، بلکه با آن پارسایی که از راه ایمان به مسیح به دست می آید، آن پارسایی که از خداست و بر پایه ایمان. (فیلیپیان ۳: ۴ - ۹).

در رابطه با فیض و اعمال، توبه واقعی و اتکا به عدالت شخصی کاملاً برخلاف یکدیگرند و نمی توانند در یک شخص به طور همزمان در کنار هم باشند. شخص ناتوبه کار، خود را "نیازمند به

چیزی" نمی داند. اما وقتی روح خدا قلبش را احیا کرده و ذهنش را روشن می سازد، او خود را "تیره بخت، اسف انگیز، مستمند و کور و عریان" می بیند (مکاشفه ۳: ۱۷). او وضعیت آن خراجگیری را دارد که "نخواست حتی چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند، بلکه بر سینه خود می کوفت و می گفت: "خدایا، بر من گناهکار رحم کن!" (لوقا ۱۸: ۱۳). او با رفتاری که سراینده قدیمی توصیف می کند، به حضور خدا می رود:

اعمال دست من

نمی تواند احکام شریعت تو را بجا آورد.

اگر غیرت من آرامی نیابد؛

اگر اشکهایم تا ابد جاری شود؛

اینها نمی توانند گناه مرا کفاره کنند؛

تو باید نجات بدهی و فقط تو.

با دستهای خالی می آیم؛

فقط به صلیب تو می چسبم.^{۳۳}

قطعاً گناهکار توبه کار، همه پاداشهای فریبده مذهبی را که بر پایه اعمال است، رد می کند. در نتیجه، قلبش با کلام مزمورنویس لبریز می شود: "نه ما را، خداوندا، نه ما را! بلکه نام خود را جلال ده، به خاطر محبت و وفاداریت." (مزامیر ۱۱۵: ۱) هر آنچه که می گوید او با فضایل شخصیت یا اعمالش در نزد خدا عادل است، باعث ترس و وحشتش می شود. این اعلامیه ایمان از دهان او جاری می شود: "اما مباد که من هرگز به چیزی افتخار کنم جز به صلیب خداوندان عیسی مسیح" (غلاطیان ۶: ۱۴).

پس اعمال چه جایگاهی در نجات ما دارند؟ آیا مسیحی باید به گناه کردن ادامه دهد تا فیض افزون شود؟^{۳۴} آیا باید بدون میوه و عدالت شخصی باشد؟ قطعاً اینطور نیست! کسانی که حقیقتاً توبه کرده و ایمان آورده و نجات یافته اند، توسط روح القدس تولد تازه یافته و از نو به شباهت مسیح آفریده شده اند. اگر کسی در مسیح است، خلقت تازه با یک ماهیت تازه شده است.^{۳۵} او نسبت به گناه

مُرده و قیام کرده تا در زندگی نوینی گام بردارد.^{۳۶} ایماندار با قدرت تولد تازه و روح القدس که در او ساکن است و مشیت الهی خدا که به طور پیوسته عمل می کند، میوه آورده و اعمال نیکویی را برای جلال خدا انجام خواهد داد. اما، این اعمال نیکو باعث نجات نمی شوند؛ بلکه از نجات سرچشمه می گیرند. اعمال مسیحی که خدا از پیش تعیین کرده تا بر اساس آن رفتار کند، باعث عادل شمردگی او نمی شوند، بلکه نشانه ای از عادل شمردگی او هستند.

بازگشت به سوی خدا با تسلیم مطیعانه

ترک گناه، پایان کار نیست، بلکه وسیله ای به سوی پایانی بزرگتر است: بازگشت به سوی خدا. اخلاقیات با مسیحیت یکی نیست. مسیحیت نیز فقط به خاطر حفظ اخلاقیات، آنها را اجرا نمی کند، بلکه به خاطر خدا و جلال و خشنودی او این کار را انجام می دهد.^{۳۷} اگرچه مسیحی متمایز یا اخلاقیات کتاب مقدسی وجود دارد، اما مسیحیت اساساً دربارهٔ خدا و رابطهٔ نزدیک و عاشقانه با اوست. عیسی آنرا اینطور توصیف می کند: "و این است حیات جاویدان، که تو را، تنها خدای حقیقی، و عیسی مسیح را که فرستاده ای، بشناسند." (یوحنا ۱۷: ۳)

عیسی با استفاده از کلمهٔ شناخت، زندگی مسیحی را به یک تلاش عقلانی محدود نمی کند؛ بلکه شناختی که او دربارهٔ آن صحبت می کند، مربوط به رابطه و شناخت نزدیک و صمیمی است. هدف زندگی مسیحی، دستیابی به شناخت نزدیک و صمیمانهٔ خداست که به ارزیابی بیشتر ارزش خدا، خوشی و رضایت بیشتر در او و وقف خود برای جلال او رهنمون می شود. چنانکه پرسشنامهٔ قدیمی بیان می کند: "مقصد نهایی انسان، جلال دادن خدا و لذت ابدی در اوست."^{۳۸} بنابراین، توبهٔ واقعی در دوری از گناه متوقف نمی شود، بلکه هنوز ناکامل است تا زمانی که به عنوان "مقصد نهایی" تمامی خواسته ها، کاملاً به سوی خدا بازگردد. این حقیقت به طور خاص در دو آیهٔ کتاب مقدس از عهدعتیق و عهدجدید دیده می شود. اولین آیه از اشعای نبی است که خدا از طریق او فرمود:

خداوند را حینی که یافت می شود بجویند،

و تا زمانی که نزدیک است او را بخوانید.

شریر راههای خود را ترک گوید،

و شخص بدکار افکار خویش را؛

به سوی خداوند بازگردد،

که بر وی رحم خواهد کرد؛

و به سوی خدایمان بیاید،

که او را به فراوانی خواهد آمرزید. (اشعیا ۵۵: ۶ - ۷).

باید توجه کنید که این متن بوضوح بر بازگشت به سوی خداوند تأکید می ورزد. دوری از گناه، به تنهایی پایان کار نیست، بلکه قدم اول به سوی پایانِ بزرگتر است که بازگشت به سوی خداست. ما از گناه دوری می کنیم تا بتوانیم به سوی او بازگردیم. این دو مورد ضروری است، چون خدا و گناه نمی توانند در کنار یکدیگر باشند. ما نمی توانیم به طور همزمان این دو را داشته باشیم و آنها را گرامی بداریم.

متن دوم در اولین رساله پولس به کلیسای تسالونیکیه است. او ایمان آنها را با کلمات زیر توصیف می کند: "زیرا آنان خود از استقبال گرم شما از ما سخن می گویند، و از اینکه چگونه از بته‌ها دست کشیده، به سوی خدا بازگشتید تا خدای زنده و حقیقی را خدمت کنید و در انتظار آمدن پسر- او از آسمان باشید، که از مردگان برخیزانیدش، یعنی عیسی، که ما را از غضب آینده‌ رهایی می بخشد." (اول تسالونیکیان ۱: ۹-۱۰). دوباره، معلوم است که دوری از گناه، در مقایسه با هدف اولیه شخص در بازگشت به سوی خدا، در جایگاه دوم قرار می گیرد. نشانه ایمان واقعی در ایمانداران تسالونیکیه این است که نه تنها از بُت پرستی گذشته خود دوری کرده اند، بلکه در خدمت مطیعانه به سوی خدای زنده و حقیقی بازگشته اند. بعلاوه، آنها آنقدر مشتاق او بودند که صبورانه با وجود دردهای بسیار منتظرِ مکاشفه نهایی و کامل او در بازگشت نهایی پسر عزیزش بودند. مانند هر توبه واقعی، یک "دوری از" و یک "بازگشت به سوی" وجود داشت. یک عدم پذیرش و دوری از گناه و یک تمایل و اشتیاق عاشقانه برای خدا وجود داشت.^{۳۹}

اطاعت عملی

شاید یک زندگی که با اطاعت ساده و قلبی احکام خدا شناخته می شود، آشکارترین و قطعی ترین نشانه توبه واقعی باشد. شاید یک نفر به اشتیاق درونی برای خدا و احساسات صادقانه پرهیزگاری خود فخر کند، اما چنین ادعاهایی فقط تا اندازه ای معتبر است که زندگی شخص مطابق احکام کتاب مقدس باشد. کلام قدرتمند یحیی تعمید دهنده جایی برای سوء تفاهم نمی گذارد. یک نفر تا حدی می تواند مدعی توبه باشد که "ثمری شایسته توبه" بیاورد (متی ۳: ۸). یک زندگی بی ثمر، جعلی و احساساتی بودن توبه را ثابت می کند. این هشدار برای همه ماست، چون تبر داوری خدا بر ریشه درختان فرود آمده است. هر درختی که میوه خوب به بار نیاورد، بریده شده و در آتش افکنده می شود. چنانکه ایمان بدون اعمال، مرده و بیفایده است، توبه بی ثمر نیز یک عمل جعلی و ضعیف است که نمی تواند نجات بخشد.^{۴۰} اما اگر قلب شخص واقعاً به سوی خدا بازگشته، با اطاعت عملی تازه نسبت به اراده خدا، شاهد آن خواهد بود. اگرچه توبه شامل فکر و احساسات می شود، اما نهایتاً درست یا غلط بودن آن بوسیله تسلیم مشتاقانه شخص در برابر احکام خدا ثابت می شود.

مبادا سعی کنیم که هشدار یحیی تعمید دهنده را به عنوان یک پیغام نبوتی قدیمی و منسوخ شده که متعلق به عصر دیگری می باشد، کنار بگذاریم، بلکه باید به یاد داشته باشیم که تعالیم او در تعالیم عیسی و پولس رسول نیز به ترتیب زیر یافت می شوند:

هر درختی که میوه خوب ندهد، بریده و در آتش افکنده می شود. بنابراین، آنان را از میوه هایشان خواهید شناخت. نه هر که مرا "سرورم، سرورم" خطاب کند به پادشاهی آسمان راه یابد، بلکه تنها آن که اراده پدر مرا که در آسمان است، به جا آورد. (متی ۷: ۱۹-۲۱).

پس در آن وقت، ای آگریپاس پادشاه، از رؤیای آسمانی سرپیچی نکردم. بلکه نخست در میان دمشقیان، سپس در اورشلیم و تمامی سرزمین یهودیه، و نیز در میان غیریهودیان به اعلام این پیام پرداختم که باید توبه کنند و به سوی خدا بازگردند و کرداری شایسته توبه داشته باشند. (اعمال ۲۶: ۱۹-۲۰، تأکیدها افزوده شده است).

کتاب مقدس شدیداً هر تلاشی برای دستیابی به جایگاه درست در نزد خدا، از طریق شایستگی یا اعمال انسانی را محکوم می کند؛ اما توبه و ایمان نتیجه عمل ماوراء الطبیعه خلقت دوباره توسط

روح خداست.^{۴۱} این عمل فیض همیشه در تبدیل زندگی ایماندار و ثمردهی دیده می شود. چنانکه خداوند عیسی مسیح در موعظه بالای کوه اعلام کرد، کسانی که واقعاً توبه کرده و ایمان آورده اند "از میوه هایشان" شناخته خواهند شد (متی ۷: ۱۶-۲۰). به این معنا نیست که توبه کنندگان واقعی همیشه کاملاً مطابق اراده خدا و بدون عیب و نقص حاصل از ناطاعتی، زندگی خواهند کرد. همچنین به این معنا نیست که او همیشه مانند مردی که در مزمور ۱: ۳ می باشد، میوه فراوان به بار خواهد آورد:

او بسان درختیست نشانده بر کناره جویبار،

که میوه خویش در موسمش آرد به بار،

و برگش نیز پژمرده نشود،

و در هر آنچه کند کام یابد.

بلکه به این معناست که او به احکام خدا تمایل داشته و اطاعت ساده و عملی، نشانه زندگی خواهد بود. کسانی که ادعا می کنند که توبه کرده اند ولی ثمرات قطعی حاصل از آنرا ندارند، باید اطمینان کمی به اعتبار ادعای خود و جایگاه درستشان در نزد خدا داشته باشند.

عمل پیوسته و عمیق توبه

خصوصیت و آزمون نهایی توبه واقعی، پیوستگی و رشد آن در سراسر زندگی ایماندار است. خدایی که عمل توبه را در ما آغاز کرده، بوسیله عمل تقدیس کننده روح القدس، آنرا به کمال خواهد رساند؛ او مراقب است که این کار در سراسر زندگیمان به کمال رسیده و عمیق شود.^{۴۲} این حقیقت در آغاز تعالیم عیسی در انجیل مرقس آشکار شده است: "عیسی پس از گرفتار شدن یحیی به جلیل رفت. او خبر خوش خدا را اعلام می کرد و می گفت: "زمان به کمال رسیده و پادشاهی خدا نزدیک شده است. توبه کنید و به این خبر خوش ایمان آورید." (۱: ۱۴-۱۵). در متن اصلی یونانی، فرمان توبه و ایمان، با فعل زمان حال نوشته شده اند، که نشاندهنده پیوستگی آن است. برای بیان مفهوم

صحیح آن، نصیحت مسیح باید به این شکل ترجمه شود: "زمان به کمال رسیده، و پادشاهی خدا نزدیک شده است؛ بنابراین، با توبه و ایمان به انجیل (خبر خوش) زندگی کنید."

نشانه توبه واقعی که منجر به نجات می شود، این است که شخص در طول زندگی خود به توبه کردن ادامه می دهد. اگرچه باید با جسم، فریبندگی گناه و سختدلی بجنگد، اما زندگیش با توبه شناخته می شود. به همین دلیل، در بعضی از قسمتهای دنیا، مسیحیان واقعی به شکل رسوا کننده ای، "توبه کنندگان" نامیده می شوند، چون دائماً در حال رشد، عمیقتر شدن، بالغ شدن در توبه هستند که مشخصه زندگیشان می باشد.^{۴۳}

این حقیقت در خوشا به حالها نیز اعلام شده، جاییکه مسیح اعلام می کند: "خوشا به حال ماتمیان، زیرا آنان تسلی خواهند یافت." (متی ۵: ۴). در این متن، عبارت "ماتمیان" از صفت مفعولی زمان حال ترجمه شده که نشاندهنده پیوستگی است. مسیح، کسانی را که برای یک لحظه یا گهگاهی ماتم می کنند، خوشا به حال نمی خواند، بلکه کسانی را که زندگیشان با ماتم شناخته می شود. اگرچه کلمات مسیح به تأیید بیشتر نیاز ندارند، اما در سراسر کتاب مقدس به فراوانی مورد حمایت قرار گرفته اند. خداوند حقیقت یکسانی را از طریق اشعای نبی تأیید می کند: "اما این است آن که بر وی نظر خواهم کرد: آن که فروتن است و روح توبه کار دارد، و از کلام من می لرزد." (۲: ۶۶)

غالباً در مسیحیت معاصر، توبه به عنوان آمپولی برای آنفولانزا یا واکسنی برای فلج اطفال در نظر گرفته می شود- چیزی که کسی در لحظه ایمان انجام می دهد و بعد یکبار برای همیشه تمام می شود. اما این برخلاف دیدگاه کتاب مقدس درباره توبه است. در حقیقت، نشانه اینکه یک نفر واقعاً توبه کرده و نجات یافته، این است که او امروز هم توبه می کند و توبه او از روزی که ایمان آورده، افزایش یافته و عمیقتر شده است.

به سختی کسی می تواند با این حقیقت مخالفت کند که ما در عصر سطحی نگرانی زندگی می کنیم که در آن شخص دنیوی و مذهبی دست به دست یکدیگر به سوی یک هدف پیش می روند: رسیدن به شادی در زندگی کنونی. در نتیجه، موضوع بزرگی که در فرهنگ و مسیحیت معاصر ممنوع است، ذکر مسائلی است که باعث ضایع شدن اشخاص شود، به احساساتشان آسیب برساند، یا عزت نفسشان را کاهش دهد. مردم نه تنها نباید در پی فیض مسیحی برای توبه، شکستگی و ماتم باشند، بلکه باید به هر بهایی از آنها اجتناب کنند. به همین دلیل، بسیاری از فرزندان خدا در

زندگی مسیحی با مانع بزرگی مواجه شده اند. آنها درک نمی کنند که توبه نه تنها اولین قدم ضروری برای نجات است، بلکه عامل خوشی حقیقی است.

وقتی یک نفر ایمان می آورد، هرگز مانند گذشته، بر خدا و خودش نگاه یکسانی ندارد. مکاشفه بیشتر دربارهٔ قدّوسیت و عدالت خدا باعث مکاشفه بیشتر دربارهٔ خودمان می شود که در مقابل باعث توبه یا شکستگی در برابر گناه می شود. به هر حال، شخص ایماندار مأیوس نمی ماند، چون در مسیح به مکاشفه بزرگتری از فیض خدا دست یافته، که او را به سوی خوشی وصف ناپذیر هدایت می کند. این چرخه بسادگی در طول زندگی مسیحی تکرار می شود. با گذشت سالها، مسیحی، خدا و خودش را واضحتر می بیند و نتیجه آن شکستگی بیشتر و عمیقتر است. اما در تمام این مدت، خوشی مسیحی به همان میزان افزایش می یابد، چون او به مکاشفه بزرگتری از محبت، فیض و رحمت خدا در شخص و عمل مسیح پی می برد. نه فقط این، بلکه مبادله عظیمی اتفاق می افتد که در آن شخص مسیحی می آموزد که کمتر به اعمال خود و بیشتر به عمل کامل مسیح تکیه کند. بنابراین، خوشی او نه تنها افزایش می یابد، بلکه استوارتر و پایدارتر می شود. او دیگر به جسم خود اعتماد ندارد، چیزی که بُت پرستی محسوب می شود، بلکه به فضایل و شایستگیهای مسیح تکیه می کند، که تقوای حقیقی مسیحی می باشد.

فصل دوم

دعوت به ایمان

عیسی پس از گرفتار شدن یحیی به جلیل رفت. او خبر خوشِ خدا را اعلام می کرد و می گفت: "زمان به کمال رسیده و پادشاهی خدا نزدیک شده است. توبه کنید و به این خبر خوش ایمان آورید."

- مرقس ۱: ۱۴-۱۵

اما اکنون جدا از شریعت، آن پارسایی که از خداست به ظهور رسیده است، چنانکه شریعت و پیامبران بر آن گواهی می دهند. این پارسایی که از خداست از راه ایمان به عیسی مسیح است و نصیب همه کسانی می شود که ایمان می آورند. در این باره هیچ تفاوتی نیست.

- رومیان ۳: ۲۱-۲۲

ایمان، ضامن چیزهایی است که بدان امید داریم و برهان آنچه هنوز نمی بینیم.

- عبرانیان ۱۱: ۱

دعوت به ایمان یا باور، عنصر ضروری دعوت واقعی به سوی انجیل، به همراه دعوت به توبه است. بنابراین، باید درک صحیحی از ماهیت و ظهور آن در ایمان واقعی داشته باشیم.

اصطلاحات کتاب مقدسی

در عهدعتیق، کلمهٔ *ایمان آوردن*، برگرفته از یک کلمهٔ عبری است که به معنای "محکم ایستادن، اعتماد کردن، مطمئن بودن یا اطمینان از چیزی است".^۱ پیدایش ۱۵: ۶ می گوید که ابراهیم "به خداوند ایمان آورد، و او این را برای وی پارسایی به شمار آورد." یعنی ابراهیم محکم ایستاد و به وعدهٔ خدا اعتماد کرد. این عقیده در اعلامیهٔ معروف حقوق دیده می شود: "پارسا به ایمان خود زیست خواهد کرد"، جاییکه کلمهٔ *ایمان* از کلمهٔ عبری ترجمه شده که نشاندهندهٔ ثابت قدمی یا ثبات است (۲: ۴).^۲ در عهدعتیق، ایمان به خدا، اطمینان به وعدهٔ او بود، اعتماد بدون تزلزل، و محکم ایستادن با تکیه بر کلام او.

در عهد جدید، کلمه/ایمان/دشتن از یک کلمه یونانی ترجمه شده که به معنای "حقیقی دانستن" یک چیز، آنقدر نسبت به آن متقاعد شوید که به آن اعتماد کنید.^۳ نویسندگان عهد جدید این کلمه یونانی را به عنوان صحیحترین کلمه برای بیان کامل عقیده عبری درباره ایمان انتخاب کردند که در تطابق با شخصیت و وعده های خداست.

تعریف کتاب مقدسی

این یک برکت عالی و برهان حکمت الهی است که کتاب مقدس، ایمان را به عنوان یک معما مطرح نمی کند یا ما را به حال خود رها نمی کند تا با استفاده از تخیلات خود به معنای آن پی ببریم. برعکس، خدا در کتاب مقدس تعاریف صریحی از ایمان، به همراه نمونه ها و تصاویر زیادی ارائه داده تا معنای آنرا به طور واضحتری نشان دهد. نویسندگان عبرانیان، دقیقترین معنی را نوشته است: "ایمان، ضامن چیزهای است که بدان امید داریم و برهان آنچه هنوز نمی بینیم." (۱: ۱۱)

کلمه اطمینان، برگرفته از یک کلمه یونانی است که به چیزی اشاره می کند که در زیر چیز دیگری قرار گرفته، مانند زیرساخت یا پایه و اساس.^۴ به عنوان نشانه ای برای ثبات فکری، راه حل قطعی، اعتماد یا اطمینان بود. کلمه/الزام/برگرفته از یک کلمه یونانی است که نشاندهنده قطعیت یا الزام درباره وجود یا حقانیت چیزی است.^۵ با توجه به معنای این اصطلاحات، می توانیم ایمان کتاب مقدسی را به عنوان اطمینان یا اعتماد مسیحی تعریف کنیم، چیزی که شخص به آن امیدوار است، یک واقعیت است یا به واقعیت می پیوندد و در واقع آن الزام یا قطعیتی که او ندیده، وجود دارد.

این تعریف ایمان که با هدایت روح القدس نوشته شد،^۶ دو سؤال بسیار مهم برای ما ایجاد می کند: ما چگونه می توانیم به چیزی که به آن امیدواریم، مطمئن باشیم؟ چگونه درباره چیزی که هرگز ندیده ایم، الزام یا قطعیت داریم؟

اگر این دو سؤال بدون پاسخ بمانند، باعث می شوند که ایماندار واقعی به سوی فرضیات برود یا مهمات جنگی را برای شخص شگاکي فراهم می کند که ایمان را چیزی بیش از تفکر آرزومندانه نمی داند. به هر حال، شاید یک دیوانه کاملاً مطمئن باشد که لورنس عربی است، یا شاید مطمئن باشد که قاره گمشده آتلانتیک، دقیقاً در زیر خانه اش قرار گرفته است. اما اطمینان شخصی و الزام

لغزش ناپذیر او، چنین چیزی را ممکن نمی سازد. پس یک مسیحی چگونه از نجاتی که به آن امیدوار است، مطمئن می شود، و چگونه به واقعیت‌های روحانی که هرگز ندیده، اطمینان دارد؟ پاسخ این دو سؤال بسیار مهم در نامه پولس رسول به کلیسای روم یافت می شود. او در رابطه با واکنش ابراهیم سالخورده به وعده تولد یک پسر، می نویسد که این پاتریارک "یقین داشت که خدا قادر است به وعده خود وفا کند" (رومیان ۴: ۲۱).

ما در این متن، دو عنصر ضروری را می بینیم که ایمان کتاب مقدسی را چیزی بیش از فرضیه یا تفکر آرزومندانه می سازد. ابراهیم کاملاً مطمئن بود که فقط به خاطر اینکه می دانست که خدا وعده داده و ایمان داشت که خدا امین است و قادر به انجام این کار است، صاحب پسری خواهد شد. وقتی ابراهیم بدن خود را در نظر گرفت، درحالی‌که تقریباً صد سال داشت، خود را مرده انگاشت. وقتی بدن زنش، سارا را در نظر گرفت، می دانست که بارداری و تولد فرزند به طور طبیعی غیرممکن بود.^۷ به هر حال، خدا به ابراهیم وعده یک پسر را داد و ابراهیم "به وعده خدا از بی ایمانی شک نکرد، بلکه در ایمان استوار شده، خدا را تجلیل نمود." (رومیان ۴: ۲۰). از این الگوی ابراهیم، پنج حقیقت مهم را درباره ماهیت ایمان کتاب مقدسی می آموزیم:

1. اگر خدا در کلامش چنین وعده ای را داده، می توانیم به چیزی که به آن امیدواریم، اطمینان داشته باشیم.
2. ما ملزم می شویم که چیزهایی که ندیده ایم، واقعی اند، چون خدا آنها را آشکار کرده یا در کلامش به ما شناسانیده است.
3. عدم اطمینان به چیزی که خدا وعده داده یا در کلامش آشکار کرده، بی ایمانی است.
4. اطمینان از چیزی که خدا وعده نداده، یک فرضیه و احتمال است.
5. ایمان کتاب مقدسی واقعی بر اساس احساسات، عواطف یا حکمت انسانی نیست، بلکه بر اساس چیزی است که خدا آشکار کرده یا در کلامش به ما شناسانیده است.

پیش از ادامه مطالب، باید به طور خلاصه به شکاکان اشاره کنیم که این بحث را ایجاد می کنند که استدلال ما، یک نقص گشوده دارد: ما فرض می کنیم که کتاب مقدسمان، کلام خداست. از کجا بدانیم که این کتاب که آنرا کتاب مقدس می دانیم، مکاشفه مصون از خطای خدا به بشریت است، چگونه می توانیم مطمئن باشیم که وعده های آن به طور خاص برای ماست؟ پاسخ این سؤالات، دو

جنبه دارد. اولاً، ما به جلال اثبات کننده کتاب مقدس اشاره می کنیم. زیبایی و حکمت آن غیر قابل مقایسه است. هدف گسترده و اتحاد کامل آن بینظیر است. نبوت‌های بسیار آن و تحقق دقیق آنها بدون مداخله الهی، توصیف ناپذیر است. بعلاوه، تنها توضیح منطقی برای وضعیت نامساعد بشریت و حضور شریر است. تاریخ ثابت می کند که هر چه که این کتاب درباره انسان می گوید، حقیقت دارد.

دوماً، ما باید به کار روح القدس اشاره کنیم، که بدون آن، ایمان ما غیرممکن است. اکثر مسیحیان بدون کمک دفاعیات به مسیح ایمان می آورند. بعلاوه، اکثر کسانی که به خاطر ایمانشان شهید شده اند، نمی توانستند با استفاده از مباحثات کلاسیک و دفاعیاتی، برای ایمانی که در درونشان بود، دلیلی ارائه دهند. پس اساس ایمانشان به کتاب مقدس و انجیل چه بود؟ پاسخ آن، عمل تولد تازه و روشن کننده روح القدس است. مسیحی ایمان دارد که کتاب مقدس کلام خداست، چون روح القدس آنرا برای او آشکار کرده است. مانند نمونه لیدیه از شهر تیاتیرا، خداوند قلب مسیحیان را باز کرد تا با ایمان به کلام پاسخ دهند.^۸

به همین دلیل، اگر عضو قبیله روستایی در دوردست ترین نقاط دنیا، کتاب مقدس را انکار نکند، شهید می شود. او می داند که این آیات حقیقت است و ارزش مُردن را دارند، چون خدا آنرا برایشان آشکار کرده است. این عضو قبیله بی سواد و بی دفاع از نجاتی که به آن امیدوار است و الزام قطعی واقعیت‌های روحانی که هرگز آنها را ندیده، مطمئن است، چون خدا با عمل تولد تازه و روشن کننده روح القدس، به او تعلیم داده است.^۹

زیبایی و رسوایی مسیحیت کتاب مقدسی در این حقیقت یافت می شود. اگرچه دفاعیات در بشارت دادن و تقویت ایمان ایماندار بسیار مفید است، اما ایمان ما وابسته به توانایی ما در پاسخ به تمام سؤالات یا تکذیب شکاکان نیست. ما به کتاب مقدس و انجیل ایمان داریم، چون خدایی که گفت: "نور از میان تاریکی بتابد"، همان خدایی است که در قلب‌های ما تابیده تا نور شناخت جلال خدا را در چهره مسیح به ما عطا کند.^{۱۰} این حقیقت، یک هدایت قطعی برای واعظ است، واعظی که می تواند از بزرگترین مباحثات برای دفاع از انجیل استفاده کند، اما درک می کند که خود انجیل قدرت خدا برای نجات است.^{۱۱}

ایمان به مسیح

برای دریافت نجات عظیم خدا، نه تنها باید از گناهانمان توبه کنیم، بلکه باید به کاری که خدا از طریق پسرش، عیسی مسیح برای ما انجام داده، ایمان آوریم یا اعتماد کنیم. باید چیزهای دیگری را که به آنها اعتماد داشتیم، ترک کنیم و فقط به شخص و عمل عیسی مسیح، مرگ او بر روی صلیب برای گناهان ما و رستاخیز او از مُردگان اعتماد داشته باشیم. باید ایمان داشته باشیم که کار او برای ما بود و ما با خدا آشتی کرده و در او از حیات ابدی برخورداریم.

باید بدانیم همانطور که خدا فرمان می دهد که همه انسانها در همه جا از گناهانشان توبه کنند، این فرمان را هم می دهد که همه انسانها در همه جا به پسرش ایمان آورند.^{۱۲} یوحنا ی رسول در رساله اول خود نوشت: "و این است حکم او که به نام پسرش عیسی مسیح ایمان بیاوریم و یکدیگر را محبت کنیم، چنانکه به ما امر فرمود." (۳: ۲۳). وقتی جمعیت از عیسی پرسیدند که چه کنیم تا "کارهای پسندیده خدا را انجام داده باشیم"، او پاسخ داد: "کار پسندیده خدا آن است که به فرستاده او ایمان آورید." (یوحنا ۶: ۲۸-۲۹). همچنین باید بدانید که مردم فقط زمانی می توانند از فرمان ایمان آوردن به عیسی مسیح اطاعت کنند که ایمان به چیزهای دیگر را ترک کنند. ایمان به اینکه عیسی نجات دهنده جهان است، به معنای عدم ایمان به همه چیزهایی است که ادعای مشابهی دارند. احتمالاً این رسواکننده ترین تقاضا برای ایمان مسیحی است. کسی نمی تواند بدون طرد کامل چیزهای دیگر، مدعی ایمان نجات بخش به مسیح، به عنوان نجات دهنده باشد. ایمان واقعی، عیسی مسیح را به عنوان یک نجات دهنده نمی داند، بلکه به عنوان تنها نجات دهنده می داند.

این ادعا، اختراع کوتاه نظرانه یک بنیادگرای تندرو نیست، بلکه بر اساس تعالیم مسیح و رسولانش می باشد. عیسی به خود اشاره کرده و اعلام کرد: "من راه و راستی و حیات هستم. هیچ کس جز به واسطه من، نزد پدر نمی آید." (یوحنا ۱۴: ۶) پطرس رسول با همین شجاعت در برابر محکمه سنجیدین ایستاده و اعلام کرد: "در هیچ کس جز او نجات نیست، زیرا زیر آسمان نامی دیگر به آدمیان داده نشده تا بدان نجات یابیم." (اعمال ۴: ۱۲) پولس رسول به تیموتائوس جوان نصیحت کرد که کار بشارت را انجام دهد و به عنوان سرباز نیکوی عیسی مسیح، متحمل سختیها شود،^{۱۳} و بداند که: "تنها یک خدا هست و بین خدا و آدمیان نیز تنها یک واسطه وجود دارد، یعنی آن انسان

که مسیح عیسی است" (اول تیموتائوس ۲: ۵). طبق این آیات، غیرمنصفانه یا بسیار منتقدانه نیست که بگوییم هر خادم فرضی انجیل که احتمال نجات بوسیله چیزهایی غیر از عیسی مسیح را انکار نمی کند، درواقع منکر ایمان است. او وحشتناکترین هشدار مسیح درباره داوری را بر خود تحمیل کرده است: "اما هر که مرا نزد مردم انکار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را انکار خواهم کرد." (متی ۱۰: ۳۳)

خدا فقط یک ریسمان قرمز فراهم کرده که با آن در امنیت به ابدیت برویم: مسیح و مرگ خون آلود او بر روی صلیب جلجتا. با تکرار کلام پطرس رسول می گوییم: "در هیچ کس جز او نجات نیست" (اعمال ۴: ۱۲). فقط این انجیل، مورد تأیید خداست.

ایمان برای جلال خدا

در رومیان، پولس رسول در رابطه با نتیجه یا حاصل ایمان واقعی به نکته عمیقی اشاره می کند. او می نویسد: "[ابراهیم] به وعده خدا از بی ایمانی شک نکرد، بلکه در ایمان استوار شده، خدا را تجلیل نمود." (۴: ۲۰، تأکیدها افزوده شده است). معلوم است که ایمان ابراهیم نه تنها با پرستشی که به همراه داشت، بلکه به تنهایی نیز خدا را جلال داد. کلید درک این حقیقت در کتاب عبرانیان است. نویسنده به ما می گوید: "و بدون ایمان ممکن نیست بتوان خدا را خشنود ساخت، زیرا هر که به او نزدیک می شود، باید ایمان داشته باشد که او هست و جویندگان خود را پاداش می دهد." (۱۱: ۶)

ایمان ما، خدا را خشنود کرده و جلال می دهد، زیرا این یک اعلامیه شخصی درباره درستی شخصیت اوست. وقتی ما با ایمان به کلام خدا پاسخ می دهیم، در واقع نشان می دهیم که به همه چیزهایی که خدا درباره خودش می گوید، اعتماد کامل داریم. ایمان به او یعنی به انسانها و فرشتگان، شخصاً شهادت دهیم که او خدای امین و عاری از بیعدالتی است؛ کارهایش کامل و تمامی راههایش عدل است؛ عهد و محبت خود را تا هزاران پشت نگاه می دارد؛ غیر ممکن است که دروغ بگوید.^۴ از طرف دیگر، بی ایمانی یک توهین مستقیم به شخصیت خداست. به اعمال او در گذشته شک کرده و درستی او را در زمان حال مورد سؤال قرار می دهد: آیا او واقعاً وجود دارد؟ آیا واقعاً به آنانی که در جستجوی او هستند، پاداش می دهد؟ آیا واقعاً چنین وعده ای داد؟ این سوالات، بوسیله بررسی دقیق ادعاهای خدا توسط انسانها، او را به محاکمه می کشاند. اینها از قلب

ابلیس سرچشمه می گیرند و همان وسایلی هستند که برای کشتن اولین والدین ما بکار رفتند.^{۱۵} بی ایمانی نسبت به خدا، به معنای آن است که کل هویت او را مورد سؤال قرار دهیم، اما ایمان به او، به معنای تأیید شهادت او در رابطه با خودش و جلال دادن او می باشد.

این حقیقت، در رابطه با انجیل، کاربردهای زیادی دارد. خدا بر تمام کارهایش در تاریخ، مَهر خود را زده و با نشانه های بسیار بزرگ و بحث ناپذیری، آنها را تأیید کرده است.

به هر حال، بزرگترین شهادت خدا در رابطه با پسرش می باشد. بنابراین، کسیکه به پسر ایمان دارد، به خدا ایمان دارد و اراده او را انجام می دهد، اما کسیکه به پسر ایمان ندارد، خدا را دروغگو دانسته و با او دشمنی می ورزد. یوحنا ی رسول می نویسد:

اگر ما شهادت انسان را می پذیریم، شهادت خدا بسی بزرگتر است، زیرا شهادتی است که خدا خود درباره پسرش داده است. هر که به پسر- خدا ایمان دارد، این شهادت را در خود دارد. اما آن که شهادت خدا را باور نمی کند، او را دروغگو شمرده است، زیرا شهادتی را که خدا درباره پسر- خود داده، نپذیرفته است. و آن شهادت این است که خدا به ما حیات جاویدان بخشیده، و این حیات در پسر اوست. آن که پسر را دارد، حیات دارد و آن که پسر خدا را ندارد از حیات برخوردار نیست. (اول یوحنا ۵: ۹-۱۲)

یوحنا با هدایت روح القدس، منطق بی عیب و نقصی را بیان می کند. اولاً، او درباره اعتبار شهادت خدا در مقایسه با شهادت انسان صحبت می کند. کتاب مقدس اعلام می کند که همه انسانها دروغگو هستند،^{۱۶} اما خدا "انسان نیست که دروغ گوید، و نه بنی آدم که از تصمیم خود منصرف شود." (اعداد ۲۳: ۱۹) بنابراین، اگر ما هر روزه شهادت انسانها را باور می کنیم، چقدر بیشتر باید شهادت خدا را باور کنیم؟ دوماً، یوحنا تأیید می کند که خدا به درستی درباره پسرش شهادت داده است و شهادت او این است: هر چیزی در رابطه با نجات، مشارکت با خدا و حیات ابدی، فقط در عیسی مسیح یافت می شود. نهایتاً، یوحنا به نتیجه اصولی و انعطاف ناپذیر خود می رسد که هر که کاملاً پسر خدا را نپذیرد، امیدی به حیات ابدی ندارد و هر که به پسر- خدا ایمان ندارد، خدا را دروغگو ساخته است. مردم بدون عیسی مسیح، هیچ سهمی در خدا ندارند. این شهادت مسیحیت رسولی است: "هر که پسر خدا را انکار کند، پدر را هم ندارد و هر که پسر- را اقرار کند، پدر را نیز دارد." (اول یوحنا ۲: ۲۳)

ما بیش از هر چیزی، با ایمان، اعتماد و توکل به چیزهایی که خدا بزرگترین شهادت را درباره آنها داده، او را خشنود کرده و جلال می دهیم: اینکه عیسی ناصری، پسر محبوب اوست که از او بسیار خشنود است؛ او راه، راستی و حیات است و هیچ کس جز از طریق او، نزد پدر نمی رود.^{۱۷} کسیکه به پسر ایمان دارد و به این چیزها اعتراف می کند، خدا را خشنود کرده و نامش را جلال می دهد. کسیکه نمی خواهد باور کند، خدا را دروغگو شمرده و امکان برخورداری از حیات ابدی را از دست می دهد.

پایان فخر

لحظه ای که اعمال به تعلیم نجات افزوده یا با آن ترکیب شود، مسیحیت به مذهب اعمال و عادل شمردگی به چیزی که باید بدست آید، تبدیل می شود و خدا به مردم مقروض شده و مردم می توانند در مقابل او به خودشان فخر کنند. به همین دلیل پولس رسول در نامه هایش، با سعی تمام بر شرارت بشریت تأکید کرده و ناتوانی کامل آنها را برای خشنود ساختن خدا بوسیله جسم ثابت می کند. او می خواهد "هر دهانی بسته شود و دنیا به تمامی در پیشگاه خدا محکوم شناخته شود." (رومیان ۳: ۱۹) فقط در اینصورت، مردم از خود چشم برداشته و با ایمان به خدا می نگرند. فقط در اینصورت، از اعمال دست کشیده و به فیض پناه می برند. فقط در اینصورت به جای فخر کردن به خود به خدا فخر خواهند کرد. "تا چنانکه آمده است: هر که فخر می کند، به خداوند فخر کند." (اول قرنطیان ۱ : ۳۱)

در رومیان ۳، پولس این حقایق را با وضوح که به او الهام شده بیان می کند. در دو- سوّم این باب، او تلاش می کند تا ثابت کند که همه مردم گناهکارند و در برابر خدای عادل و شریعتش محکومند.^{۱۸} سپس، به کار مسیح در جلجتا می پردازد و باشکوهترین حقایق ثبت شده در کتاب مقدس را در مقابل ما می گذارد. او مسیح را به عنوان بزرگترین فرونشاندۀ خشم نشان می دهد که گناهان قومش را بر خود گرفت، به جای آنها متحمل خشم خدا شد و این امکان را برای خدای عادل فراهم کرد که انسانهای شرور را بدون خیانت به عدالتش، عادل شمارد.^{۱۹} نهایتاً، پولس با این فریاد به پایان رساند: "پس دیگر چه جای فخر است؟ از میان برداشته شده است! بر چه پایه ای؟ بر پایه شریعت اعمال؟ نه، بلکه بر پایه قانون ایمان، زیرا ما بر این اعتقادیم که انسان از راه ایمان و بدون انجام اعمال شریعت، پارسا شمرده می شود." (رومیان ۳: ۲۷ - ۲۸)

پولس مباحثه خود را با این سؤال بدیعی به پایان می‌رساند: "پس دیگر چه جای فخر است؟": پیش از آنکه کسی دست بلند کند یا پاسخی بدهد، او با فریادی که نشاندهنده الزام انعطاف ناپذیر و قاطعترین راه حل است، به سؤال خود پاسخ می‌دهد: "از میان برداشته شده است!" شاید بتوان این عبارت را اینطور ترجمه کرد: "کنار گذاشته شد یا بیرون انداخته شد." ^{۲۰} در اینجا، پولس از فعل زمان گذشته استفاده می‌کند تا بگوید که فخر کردن به اعمال برای دستیابی به نجات، به طور کامل یا قطعی کنار گذاشته شد تا از مناظرات بیشتر در این مورد جلوگیری کند. ^{۲۱} گویی پولس می‌گوید: "از اعمال؟ حتی فکرش را هم نکنید، چه رسد به اینکه بخواهید درباره آن بحث کنید. یکبار و برای همیشه به عنوان وسیله ای برای دریافت جایگاه درست در نزد خدا از میان برداشته شده است."

باید توجه کنید که همه افتخارات از میان برداشته نشده، بلکه فقط افتخاراتی که مربوط به شایستگی انسان است. اگرچه جایی برای فخر کردن به کارهای خود یا حتی به ایمانمان نداریم، اما جایگاه و فضایی برای فخر کردن به خدا و فیضش اختصاص داده شده است. وقتی از ما "دلیل امیدی را که در [ماست]" می‌پرسند (اول پطرس ۳: ۱۵)، باید با تأکید اعلام کنیم: "همه اینها به خاطر فیض است!" ^{۲۲}

بنا بر قصد نیکوی اراده خود، ما را از پیش تعیین کرد تا به واسطه عیسی مسیح از مقام پسر-خواندگی او برخوردار شویم؛ تا بدین وسیله فیض پر جلال او ستوده شود، فیضی که در آن محبوب به رایگان به ما بخشیده شده است. (افسیان ۱: ۵-۶)

زیرا به فیض و از راه ایمان نجات یافته اید، و این از خودتان نیست، بلکه عطای خداست و نه از اعمال، تا هیچ کس نتواند به خود ببالد. (افسیان ۲: ۸-۹)

نه ما را، خداوندا، نه ما را!

بلکه نام خود را جلال ده،

به خاطر محبت و وفاداریت! (مزامیر ۱۱۵: ۱)

انسانها به طور طبیعی، مملو از بطالت، خودفریبی و لاف زنی هستند. روح لَمِک و هامان در همهٔ ما ساکن است.^{۲۳} ما به حکمت، قوّت و مقام خود می بالیم، ولی متوجه نمی شویم که نَفَس ما در بینی مان است، وجود ما مانند بُخار است، حکمت ما حماقت است، و عدالت ما مانند پارچه ای کثیف است.^{۲۴} به همین دلیل، ارمیای نبی به ما هشدار می دهد:

خداوند چنین می فرماید: "حکیم به حکمت خویش فخر نکند و مرد نیرومند به نیروی خود نَنازد و دولتمند به دولت خویش نبالد. بلکه هر که فخر می کند، به این فخر کند که فهم دارد و مرا می شناسد و می داند که من یهوه هستم که محبت و انصاف و عدالت را در جهان به جا می آورم. زیرا از این چیزها لذت می برم؛" این است فرمودهٔ خداوند. (ارمیا ۹: ۲۳ - ۲۴)

بر اساس کتاب مقدس، جایی برای فخر کردن نیست. هر چیز باشکوهی که بدست می آید، فقط به خاطر فیض خداست. هر اشتباه یا ضعف در انسانها، به خاطر عمل خودشان است. آنچه که لایق فخر کردن است، متعلق به آنها نیست و آنچه متعلق به آنهاست، ارزش فخر کردن ندارد. این به طور خاص در رابطه با نجات و جایگاه درست در نزد خداست. هر که چیزی دربارهٔ عدالت خدا و گناه خود دیده، باید به این نتیجه برسد که "انسان از راه ایمان و بدون انجام اعمال شریعت، پارسا شمرده می شود." (رومیان ۳: ۲۸). کلمهٔ نَگَهِد/ری کردن، برگرفته از یک کلمهٔ یونانی به معنای "محسوب کردن، حساب کردن، شمارش کردن، دلیل یا نتیجه" است.^{۲۵} محاسبهٔ درست محتویات قلبمان و شمارش صحیح شایستگیها و مسائل غیر اخلاقی، باید ما را به این نتیجه برساند که اگر نجات از طریق اعمال شریعت است، پس نهایتاً امیدی برای ما نیست. کوچکترین مکاشفه دربارهٔ گناهکار بودن ما با توجه به عدالت خدا، باید باعث شود که ما به دستهٔ سرایندگان مأیوسی بپیوندیم که با علم بر جلال خدا، نگاه دردناک مشابهی بر خود داشته اند:

/یوب: "گوش من دربارهٔ تو شنیده بود،

اما حال چشمانم تو را می بیند؛

از این رو از خویشتن کراحت دارم،

و در خاک و خاکستر توبه می کنم" (۴۲: ۵ - ۶).

اشعیا: "وای بر من که هلاک شده ام!"

زیرا که مردی ناپاک لب هستم

و در میان قومی ناپاک لب ساکنم،

و چشمانم پادشاه، خداوند لشکرها را دیده است" (۵: ۶)

پولس: "آه که چه شخص نگو نبختی هستم!"

کیست که مرا از این پیکر مرگ رهایی بخشد؟" (رومیان ۷: ۲۴)

شخص گناهکار باید به نقطه بحرانی برسد تا ببیند که کاملاً عاری از شایستگیهای لازم برای نجات است، و بجوید و دریابد که هیچ امیدی برای نجات در خود ندارد. فقط در اینصورت به سوی فیض رفته و رحمت می طلبد.

به عبارت دیگر، اگر می خواهیم نجات یابیم، همه ما باید به صاحبان میخانه و گناهکاران بپیوندیم.^{۲۶} "ملعون باد هر که در به جا آوردن تمام آنچه در کتاب شریعت نوشته شده ثابت نماند." (غلاطیان ۳: ۱۰)، اما خوشابحال کسیکه خدا بوسیله ایمان بدون اعمال، او را عادل شمرده است:

خوشا به حال آنان که خطایایشان آمرزیده شد

و گناهانشان پوشانیده گردید.

خوشا به حال آن که خداوند گناه وی را به حسابش نگذارد. (رومیان ۴: ۶ - ۸)

شناخت حقیقی خود و خدا، در ایمان آوردن گناهکار ضروری است، اما به همان اندازه برای تقدیس تدریجی مقدسین نیز لازم است. ایماندار باید به شناخت خدا و خود ادامه دهد، تا زمانی که متقاعد شود که فقط فیض لازم است، طوریکه از این عقیده که شاید نجاتش حاصل تقوا، شایستگی یا پرهیزگاری خودش باشد، منزجر شود. در حقیقت، این یکی از بزرگترین اهداف و نتایج کار تقدیس

خدا در زندگی ایماندار است. او در طول دوران کامل زندگیمان، همه چیزها را تنظیم می کند تا تکیه به عدالت شخصی و اعتماد به نفس را در ما از بین ببرد تا ما به شخصیت مسیح و شایستگی عمل کامل او در جلجتا تکیه کنیم. او برای جلال خود و خیریت ما این کار را انجام می دهد. جنگ روحانی و ثمربخشی ما وابسته به این مبادله است که اعتماد به نفس را با تکیه بر خدا معاوضه کنیم. ارمیای نبی به این شکل بیان می کند:

ملعون باد آن که بر انسان توکل کند،

و بشرِ خاکی را قوّت خویش سازد؛

و دلش از خداوند برگردد.

او همچون بوته ای در بیابان خواهد بود

که روی سعادت نخواهد دید.

او در مکانهای خشک بیابان ساکن خواهد بود،

بر زمینِ شوره زارِ غیر مسکون.

اما مبارک است آن که بر خداوند توکل کند،

و اعتمادش بر او باشد.

او همچون درختی نشانده در کنار آب خواهد بود؛

که ریشه های خویش را به جانب نهر می گستراند؛

چون موسم گرما فرا رسد، هراسان نخواهد شد،

و برگهایش همیشه سبز خواهد ماند؛

در خشکسالی نیز نگران نخواهد بود؛

و از ثمر آوردن باز نخواهد ایستاد. (ارمیا ۱۷: ۵ - ۸)

در نتیجه، من متعجبم که چگونه مردم در یک جماعت، نسبت به پیغام تباهی انسان، عدم شایستگی اعمال برای نجات و نیاز شدید به فیض الهی واکنش نشان می دهند. عده ای غمگین می شوند، عده ای دیگر آزرده و عده ای دیگر کاملاً عصبانی می شوند که چنین کلمات خشنی درباره آنها و اعمال پرهیزگارانۀ شان بیان شده است. اما عده ای دیگر در همان جماعتی که این حقایق را می شنوند، شادمان شده و در نیکویی خدا شادی می کنند. هر چه واعظ تصویر تاریکتری از آنها ترسیم کند، خوشحالت تر شده و ستایش آنها بیشتر می شود. تفاوت بین این دو گروه چیست؟ افراد گروه اول، بر جسم اعتماد کرده و به تقوا و شایستگی خود می بالند. کسانی که در گروه دوم هستند "ختنه شدگانی که در روح خدا عبادت می کنند، فخرشان به مسیح عیسی است و به افتخارات انسانی خود اتکا ندارند" (فیلیپیان ۳: ۳). اگر بوسیله این تجربه ناخوشایند، مسیح و فیض خدا جلال می یابد، آنها راضی اند که تاریکیشان نمایان شود. آنها می دانند که تاریکی شبهایشان، ستارگان فیض خدا را نمایانتر می سازد.

فصل سوم

ایمان آور و اعتراف کن

اما پارسایی مبتنی بر ایمان می گوید: "در دل خود مگو "کیست که به آسمان صعود کند؟" - یعنی تا مسیح را فرود آورد- یا "کیست که به جهان زیرین نزول کند؟" - یعنی تا مسیح را از مردگان بازآورد. و در مقابل، چه می گوید؟ اینکه "این کلام نزدیک تو، در دهان تو، و در دل توست." این همان کلام ایمان است که ما وعظ می کنیم، که اگر به زبان خود اعتراف کنی "عیسی خداوند است" و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. زیرا در دل است که شخص ایمان می آورد و پارسا شمرده می شود، و با زبان است که اعتراف می کند و نجات می یابد.

- رومیان ۱۰: ۶ - ۱۰

این به طور بحث برانگیزی، یکی از فصیحترین و مهمترین عبارات کتاب مقدس درباره این است که شخص برای نجات یافتن باید چه کار کند.^۱ مسیحیت در طول قرن‌ها، به عنوان منبع تسلی کسانی بوده که ایمان دارند و دیوار دفاعی در برابر رگبار دائمی تعلیم دروغینی که خواهان دریافت نجات، از طریق ترکیب اعمال با ایمان است. شخص با عمل شجاعانه یا سفر باشکوه به نجات دست نمی یابد، بلکه با طلبیدن نام خداوند با ایمان.

کلام نزدیک

در پنج آیه اول رومیان ۱۰، پولس رسول بزرگترین خطای الهیاتی بسیاری از اسرائیلیها را نشان می دهد. اگرچه آنها غیرت قابل تحسینی داشتند، اما نمی خواستند با ایمان به عمل کفاره پسر خدا به جایگاه درست در نزد خدا دست یابند. بلکه، در پی آن بودند که بواسطه اطاعت سخت و مشقت بار از شریعت به عدالت دست یابند.^۲ پولس با دیدگاه اشتباه آنها برخورد کرده و می گوید که عمل نجات بخش کامل مسیح به تمام تلاشها برای دستیابی به عدالت شخصی در نزد خدا، از طریق شایستگی یا تلاش انسانی پایان داد.^۳

شریعت چیزی را از انسان سقوط کرده می خواهد که او نمی تواند از عهده اش برآید، همانطور که نمی تواند "به آسمان صعود کرده" یا "به هاویه نزول کند". اما ایمان کاملاً متفاوت است. ایمان، نیازمند اعمال برجسته و قهرمانانه یا تطبیق یافتن با امور مذهبی غیرممکن نیست. بلکه از شخص می خواهد که از "جایگاه درمانده" خود آگاه شده و به شخصیت و اعمال مسیح تکیه کند.^۴ به همین دلیل پولس رسول به مسیحیان رومی اطمینان می بخشد که هر آنچه که لازمه دریافت جایگاه درست در نزد خداست، از طریق ایمانشان به "کلام" انجیل عطا شده که بوسیله موعظه رسولان در "دسترسشان" قرار گرفته است.^۵ آنها می توانستند به نجاتشان اطمینان داشته باشند، چون در قلبشان معتقد بودند که پیغام انجیل برای آنها موعظه شده و آزادانه عیسی را خداوند می خواندند.

سوء استفاده از این متن

این عبارت به درستی به یکی از معروفترین و پرکاربردترین عبارات مبشران دنیای مدرن و کسانی که خواهان در میان گذاشتن ایمانشان با دیگران هستند، تبدیل شده است. اما معنای واقعی و کاربرد صحیحش در بشارت چیست؟ آیا شخص می تواند تقاضای کتاب مقدس برای ایمان و اعتراف را صرفاً با تصمیم گیری درباره مسیح، تکرار دعای گناهکار یا اعتراف به مسیح در مقابل جماعت ایمانداران تأیید کننده، انجام دهد؟ برای پاسخ به این سؤالات، باید به کلام پولس در زمینه صحیحش توجه کرده و معنای دقیق کلام او را دریابیم. باید بسیار محتاط باشیم و فرض نکنیم که این متن معنای خاصی دارد یا باید به شکل خاصی بکار رود، فقط به خاطر اینکه کارهای معاصر ما وابسته به تفسیر و کاربرد رایج ما از این متن می باشد. ما غالباً فرض می کنیم که یک متن را درک کرده ایم، چون تفسیر آنرا بدون سؤال از کسانی پذیرفته ایم که خود نیز آنرا بدون سؤال از دیگران پذیرفته اند. اما غالباً وقتی یک نفر واقعاً این متن را مطالعه می کند "تا بداند که آیا برآستی چنین است"، زنجیرهای ساده لوحی اعتماد بدون سؤال شکسته می شود (اعمال ۱۷: ۱۱). پس بهتر است از خود این سؤالات را بپرسیم: آیا پولس رسول این متن را با این هدف نوشت که الگویی از دعای گناهکار به ما بدهد، یا هدف کاملاً متفاوتی را در نظر داشت؟

در بشارت معاصر، دعای گناهکار به مهمترین وسیله برای دعوت مردم به مسیح و اطمینان آنها از نجات تبدیل شده است. این در پشت نشریه های بشارتی نوشته شده و در انتهای بسیاری از موعظات بشارتی شنیده می شود. معمولاً شامل این عناصر است: جوینده هدایت می شود که به

گناهکار بودن خود اعتراف کرده و ناتوانیش را در نجات خود تصدیق کند. سپس باید اعتراف کند که عیسی برای گناهانش مُرد و دوباره از مردگان برخاست. بعد تشویق می شود که از عیسی بخواهد که وارد قلبش شده و نجات دهنده او شود.

سپس به او وعده می دهند که اگر خالصانه این دعا را اعلام کرده باشد، نجات یافته است. نهایتاً، به او اطمینان می دهند که اگر به نجاتش شک کرد، باید به لحظه ای که دعای گناهکار را تکرار کرد و به مسیح اعتراف کرد، تکیه کند.

اگرچه در این عناصر گوناگون، حقایقی وجود دارد، اما باید به این سبک از دعوت گناهکاران به مسیح، چند اعتراض جدی داشته باشیم. اول، هیچ نمونه ای بر اساس کتاب مقدس ندارد. توسط مسیح، رسولان یا مسیحیان اولیه بکار نرفته است. دوم، برای اکثر کلیساها در طول تاریخ ناشناخته بود. این یک ابداع جدید است. سوم، این خطر وجود دارد که انجیل را به یک بیانیه اعتقادی تبدیل کند. اشخاص بیشماری که هیچ نشانه کتاب مقدسی از ایمانشان ارائه نداده اند، خود را نجات یافته می دانند، فقط به خاطر اینکه یکبار در زندگیشان درباره مسیح تصمیم گرفته و دعای گناهکار را تکرار کرده اند. اگرچه مسیحیانی که از دعای گناهکار در بشارت استفاده می کنند، چنین هدفی را ندارند، اما این نتیجه طاق فرسای این روش است. چهارم، تقریباً به طور کامل جایگزین دعوت به توبه و ایمان بر اساس کتاب مقدس شده است. بسیار حیرت انگیز است که نمونه های کتاب مقدسی دعوت مردم به مسیح، واقعاً به خاطر ساختار دنیای مدرن نادیده گرفته شده است. پنجم، این تنها اطمینان اساسی و اولیه آنها شده است. به این معنا که بسیاری از کسانی که نشانه کم یا هیچ نشانه ای از کار خدا در زندگیشان وجود ندارد، نسبت به نجاتشان متقاعد شده یا مطمئن هستند، فقط به خاطر اینکه یکبار دعای گناهکار را خالصانه اعلام کرده اند.

این کاربرد معروف رومیان ۱۰ : ۹ برای جویندگان، برخلاف منطق و هدف پولس است. این یکی از قدرتمندترین تعالیم کتاب مقدس درباره *Sola Fide*^۶ و یکی از قدرتمندترین وعده های آن برای قوم خدا را تحریف می کند. همچنین متن را به اعتقادنامه پوچی تبدیل کرده که مردم با استفاده از آن، به تعداد بیشمار کسانی که میوه کمی در ایمانشان نشان می دهند، اطمینانی کاذب درباره نجات داده اند. به همین دلایل، باید با علم بر دستور زبان و زمینه تاریخی، به طور دقیق به این متن رسیدگی کنیم.

برای درک مفهوم و هدف پولس باید بدانیم که او به رویدادی در زندگی ایماندار اشاره می کند که یکبار اتفاق می افتد و همچنین به نتیجه یا میوه آن رویداد که در کل زندگی ایماندار ادامه می یابد. به عبارت دیگر، او درباره تجربه ایمان شخص و میوه دائمی آن که نشاندهنده اعتبار و واقعیت این ایمان است، صحبت می کند. شخص گناهکار در لحظه ای که حقیقتاً به شخص و عمل کفاره مسیح ایمان می آورد، عادل شمرده شده و با خدا آشتی می کند. اما نشانه این که حقیقتاً ایمان داشته و واقعاً در آن لحظه ایمان آورده، این است که به ایمان خود ادامه داده و در تمام روزهای زندگیش آنرا اعتراف می کند. به این معنا نیست که ایماندار حقیقی، مصون از شک و بدون شکست بوده یا در رشد به سوی بلوغ با مانعی مواجه نخواهد شد. بلکه به این معناست که خدایی که کار نیکو را در او آغاز کرده، تا روز آخر آنرا به کمال خواهد رسانید.^۷ نجات، فقط بوسیله فیض از طریق ایمان.^۸ به هر حال، نشانه ایمان نجات بخش، اعتراف واقعی و پایدار به خداوندی عیسی مسیح از طریق زندگی ایماندار می باشد.

در اینجا با مشکل روش بکارگیری دنیای مدرن از این متن مواجه می شویم. هیچ کس نمی تواند انکار کند که اشخاص بسیاری در خیابان و نیمکتهای کلیسا هستند که معتقدند که نجات یافته اند، چون یکبار در زندگیشان به طور فرضی در قلبشان ایمان آورده و با دهانشان اعتراف کرده اند، اما میوه کمی در آنها وجود دارد. در کل، زندگیشان با شهوانیت و دنیاپرستی سپری شده، بدون نشانه واقعی قدرت پایدار خدا، که طبق تعلیم کتاب مقدس، همیشه با نجات همراه است. اما آنها در اعتقاداتشان تزلزل ناپذیرند، چون یکبار در زندگیشان، "تصمیم گرفته اند" و "دعایی را اعلام کرده اند". خادمان انجیلی که نجات این اشخاص را معتبر می دانند، مشکل را بدتر می کنند. تأیید آنها بر اساس تجربه ایمان فرضی است، اما به وجود نشانه پیوسته تقدیس یا ثمربخشی توجه نمی کنند. ظاهراً آنها حقیقت اساسی انجیل را فراموش کرده اند: ایمان نجات بخش واقعی با بردباری و میوه آن تأیید می شود و نشانه رهایی از محکومیت گناه، این است که در زمان حال از قدرت گناه نجات یافته ایم.^۹

ایمان قلبی

در رومیان ۱۰: ۹-۱۰ پولس رسول می گوید که شما نجات یافته اید، اگر "در دل خود" و "با دل" ایمان داشته باشید، نجات می یابید. اگر نجات ما وابسته به چنین ایمانی است، پس توجه و تفسیر صحیح ما درباره این دو عبارت از اهمیت زیادی برخوردار است. پیش از آنکه بحث را درباره ایمان آغاز کنیم، خوب است به یاد داشته باشیم که دیوها نیز ایمان دارند و می لرزند، اما نجات نمی یابند.^{۱۰} وقتی عیسی موعظه خود را در جلیل آغاز کرد، دیوهایی که در کنیسه مردی را تسخیر کرده بودند، فریاد زدند: "می دانم کیستی! تو آن قدّوسِ خدایی!" (مرقس ۱: ۲۴). دیوزده اهل جراسیان با جزئیات بیشتر اعلام کرد که عیسی "پسر خدای متعال" است (مرقس ۵: ۷). پس کتاب مقدس می گوید که شیطان و دیوها شناخت زیادی درباره شخصیت و عمل عیسی مسیح دارند و آنرا چون واقعیت مطلق می پذیرند.

آنها می دانند که او پسر خداست، در جلجتا برای گناهان قومش مُرد و دوباره در روز سوم برخاست. اما شناخت و شناسایی حقیقت وجود مسیح باعث نجاتشان نشد. آنها با شناخت حقیقت نجات نمی یابند، بلکه بواسطه آن محکومند. این بیماری در میان انسانها نیز یافت می شود.

ارزیابی صادقانه انجیل گرایان معاصر تصدیق می کند که بسیاری از کسانی که در خیابانها راه می روند و در نیمکتهای کلیسا می نشینند، مانند دیوها "ایمانی همتراز با ایمان ما نصییشان شده است" (دوم پطرس ۱: ۱)^{۱۱} آنها چیزهایی درباره شخصیت و عمل مسیح می دانند و در زمان مناسب، با اعترافشان، کاری انجام می دهند. اما نشانه کمی از حضور پیوسته عمل نجات بخش مسیح در زندگیشان وجود دارد. امیدشان به نجات ابدی بر اساس تصمیمی است که مدتها پیش گرفته اند، تصمیمی که معتقدند که صادقانه بوده و با یک دعای ساده "مسیح را پذیرفته اند". خادمان انجیل که باید آگاهی بیشتری داشته باشند، امیدشان را تأیید کرده اند. آنها نیز مانند دیوها گم شده اند. اما برخلاف دیوها، از این موضوع آگاه نیستند.

اکنون که ما به خطرات ایمانی پرداختیم که از دل نمی باشد، آماده ایم که ایمان حقیقی و قلبی را بیازماییم- ایمانی که نه تنها حقیقت شخصیت و عمل مسیح را شناسایی می کند، بلکه بر این واقعیتها تکیه کرده و بوسیله آنها تبدیل می شود. در کتاب مقدس، قلب به مرکز و ذات شخص اشاره می کند. جایگاه عقل، اراده و احساسات شخص قرار می گیرد. از یک لحاظ می توانیم بگوییم که

قلب، مرکز کنترل همه وجود ماست. هر اتفاقی که در قلب می افتد، بر همه مسائل مربوط به ما تأثیر می گذارد. بنابراین نباید فکر کنیم که شخص می تواند به چیزی "در" قلب یا "با" قلب خود ایمان داشته باشد و تأثیر چشمگیر یا حتی جدی بر کل شخصیتش نگذارد.

ایمان قلبی به اینکه خدا عیسی را از مردگان برخیزانید، یعنی با تمام وجود ایمان داشته باشیم که همه حرفهای عیسی درباره خودش، حقیقت است. شاید این بسیار بنیادین به نظر نرسد، مگر اینکه به بعضی از چیزهایی که گفت توجه کنیم:

- او خدای ابدی و خالق جهان هستی است.^{۱۲}
- او حیات و نور همه انسانهاست.^{۱۳}
- او تنها نجات دهنده بشر است.^{۱۴}
- او حاکم مطلق جهان هستی است.^{۱۵}
- او سرنوشت ابدی همه انسانها را تعیین می کند.^{۱۶}
- او ارزشمندتر از تمامی ثروتهای این جهان است.^{۱۷}
- ترویج اراده و برنامه او، هدف جهان هستی و هدف زندگی هر انسانی است.^{۱۸}
- باید او را بیش از همه اشخاص و چیزهای دیگر دوست داشت.^{۱۹}
- باید به طور اساسی از او پیروی و اطاعت کرد، بدون توجه به بهای آن.^{۲۰}
- او خدمتی را که قومش برای او انجام داده، داوری کرده و بر اساس آن به آنها پاداش می دهد.^{۲۱}

این ادعاهای اساسی مسیح جایی برای پاسخ سهل انگارانه نمی گذارد و نمی توانیم بدون تجربه واقعی یا تأثیر قدرتمند آن بر زندگیمان، در مرکز عقل، اراده و احساسات خود به آنها ایمان داشته باشیم. غیرممکن است که یک موجود منطقی، این حقایق را بپذیرد و به طور قابل توجهی توسط آنها تغییر نکند. ماهیت این ادعاها خواهان تحولات عظیم در شخصیت و مسیر زندگی شخص می باشد. بنابراین، ایمان نجات بخش حقیقی این نیست که به طور منفعل یا ناتمام به مسیح تکیه کنیم، بلکه به طور فعال و در حال رشد به او تکیه می کنیم. نهایتاً بوسیله عمل پیوسته تقدیس، کل زندگی ایماندار را در بر می گیرد. برهان ایمان نجات بخش، این نیست که در گذشته صرفاً بوسیله دعایی

که تکرار کردیم، "مسیح را پذیرفتیم"، بلکه از لحظه ای که به انجیل ایمان آوردیم، ادعاهای مسیح درباره خودش و درباره ما، واقعیت بزرگتر زندگی ما می شود.

اعتراف با زبان

بعد از نگاه مختصری بر ایمان قلبی، اکنون باید به مفهوم اعتراف با زبان بپردازیم. اولین چیزی که باید از رومیان ۱۰: ۹ - ۱۰ مورد توجه قرار دهیم، اختصاصی بودن این اعتراف است. این صرفاً اعتراف ایمان به عیسی مسیح نیست، بلکه اعتراف به خداوندی مطلق و جهانی اوست. بنابراین، نشانه اینکه یک نفر با قلبش ایمان آورده و به شخصیت و عمل نجات بخش مسیح اعتماد می کند، این است که او به خداوندی مسیح اعتراف می کند.

تاریخ طولانی مسیحیت ثابت می کند که هیچ چیز اساسیتر یا گرانیهاتر از اعتراف به *Kúrios* نیست، که در زبان یونانی یعنی "عیسی خداوند است!" در دنیای رومی، فقط یک خداوند بود و نامش قیصر بود. حتی بیان احتمال وجود یک خداوند دیگر، یک خیانت سیاسی بود که غالباً به تبعید یا اعدام منجر می شد. در مذهب یهود، فقط یک خداوند وجود داشت و نامش یهوه بود. اعطای عنوان "خداوند" به دیگران، کفر و شایسته مرگ بود. محقق معروف یونانی، ای. تی. رابرتسون می نویسد: "هیچ یهودی بدون ایمان واقعی به مسیح، این کار را نمی کرد، چون *kúrios* [خداوند] در سبتوآجنت^{۲۲} برای خدا بکار رفته است. هیچ غیریهودی بدون خودداری از پرستش امپراطور به عنوان *kúrios* نمی توانست این کار را انجام دهد."^{۲۳} رابرتسون ادامه می دهد: "به یاد چیزی میفتم که از پلیکارپ خواسته شد که بگوید *Kúrios Kaisar* [قیصر خداوند است] و هر بار او پاسخ داد، *Kúrios Iesus*. او بهای وفاداری خود را با زندگیش پرداخت. امروزه انسانهای سبکبار، گستاخانه یا حتی به شکل نامناسب می گویند "عیسی خداوند"، اما هیچ یهودی یا غیریهودی در آن زمان بدون توجه به مفهوم آن، چنین چیزی را نمی گفت."^{۲۴}

ما فقط با ایمان به شخص و عمل مسیح نجات یافته ایم، اما نشانه ایمان واقعی ما، اعتراف به خداوندی عیسی مسیح و بیعت با اوست، حتی وقتی این اعتراف بهای زیادی برای ما داشته باشد. کلیسای اولیه رنج کشید و مُرد، چون وفادارانه عیسی را به عنوان خداوند اعلام کرد و از پرستش قیصر امتناع کرد. در حال حاضر، مسیحیان به خاطر این اعترافها به زندان می روند، شکنجه می شوند و می میرند. حتی در دنیای غرب که جفای کمی وجود دارد یا هیچ جفای جسمانی وجود

ندارد، ایماندار حقیقی کسی است که تسلیمِ خداوندی عیسی مسیح شود و با استانداردهای "عصر-شریر حاضر" زندگی نکند (غلاطیان ۱: ۴). این منظور پولس رسول در نوشتنِ این مطلب است: "اگر به زبان خود اعتراف کنی "عیسی خداوند است" و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزانید نجات خواهی یافت." (رومیان ۱۰: ۹)

ایمان حقیقی به عیسی در تسلیم واقعی به او و اعتراف آشکار به خداوندی او نمایان می شود، که با بلوغ ایماندار عمیقتر می شود و حتی در ناسازگارترین شرایط نیز قویتر می شود. نشانهٔ عظیم نجات این است که شخص به بلوغ خود در این ایمان و اعتراف ادامه دهد. باپتیست معروف اسکاتلندی، رابرت هالدین (۱۷۶۴ - ۱۸۴۲) با تفسیری دربارهٔ ۱۰: ۹ - ۱۰ می نویسد:

شخص از طریق ایمان به گزارش خدا دربارهٔ پسرش، کاملاً عادل می شود. اما نشانهٔ واقعیت ایمان این است که با زبان آشکارا به خداوندی او به همهٔ چیزهایی که ارادهٔ او را نشان می دهد اعتراف کنید. اعتراف به مسیح، به اندازهٔ ایمان به او ضروری است، اما برای هدف متفاوتی می باشد. ایمان، برای دستیابی به عطیۀ عدالت ضروری است. اعتراف، برای اثبات دریافت این عطیه ضروری است. اگر شخص در خطرات زندگی، شخصیت، دارایی، آزادی و همهٔ چیزهایی که برایش عزیز است به مسیح اعتراف نکند، پس به مسیح ایمان ندارد. پس منظور این رسول از بیان اینکه این اعتراف باعث نجات می شود، این نیست که این باعث نجات می شود، یا بدون آن نجات ناکامل است. وقتی شخص در دل خود ایمان می آورد عادل شمرده می شود. اما اعتراف به مسیح، تأثیر ایمان است و در روز آخر نشانهٔ آن خواهد بود. ایمانی که گناهکار را به عدالت مسیح علاقمند می سازد با اعترافِ نامش در میان دشمنان یا در مواجهه با خطر ظاهر می شود.^{۲۰}

اعتراف در زمینهٔ تاریخی آن

برای درک منظور پولس از نوشتنِ ضرورت اعتراف به خداوندی عیسی باید مفهوم آنرا برای مسیحیان کلیسای اولیه بدانیم. نامه ای از پلینی جوان، فرماندار بیت عَنیا (Bithynia)، به امپراتور روم، تراجان (117 - 98 r)، به طور خلاصه توصیف می کند که چگونه کسانی که به مسیحیت متهم شده بودند، مورد بازجویی قرار گرفته و اتهام بر ضدشان ثابت شده یا معزول می شدند: "اطلاعات ناشناسی در مقابل من قرار گرفت که شامل اتهام بر علیه چند نفری بود که در بازجویی مسیحیت

خود را انکار کردند. آنها بعد از من درخواست کمک از خدایان را تکرار کردند و مراسم مذهبی را با شراب و بخور در مقابل مجسمه تو انجام دادند و حتی به نام مسیح بی حرمتی کردند... بنابراین من فکر کردم که بهتر است آنها را تبرئه کنیم.^{۲۶}

پُلینی درباره چند نفری می نویسد که آشکارا و به اشتباه به عنوان پیروان مسیح متهم شده بودند. در اثبات بیگناهی‌شان، به خدایان رومی متوسل شدند، امپراتور را پرستش کردند و به نام عیسی بی حرمتی کردند. آنها برخلاف رومیان ۱۰: ۹ - ۱۰ عمل کردند، عملی که یک مسیحی باید انجام دهد.

اگرچه محتویات نامه پُلینی نمونه افرادی را به ما نشان می دهد که متهم به مسیحیت نبودند اما پایه محکمی را نیز به ما نشان می دهد که اگر این متهمین واقعاً مسیحی بودند، صحنه به چه شکلی تغییر می کرد. تصور کنید که اولیای امور رومی یک کلیسای خانگی کوچک را پیدا می کردند و آنها را در مقابل مأموران رومی قرار می دادند. برای اثبات یا رد این اتهام، به سوی یک مذبح کوچک فرستاده می شدند که باید چند آیین مذهبی ساده ای را انجام می دادند. اول، باید به خدایان رومی متوسل می شدند. دوم، باید در پرستش امپراتور شرکت می کردند تا وفاداری خود را به قیصر ثابت کنند. نهایتاً، از آنها می خواستند که به مسیح بی حرمتی کنند، خداوندی او را انکار کنند یا او را ملعون اعلام کنند.^{۲۷} دو نفر از افراد حاضر در این مشارکت، به خاطر ترس، بلافاصله به سوی مذبح می روند و طبق فرمان عمل می کنند. درحالی‌که آنها تبرئه می شوند، شخص دیگری را مجبور می کنند که به زانو درآید و اطاعت کند. این شخص با وجود ترس و لرز، نه تنها نمی پذیرد که خدایان رومی و قیصر- را ستایش کند، بلکه پاسخ می دهد: *Kúrios Iesous*، "عیسی خداوند است!" او را به زور می برند تا منتظر تبعید یا اعدام باشد. یکی یکی، بقیه افراد حاضر در این مشارکت، اعتراف وفادارانه یکسانی را اعلام می کنند و سرنوشتشان مهر می شود. اگرچه این یک صحنه خیالی است، اما آرشیو تاریخ مسیحی ثابت می کند که ایمانداران بیشمار با چنین آزمایشاتی مواجه شده و به بهای زندگی خود بر آن غالب آمدند. آزمایشات آنها ثابت می کند که در دلشان ایمانی داشتند که نجات می بخشید چون به بهای جانشان عیسی را به عنوان خداوندشان اعلام کردند.

یک کاربرد صحیح

با توجه به مفهوم حقیقی رومیان ۱۰: ۹ - ۱۰ و بهای اعتراف حقیقی به مسیح برای بسیاری از پیروان عیسی در طول دورانها، کاربرد معروف آن در بشارت دنیای مدرن قابل پذیرش نیست. اعتقاد به اینکه این متن یک پایه کتاب مقدسی برای دعای گناهکار است که در بسیاری از نشریه های مسیحی و موعظات بکار رفته، یک اشتباه تفسیری بسیار جدی است. اما به خاطر این اعتقاد معروف، بسیاری از مردان و زنان و بچه هایی که ایمان نیاورده اند، فقط به خاطر اینکه یکبار در زندگیشان چند حقیقت کتاب مقدسی را تأیید کرده و یک الگوی دعایی را تکرار کرده اند، به شکل نفوذ ناپذیری از نجات ابدی خود مطمئن هستند. بعد از آن اثری از تبدیل عمل پیوسته تقدیس ترک دنیا و اشتیاق برای مسیح وجود نداشت. با نقل قولی از پولس رسول، به درستی می توانیم بپرسیم: "ای انجیلیهای نادان، چه کسی شما را افسون کرده است؟"^{۲۸}

رومیان ۱۰: ۶ - ۱۰ به ما تعلیم می دهد که فقط با ایمان نجات یافته ایم. مسیحیان با اعمال برجسته و قهرمانانه یا تلاشهای خسته کننده نجات را بدست نمی آورند، بلکه با ایمان به شخص و عمل مسیح آنرا بدست می آورند. کسانی که حقیقتاً ایمان دارند، مدتها پیش، از هر تلاشی برای دستیابی به عدالت دست کشیده اند. آنها به مسیح و فضیلت و شایستگی او تکیه می کنند.

اما ایمان به مسیح، یک ایمان مؤقت، ساکن یا دست نیافتنی نیست، بلکه یک ایمان بردبار، پویا و قابل مشاهده است. یک ایمان تضمین شده است، چون نجات، حاصل عمل خدا برای جلال خداست. همان کسیکه ایمان نجات بخش را در قلب ایماندار گذاشت، مراقب است که این ایمان، پشتکار داشته، عمیقتر شده و ظاهر شود. چنین ظهوری، اعتراف به خداوندی عیسی مسیح از طریق کلام و اعمال خواهد بود- بدون توجه به بهای آن!

پس ما چگونه باید این آیات را بکار ببریم؟ این باید برای ایماندار، یک تسلی دائمی و هشدار باشد. تسلی به خاطر اینکه فقط با فیض، بوسیله ایمان نجات یافته ایم. جایگاه درست ما در نزد خدا به خاطر تلاشهای زیاد یا اعمال بزرگمان نیست، بلکه نتیجه تلاش عظیم مسیح و موفقیت بزرگ او در جلبتاست. هشدار به خاطر اینکه یکی از بزرگترین نشانه های ایمان نجات بخش و تبدیل حقیقی، رشد واقعیت خداوندی مسیح در زندگی ما و اشتیاق برای پیروی از اوست، حتی اگر بهای زیادی در پی داشته باشد. در رابطه با بشارت و رفتار ما با جویندگان، این آیات باید به سه شکل بکار برود.

اول، باید آنها را بکار ببریم تا بیهودگی اعمال را به جوینده ثابت کنیم و او را نصیحت کنیم که امید برای دستیابی به نجات از طریق فضیلت یا شایستگی شخصی را کنار بگذارد. دوم، باید آنها را برای تشویق او بکار ببریم تا فقط به مسیح توکل کند و به او ایمان داشته باشد تا نجات یابد. سوم، جوینده باید به طور پیوسته، آنها را به عنوان یک آزمون نمایانگر برای آزمودن خلوص اعترافش بکار ببرد. او باید بداند که اگر واقعاً ایمان آورده، خداوندی عیسی مسیح در زندگیش، یک واقعیت در حال رشد می شود. اگرچه او از چالشهای بزرگی عبور کرده و در طول زندگیش با شکستهای زیادی در ایمان، تقوا و اعترافش مواجه می شود، اما هویت و هدفش به شکل فزاینده ای به اربابی مسیح بر او وابسته است.

فصل چهارم

پذیرش مسیح

اما به همه کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد.

- یوحنا ۱: ۱۲

هان بر در ایستاده می گویم، کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید، به درون خواهم آمد و با او همسفره خواهم شد و او با من.

- مکاشفه ۳: ۲۰

بشارت عصر مدرن تأکید دارد که شخص تصمیم بگیرد، دعای گناهکار را اعلام کند و عیسی مسیح را در قلب خود بپذیرد. این قدمها آنقدر در ذهن انجیلیهای مدرن ریشه کرده که به نظر می رسد تقریباً بشارت دادن بدون این چیزها غیرممکن است. اما با وجود پذیرش گسترده این چیزها، باید از خودمان بپرسیم که آیا چنین سبکی واقعاً بر اساس کتاب مقدس می باشد. چون اکثر اوقات یوحنا ۱: ۱۲ و مکاشفه ۳: ۲۰ به عنوان پایه کتاب مقدسی برای این نوع بشارت معاصر مورد استفاده قرار گرفته، بسیار مفید است که هر متن را به دقت در این فصل و فصل بعدی مورد بررسی قرار دهیم. آیا این متون حامی یک روش بشارتی است که در آن مردم را به نجات ابدی مطمئن می سازند، به خاطر اینکه آنها قبلاً درباره مسیح تصمیم گرفته، قلبشان را آزادانه و با اراده خود باز کرده و با یک دعا عیسی را پذیرفته اند؟

قبل از توجه به این متون، باید دوباره بطور کامل به جدیت سعی و تلاش خود پی ببریم. عده زیادی موافق اند که بیماری رایج در انجیلیهای غربی، اعترافات پوچ و شهوت فراوان است. میلیونها نفر به خاطر پیگیری این "قدمها" از نجات خود مطمئن هستند، ولی بدون اشتیاق به مسائل خدا، به دنیاپرستی ادامه می دهند. دلیل این امر چیست؟ آیا نجات آنقدر ضعیف است که هیچ تأثیری بر شخص نمی گذارد، مگر اینکه او در کل زندگیش تأدیب شخصی شدید و پاسخگویی را دنبال کند؟ یا یک دلیل دیگر و متأثر کننده تری وجود دارد: بسیاری از ایمانداران فرضی ما، اصلاً ایمان نیاورده

اند؟ آیا ممکن است که عدم شناخت ما از انجیل باعث نابودی میلیون‌ها نفر شود؟ آیا ندانسته مانند انبیای دروغین زمانهای گذشته شده ایم که به طور سطحی مردم را شفا می دادند و می گفتند: "سلامتی است، سلامتی است، حال آنکه سلامتی نیست" (ارمیا ۶ : ۱۴). باید به یاد داشته باشیم که ما بدون دعوت انجیل کتاب مقدسی، یک انجیل کتاب مقدسی را موعظه نمی کنیم.

پذیرش کامل مسیح

در مقدمه انجیل یوحنا، یکی از زیباترین وعده های نجات در کتاب مقدس را می بینیم: "اما به همه کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد." (۱ : ۱۲) این متن به دلایل خوبی، یکی از پرکاربردترین متون در بشارت عصر- مدرن شده است. عده زیادی به درستی از آن استفاده کرده اند تا تعداد زیادی را به ملکوت مسیح هدایت کنند. اما عده زیادی به اشتباه از آن استفاده کرده اند تا تعداد زیادی را به اطمینان کاذب درباره نجات هدایت کنند. به همین دلیل پیش از بکارگیری این متن برای هدایت مردم به سوی مسیح، باید به درستی این متن و کاربرد کتاب مقدسی آنرا درک کنیم.

یوحنا قبل از این آیه درباره طرد شدن کامل مسیح از سوی یهودیان صحبت می کند. به طور خلاصه و قدرتمندی گفته شده که مسیح "به ملک خویش [قوم، دارایی] آمد، ولی قوم خودش او را نپذیرفتند. (۱ : ۱۱). کلمه پذیرش برگرفته از فعل قدیمی و رایج یونانی *paralambáno* به معنای "به طرف خود کشیدن"، "استقبال کردن" است. عیسی از این کلمه برای توصیف استقبال از ایماندار در عمارت بزرگ و آسمانی پدر استفاده می کند.^۱

یوحنا بعد از رسیدگی به عدم پذیرش مسیح در ملت یهود، به سراغ وعده پر جلال و جهانی برای همگان می رود: "اما به همه کسانی که او را پذیرفتند، این حق را داد که فرزندان خدا شوند، یعنی به هر کس که به نام او ایمان آورد." (۱ : ۱۲). پذیرش در خانواده خدا به همراه تمام حقوق و امتیازات فرزندخواندگی، برای همه قابل دستیابی است- یهود و غیریهود، پادشاه و غلام، ثروتمند و فقیر، فیلسوف و ابله، اخلاقگرا و فاحشه - حتی برای همه کسانی که مسیح را می پذیرند، همه کسانی که به نام او ایمان می آورند.

ما نباید شک کنیم که این یک دعوت جهانی به سوی نجات ابدی و فرزندخواندگی است. اما موضوع قابل بحث این است که چگونه این وعده را بکار ببریم. پذیرش او به چه معناست؟ آیا این متن یک پایه کتاب مقدسی برای تشویق جوینده است که قلب خود را باز کند و اجازه بدهد که عیسی وارد شود؟ آیا شخص به این دلیل که با ادعاهای اساسی انجیل موافق است و دریافته که به بخشش نیاز دارد و عیسی را با یک دعا وارد زندگیش کرده، در واقع مسیح را پذیرفته است؟ این سؤالات تفسیری باید پاسخ داده شوند.

هیچ استثنایی در کلمه یونانی "پذیرفته شده" وجود ندارد تا به ما کمک کند که معنای پذیرش عیسی را بهتر درک کنیم. اما زمینه این کلمه به ما بصیرت می بخشد. اولین سرخ تفسیری در عبارت آخر این آیه یافت می شود، جاییکه یوحنا کسانی را که مسیح را "پذیرفتند" با کسانی که "به نام او ایمان آوردند" برابر می داند. در کتاب مقدس، ایمان آوردن، به درک عقلانی حقایق خاص یا حتی پذیرش آنها محدود نمی شود. بلکه به این معناست که به چیزی که به آن ایمان داریم، اعتماد و توکل کنیم، طوریکه اعمال ما بر اساس آن باشد. ایمان یا اعتقاد ما به عیسی مسیح، با قدرت اعتراف زبانی یا احساس قلبی تأیید نمی شود؛ بلکه درستی یا نادرستی آن با مقیاسی تأیید می شود که بوسیله آن شخصیت و اراده مسیح تعیین کننده اعمال ما بوده و جریان کامل زندگی ما را هدایت می کند. بنابراین، ایمان حقیقی شامل عنصر خطر کردن از جانب ایماندار است، چون او واقعاً زندگیش را به خاطر اعلام اینکه عیسی "مسیح، پسر خدای زنده" است (متی ۱۶: ۱۶) به خطر می اندازد. چنانکه پولس رسول به کلیسای قرنتس نوشت، اگر ادعاهای مسیح درست نیست، پس ایماندار واقعی "از همه دیگر آدمیان رقت انگیزتر است"، چون کل زندگیش بر پایه یک دروغ بنا شده است (اول قرنتیان ۱۵: ۱۹). بنابراین "پذیرش مسیح" به معنای اعتماد یا توکل به اوست، به حدی که رفاه کنونی و ابدی خود را به خاطر حقیقت ادعاهای او به خطر می اندازیم و کل زندگی خود را طبق اراده او پیش می بریم.

دومین سرخ تفسیری در عبارت "در نام او" می باشد. در کتاب مقدس، ایمان به نام خدا، به معنای ایمان به کل شخصیت او یا همه چیزهایی است که او درباره خود آشکار کرده است. کتاب مقدس جایی برای ایمان به یک بخش از مکاشفه شخصی خدا و عدم پذیرش بخش دیگر باقی نمی گذارد، یا پذیرش یک جنبه از شخصیت او، بدون پذیرش کل شخصیت او. این عقیده که شخص با پذیرش

نسبی خدا وارد رابطه عهده با او می شود، یک عقیده غیرکتاب مقدسی است. همچنین نمی توانیم تصوّر کنیم که شخص می تواند در یک مرحله از زندگیش، عیسی را به عنوان نجات دهنده "پذیرد" و بعداً او را به عنوان خداوند و پادشاه قبول کند. پذیرش مسیح، چیزی است که باعث نجات می شود و فرزندخواندگی به معنای پذیرش تمامیت او به عنوان نبی، کاهن و پادشاه است. اگرچه ممکن است که ایمان ایماندار به مسیح، به عنوان نجات دهنده، و تسلیم شدن در برابر مسیح به عنوان خداوند، در ابتدا کوچک و ضعیف باشد، اما واقعی است و با عمل پیوسته نجات، به بلوغ می رسد.

سومین سرخ تفسیری در آیه قبلی یافت می شود، جاییکه پذیرش مسیح توسط ایماندار واقعی، کاملاً برخلاف عدم پذیرش مسیح توسط ملت یهود است. کسانی که از فرهنگ یهود و مذهب زمان عیسی بسیار دورند، غالباً فراموش می کنند که یهودیان صرفاً به دنبال یک رهایی دهنده نبودند، بلکه به دنبال یک پادشاه نیز بودند. مسیحا باید پسر داوود می بود که بر روی تخت سلطنت داوود می نشست. او باید به عنوان یک حاکم مقتدر فرمانروایی می کرد. به همین دلیل، وقتی یهودیان عیسی را به عنوان مسیح نپذیرفتند، نگفتند: "ما را نجات دهنده ای نیست جز قیصر!" بلکه گفتند: "ما را پادشاهی نیست جز قیصر!" (یوحنا ۱۹ : ۱۵، تأکیدها افزوده شده است). بنابراین مسیحای آینده، نه تنها برگ زیتون صلح را به عنوان نجات دهنده در بین قومش ترویج می داد، بلکه عصای پادشاهی را به عنوان پادشاه به سوی آنها دراز می کرد. یهودیان، مسیحایی را که آنها را نجات می دهد ولی بر آنها حکمرانی نمی کند، درک نمی کردند. اگر آنها او را به عنوان رهایی دهنده "می پذیرفتند"، در واقع از او به عنوان پادشاه نیز استقبال می کردند.

آنچه برای ملت یهود در زمان مسیح حقیقت داشت، در زمان حال نیز برای یهود و غیریهود حقیقت دارد. پذیرش مسیح به معنای پذیرش تمامیت اوست و به معنای پذیرش او به عنوان نجات دهنده و خداوند است. به همین دلیل، اشعیا درباره مسیحا نبوت کرده و گفت: "ریشه یسا پدیدار خواهد شد، هم او که برای حکمرانی بر قومها بر خواهد خاست؛ به اوست که قومها امید خواهند بست." (رومیان ۱۵ : ۱۲) به همین دلیل، ما به درستی می توانیم بگوییم که مسیحی که اشعیا به او امیدوار بود، بر غیریهودانی که برای نجات به مسیح امیدوار بودند، حکمرانی خواهد کرد. او نه تنها پادشاه یهودیان است، بلکه پادشاه امتهای ایماندار نیز می باشد.

تصویر بعدی، درک صحیحی از مفهوم پذیرش مسیح به عنوان نجات دهنده و خداوند است. شهری را تصوّر کنید که دورتادور آن دیوار کشیده اند و به خاطر ارتشی که به سویش می آید، در خطر نابودی است. درحالیکه دشمن هنوز در دوردست است، یک پادشاه بزرگ به سوی دروازه های شهر می رود و مردم شهر را صدا می زند. به آنها فرمان می دهد که دروازه ها را باز کنند و فرمانروایی کامل را به او بسپارند. در عوض، او وعده نجات در برابر ارتشی را می دهد که به آنها نزدیک می شود. در یک صحنه، مردم به او می خندند و او را مسخره می کنند. شاید معتقدند که نیازی به نجات دهنده ندارند یا ایمان ندارند که این پادشاه می تواند آنها را نجات دهد. در هر دو صورت، این پادشاه می رود و شهر نابود می شود. در صحنه دیگر، مردم به قدرت پادشاه برای نجات پی برده و او را به عنوان نجات دهنده می پذیرند، اما فرمانروایی او را نمی پذیرند. دوباره، این پادشاه می رود و شهر نابود می شود. در صحنه آخر، مردم به قدرت پادشاه برای نجات پی برده و با خوشحالی دروازه های شهر را باز می کنند تا او را به عنوان نجات دهنده و حاکم مطلق بپذیرند. این پادشاه وارد شهر می شود، بر تخت می نشیند و مردم را رهایی می دهد.

به همین شکل، ما مسیح را در زندگی خود می پذیریم. در لحظه ایمان آوردن، درمی یابیم که درمانده ایم و نمی توانیم خود را نجات دهیم. در عوض دعوت مسیح، تقاضای پادشاهی او و وعده نجات را می شنویم. در پاسخ، زندگی خود را به روی او باز کرده و او را به عنوان نجات دهنده و خداوند می پذیریم. خودمختاری را رد کرده و فرمانروایی مطلق او را بر خود تصدیق می کنیم. قوت و شایستگی خود را تکذیب کرده و فقط به قدرت او برای نجات تکیه می کنیم. در نتیجه، نشانه پذیرش واقعی او این است که تسلیم ما در برابر خداوندی او و تکیه بر عمل نجات بخش او، عمیقتر شده و در کلّ زندگیمان به واقعیت بزرگتری تبدیل می شود. این عمل پیوسته تقدیس در زندگی هر ایمانداري تضمین می شود. "زیرا ساخته دست خداییم" و "آن که کار نیکو در [ما] آغاز کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید." (افسیان ۲: ۱۰؛ فیلیپیان ۱: ۶).

غالباً بشارت عصر مدرن بر این حقایق تأکید نمی کند. بلکه از جویندگان می خواهد که ایمان داشته باشند که بدون تسلیم در برابر فرمانروایی مطلق مسیح، می توانند از مزایای نجات او برخوردار شوند. بعلاوه، آنها غالباً از نجات خود مطمئن هستند، چون دعای گناهکار را خالصانه

اعلام کرده اند، اگرچه نشانه ای از عمل پیوسته تقدیس در زندگیش نیست. این بیماری زمان ماست که باعث فریب و نابودی بسیاری از افراد می شود.

پذیرش مسیح به عنوان تمامیت خود

پذیرش مسیح و دریافت نجات، نه تنها مربوط به فرمانروایی اوست، بلکه مربوط به برتر بودن او نیز می باشد. انجیل از ما نمی خواهد که مسیح را به عنوان یک چیز اضافی در زندگیمان بپذیریم، بلکه باید او را زندگی خود بدانیم. عیسی مسیح نباید به عنوان یک چیز فرعی در زندگیمان باشد، چنانکه یک کمر بند یا یک جفت کفش به زیبایی یک لباس خاص می افزاید. بدترین چیز این است که به گناهکاران بگویید که یک زندگی عالی، خانواده فوق العاده، خانه زیبا و شغل عالی دارند، اما یک چیز کم است تا همه اینها را تکمیل کند- یک رابطه شخصی با عیسی مسیح! چنین زبانی، عیسی را به عنوان خامه روی کیک نشان می دهد، چیزی که به یک زندگی عالی افزوده می شود. در بهترین حالت، او را به عنوان یک چیز ضروری یا تکمیلی نشان می دهد. چنین زبانی مسیح را به شکل کفرآمیزی بی ارزش می کند. این برای کتاب مقدس و مقدسین در طول تاریخ مسیحیت که بهترین ادراک را درباره برتر بودن شخصیت او و امتیاز انجیل او داشتند، یک زبان بیگانه است. برخلاف این، واعظ فرقه پاکدینان و جان فلاول نویسنده (۱۶۲۷ - ۱۶۹۱) اینطور درباره مسیح صحبت می کند:

ای خورشید زیبا و ماه زیبا و ستارگان زیبا و گل‌های زیبا و رُزهای زیبا و سوسنهای زیبا و مخلوقات زیبا! ای ده هزار، هزار مرتبه عیسی خداوند زیبا! وای بر من، اشتباه کردم که او را اینطور مقایسه کردم. ای خورشید و ماه سیاه؛ ای عیسی خداوند زیبا! ای گل‌های سیاه و سوسنها و رُزهای سیاه؛ ای خداوند عیسای زیبا، زیبا، همیشه زیبا! ای همه چیزهای خوب، وقتی در کنار زیباترین خداوند عیسی قرار می گیرید، سیاه، بدشکل و عاری از زیبایی هستید! ای آسمان سیاه؛ ای مسیح زیبا! ای فرشتگان سیاه؛ ای خداوند عیسای فوق العاده زیبا.^۲

اگر ما واقعاً مسیح را می شناسیم و سفیران صادقی هستیم، باید هر زبانی را که می گوید بدون مسیح، چیز خوبی در آسمان یا زمین وجود دارد، کنار بگذاریم. آیا درست نیست که "همه چیز به واسطه او پدید آمد، و از هر آنچه پدید آمد، هیچ چیز بدون او پدیدار نگشت" (یوحنا ۱ : ۳)؟ آیا درست نیست که زندگی بدون مسیح بطلالت و باطل است؟^۳ آیا درست نیست که بدون مسیح هیچ

چیز خوبی در ما نیست و تمام اعمال عادلانه ما مانند پارچه ای کثیف است؟^۴ بنابراین چطور جرأت می کنیم که فرض کنیم یا بگوییم که انسان سقوط کرده فقط برای تکمیل هویت یا موفقیت‌هایی که با قوت یا فضایلش به آنها دست یافته، به مسیح نیاز دارد؟ بهتر است به شخص گناهکار بگوییم: "زندگی تو یک بطلان بیهوده است.^۵ از کف پا یا نوک سر، هیچ چیز خوبی در تو نیست.^۶ شما می گوئید: "من غنی هستم، ثروتمند شده ام و به چیزی نیاز ندارم." اما نمی دانید که "تیره بخت، اسف انگیز و مستمند و کور و عریان" هستید.^۷ خانواده شما مانند جسمی است که عمرش بر روی زمین مانند بخار است.^۸ شما آنها را به سوی نادیده گرفتن خدا هدایت کرده و مانند کاهی ساخته اید که باد آنها را به سویی می راند.^۹ در روز داوری، موفقیت‌های مادی شما، شهادتی بر علیه خودتان خواهد بود و اعمالتان در آتش خواهد سوخت.^{۱۰} پولتان هیچ سودی برای شما نخواهد داشت، چون آزادی جان، بهایی دارد.^{۱۱} شما را چه سود است که تمامی دنیا را ببرید اما خود را ببازید؟^{۱۲} توبه کنید و با ایمان به سوی مسیح بازگردید. همه زیانها را در نظر بگیرید و موفقیت‌های خود را فاصله شمارید تا مسیح را بدست آورید و در او یافت شوید!"^{۱۳}

به احتمال زیاد، انجیلی‌های عصر مدرن به این کلام بی پرده چنین پاسخ می دهند: "این تعلیم سخت است؛ چه کسی می تواند آنرا بپذیرد؟" (یوحنا ۶: ۶۰) به احتمال زیاد، متخصصان رشد کلیسا و مسیونرهای پیشرفته در را بطله با توجه به پیش زمینه در مأموریت‌های خود، این کلام سخت را رد کرده و می گویند که انسانهای مدرن بسیار شکننده هستند و چنین عیبجویی‌هایی، قلبشان را می شکند. چنین زبانی، اگرچه بر اساس کتاب مقدس است، اما برای زمانی بود که روان مردم قویتر بود و به ارزش خود اطمینان بیشتری داشتند. اما چیزی نامعقولتر از این وجود ندارد. تکلیف واعظ انجیل این است که مردم را متقاعد کند که آنها هیچند و بدون مسیح چیزی ندارند! پیغام حقیقی انجیل، جان را دگرگون می سازد و هر فساد را از بین می برد. چیزی در قلب باقی نمی گذارد تا مسیح به عنوان همه چیز وارد شود! اگر شخص مانند فلاول، همه چیز را در مقایسه با مسیح می دید، آیا قلبش بهبود نمی یافت؟ اشتباه نیست که انجیلی را موعظه کنیم که همه چیز شخص را از او می گیرد و فقط مسیح را برای او باقی می گذارد. آیا مسیح کافی نیست؟ آیا او باارزشت‌تر از کل دنیا نیست؟

ما مسیحیان و خادمان انجیل باید طوری مسیح را موعظه کنیم که کاملاً دوست داشتنی باشد و بیش از تمامی ثروتهای این دنیا و دنیای آینده مورد احترام باشد. باید او را به طور واقعی و خالص نشان دهیم، برخلاف سایه ها و نمونه های این دنیای پست. اما برای اعلام مسیح به این شکل، باید او را به این شکل بشناسیم! اما فقط کسانی که با او می مانند و در کلام خدا و دعا به جستجوی او می پردازند، به چنین شناختی دست می یابند. اگر ما زمان بیشتری را با او صرف می کردیم، او را بهتر شناخته و با قدرت بیشتری اعلام می کردیم. سپس خوشی و غیرت ما می درخشید و کسانی را که خدایان کوچکتری دارند، شرمند می کرد.

پذیرش مسیح به عنوان غذای خود

عیسی در کنیسه کفرناحوم به یهودیان گفت: "من نان حیاتم" و "آمین، آمین به شما می گویم، که تا بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید." (یوحنا ۶: ۴۸، ۵۳). اگرچه حقایق بیشماری در این جملات وجود دارد، اما به طور خلاصه به یکی از آنها می پردازیم: پذیرش عیسی، به معنای پذیرش او به عنوان غذا و منبع حیات است. او چیزی نیست که صرفاً به عنوان مکمل به زندگی خود بیفزاییم یا چیزی که به ما کمک کند تا به موفقیت کامل در زندگی برسیم، بلکه او حیات ماست، غذا و نوشیدنی ما، شیرۀ حیات که از درخت تاک به سوی شاخه ها جاری می شود.^{۱۴}

اگرچه شخص نوایمان فقط به طور ناچیز این حقیقت را درک می کند و به ندرت در زندگیش به واقعیت می پیوندد، اما خدایی که کار نیکو را در او آغاز کرده، به رشد او ادامه خواهد داد.^{۱۵} درحالی که ایماندار به سیاحت مسیحی خود ادامه می دهد، مسائل این دنیا به شکل عجیبی در نور جلال و فیض مسیح، تیره و تار خواهند شد.^{۱۶} ایماندار درمی یابد که خودکفایی و رضایت شخصی، تحت الشعاع وابستگی بیشتر به مسیح و کسب رضایت بیشتر در او قرار گرفته است. از طریق تقدیس، به تدریج دستان جسمانی به خاطر عدم استفاده از آنها، از کار می افتند و ایماندار، مخزن آب شکسته ای را که با دستان خود از آنها آب می کشید، ترک کرده و به سوی چشمه سیراب کننده آبهای زنده ای می رود که در خانه داوود جاری است.^{۱۷}

پذیرش مسیح به عنوان منبع و غذای زندگی، ما را به سوی دو کاربرد مهم هدایت می کند. اول، مسیح صرفاً یک وعده غذایی نیست، بلکه یک غذای کامل است: منبع کامل ما برای همه چیزهای

مربوط به حیات و دینداری است.^{۱۸} چنانکه پولس رسول به کلیسای قرن‌تس نوشت، مسیح "از جانب خدا برای ما حکمت شده است، یعنی پارسایی، قدّوسیت و رهایی ما." تا ما دیگر به خود یا اعمال مذهبیمان فخر نکنیم، بلکه به خداوند و کاری که از جانب ما انجام داد، فخر کنیم. (اول قرنتیان ۱ : ۳۰ - ۳۱). پذیرش مسیح به این معناست که خودکفایی را تکذیب کنیم، افتخارات قبلی خود را کنار بگذاریم و همه افتخارات حال و آینده را رد کنیم. یعنی با شادی فقط یک عنوان و لقب را تا ابد بپذیریم: "دریافت کنندگان فیض".

برای اینکه مسیحی حقیقی باشیم، باید بدانیم که هر هدیه نیکو و کامل از بالا و بواسطه شخص و عمل عیسی مسیح است.^{۱۹} باید اعتقاد به ارزش یا شایستگی شخصی را تکذیب کرده و با شادی و درملاءام اعتراف کنیم که هر نیکویی، پیشرفت شخصی یا ارزشی که در ما دیده می شود، فقط از جانب مسیح است. باید آنقدر به او وابسته باشیم که برای نفس کشیدن به هوا و برای تغذیه جسم خود به آب و غذا وابسته ایم. یعنی باید آنقدر در او سیراب شویم که دیگر پول خود را برای آنچه نان نیست خرج نکنیم، و دستمزد خود را برای آنچه سیر نمی کند، صرف نکنیم.^{۲۰} یعنی جای خود را دور میز مسیح محکم کنیم و دیگر در جستجوی غذای تکمیلی یا ذخایر دنیایی نباشیم. ما چشیده و دیده ایم که خداوند نیکوست!^{۲۱}

تره و پیاز مصر در مقایسه با منای مسیح چیست؟^{۲۲}

کاربرد دوم این حقیقت که مسیح غذای ایماندار است، این است که این ضیافت یکبار برای همیشه برگزار نمی شود و محدود به لحظه ایمان آوردن نیست که هرگز تکرار نشود، بلکه یک جشن پیوسته است که در کل زندگی ایماندار ادامه می یابد. ایمان آوردن، فقط آغاز یک غذای مادام العمر و ابدی است که روح القدس به طور فزاینده به شخص مسیحی که دائماً در حال رشد است، عطا می کند. یکی از بزرگترین گناهان انجیل‌گرایان معاصر این است که نجات را رویدادی می دانند که یکبار در گذشته اتفاق افتاده و به ماهیت دائمی آن در زمان حال و آینده توجه کمی می کنند. باید به یاد داشته باشیم که تقدیس دائمی یا مادام العمر، نشانه ایمانی است که یکبار برای همیشه اتفاق افتاد. به این ترتیب، تغذیه دائمی شخص مسیحی در مسیح، نشان می دهد که او با مسیح همسفره شده است. عیسی بلیطی به سوی آسمان نیست که شخص با یک دعا آنرا بخرد، بعد در جیب خود بگذارد تا زمانیکه بالاخره در لحظه مرگ آنرا از جیبش بردارد و وارد آسمان شود. نجات واقعی،

معامله ای نیست که یکبار انجام شود و به طور فرضی سرنوشت کسانی را که دعای گناهکار را اعلام کرده اند، مَهر کند.

شخص گناهکار در لحظه ایمان آوردن، می چشد و می بیند که خداوند نیکوست.^{۲۳} اما ذائقه او تصفیه نشده است. بقایای این جهان، هنوز در شکمش فاسد می شود و توان او برای چشیدن طعم غذای واقعی کم شده است. گوشت مقوی مسیح برای او بسیار سنگین است و فقط باید شیر بخورد.^{۲۴} چنانکه نویسنده عبرانیان به ما تعلیم می دهد: "هر که ... است، با تعالیم پارسایی چندان آشنا نیست، زیرا هنوز کودک است." (عبرانیان ۵: ۱۳) اما خدا وعده داده که مسیحی جدید در این جایگاه نمی ماند، بلکه رشد کرده و انسان کاملی می شود. بنابراین خدا به او فرمان داده و توانایی می بخشد تا رژیم غذایی گذشته عصر حاضر را کنار گذاشته و مانند نوزاد، مشتاق شیر خالص کلام باشد تا به مدد آن برای نجات رشد کند.^{۲۵} به تدریج بوسیله تربیت الهی، تازه ساختن ذهن و فیضی که برای پیروزی فراهم شده، روح القدس حواس ایماندار را تربیت می کند تا خوب و بد را تشخیص دهد، از لیست غذای دنیا پرهیز کند و فقط مشتاق مسیح باشد.^{۲۶} به تدریج، طعم جسم فاسد در او از بین می رود و حواس روحانیش تصفیه می شود. او نه تنها غذای مصر را فراموش می کند، بلکه از آن بیزار می شود. او نیز مانند مَفیوشت، به غذای پادشاه عادت می کند و نه تنها برای غذاهای این دنیا اشتیاقی نخواهد داشت، بلکه از آنها بیزار خواهد شد.^{۲۷}

پیش از اتمام این گفتگوی مختصر، باید تکرار کنم که در لحظه ایمان آوردن، هیچ کس کاملاً معنای پذیرش مسیح، وابستگی کامل به او یا اشتیاق کامل برای او را درک نمی کند. اگرچه با ترغیب و توانمند سازی روح از او استقبال می کنیم، اما فهم و درک ما ترکیبی از خطاها و انگیزه های ماست که با خواسته های خودخواهانه ترکیب شده و قلبمان بین دو چیزی قرار گرفته که برای دستیابی به وفاداری ما با یکدیگر رقابت می کنند. حتی بعد از چند دهه از کار تقدیس خدا در زندگی ما، این بیماریها به طور کامل محو نمی شوند. اگرچه جایگاه روحانی ما بهبود یافته، وابستگی ما به مسیح عمیقتر شده و اشتیاق ما برای او افزایش یافته، اما هنوز کاملاً به او تعلق ندارد. یک قلب کامل، تا زمانیکه در حضور او جلال نیافته ایم، قابل دستیابی نیست.

به همین دلیل بسیار اشتباه است که خواهان درک و سرسپردگی کامل یک نوایمان باشیم، درحالیکه بالغترین قدّيسان نیز برای درک و تشخیص این مسائل در کشمکشند. اگرچه تقدیس، برهان واقعی عادل شمردگی است و پذیرش پیوستهٔ مسیح، نشانهٔ آن است که او را پذیرفته و نجات یافته ایم، اما باید مراقب باشیم که کمال را نشانهٔ ایمان ندانیم یا سرسپردگی بی عیب را اثباتی برای نجات ندانیم و به این ترتیب اطمینان را از مقدّسین نذریم. ما همیشه در کشمکش خواهیم بود تا چیزی را درک کنیم که خودمان به خاطر آن درک شده ایم: شباهت به عیسی مسیح.^{۲۸} نشانهٔ نجات این نیست که به هدف برسید، بلکه یک چالش خالصانه برای رشد در قدّوسیت و پیشرفت تدریجی در مسائل مربوط به خداست. کسانی که واقعاً مسیح را پذیرفته اند، نشانهٔ رشد را با ادراک کاملتر دربارهٔ او نشان می دهند، چنانکه او واقعیت بزرگتر زندگیشان می شود. کسانی که فرضاً او را پذیرفته اند، اما هرگز مفهوم آنرا درک نکرده اند، نشانهٔ کمی از تبدیل واقعی را ظاهر می کنند.

فصل پنجم

مسیح پشت در قلب

هان بر در ایستاده می گویم. کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید، به درون خواهم آمد و با او همسفره خواهم شد و او با من.

- مکاشفه ۳: ۲۰

"مسیح پشت در قلب"، اثر سالمان وارنر، یک نقاشی مذهبی است که برای انجیلیها و کاتولیک رومی به خوبی شناخته شده است.^۱ نقاشی این هنرمند بر اساس دعوت مسیح از کلیسای لائودیکیه در مکاشفه ۳: ۲۰ می باشد: "هان، بر در ایستاده می گویم. کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید، به درون خواهم آمد و با او همسفره خواهم شد و او با من."

بر اساس تفسیر این هنرمند دربارهٔ این متن، مسیح بر در قلب انسانها می کوبد و می خواهد وارد شود. نکتهٔ مورد توجه این است که این در از بیرون هیچ دستگیره یا قفلی ندارد، و این اشتباه هنرمند نیست. بلکه او می خواست نشان بدهد که قلب انسان فقط از درون باز می شود. مسیح که همیشه پُر از فیض است، به زور در را باز نمی کند یا به زور وارد نمی شود. خدا می خواهد نجات بدهد، اما این بسته به خود شخص است که قلبش را باز کرده و اجازه بدهد که او وارد شود. نسخه های از این اثر در بسیاری از کلیساهای جامع و کلیساهای کوچک در سراسر دنیای غربی آویخته شده است. بسیاری از موعظات، نشریه ها و کتابهای انجیلی به این نقاشی اشاره می کنند. این نقاشی، نشانهٔ مهمی در دعوت بشارتی شده است.

یک تفسیر ناقص

ما به سختی می توانیم دربارهٔ قدرت هر نوع رسانه ای اغراق کنیم. عقیدهٔ اکثر انسانها بر اساس تاریخ یا منابع اولیه نیست، بلکه بر اساس تفسیر رسانه ها از آن رویداد، یک نقاشی بی حرکت، یک داستان یا تصویر متحرک می باشد. فیلم سیسیل بی. دِمیل در سال ۱۹۵۶، ده فرمان، تصویر خوبی

برای این موضوع است. بسیاری از افراد، خروج اسرائیل از مصر را بر اساس این فیلم معروف درک می کنند تا بر اساس کتاب مقدس.

به همین نحو، به نظر می رسد که بسیاری از کسانی که بر اساس مکاشفه ۳: ۲۰ موعظات بشارتی ارائه می دهند، بیشتر بر پایه نقاشی وارنر این کار را انجام می دهند تا بر اساس توجه جدی به این متن. بنابراین واعظان به مردم می گویند که مسیح بر در قلبشان می کوبد و فقط آنها قدرت دارند که با دعا از او دعوت کرده و در را باز کنند. اگر شخص دعا کند و به خلوص خود اطمینان داشته باشد، می تواند مطمئن باشد که مسیح وارد قلبش شده و نجات یافته است. به او گفته اند که باید با ایمان و نه با اعتماد به احساسات یا عواطفش، به این حقیقت تکیه کند. کسانی که به نوایمانان مشورت می دهند، غالباً با ارائه این دلایل با شکهای آنها برخورد می کنند:

1. مسیح وعده داده که اگر در قلب خود را باز کنید، وارد قلبتان می شود.
2. شما با ایمان و دعا در را باز کرده اید.
3. مسیح همیشه به وعده های خود عمل می کند، بنابراین او وارد قلبتان شده است. اگر او وارد قلبتان نشده، پس او یک دروغگوست.
4. به هرحال، ما می دانیم که مسیح دروغ نمی گوید. بنابراین می دانیم که نجات شما تضمین شده است.

بر این اساس، عده بیشماری معتقدند که نجات یافته اند، اگرچه نشانه کمی از تغییر را در زندگیشان ظاهر می سازند. آنها در زندگی روزانه خود، کمترین نشانه ای از سرسپردگی به مسیح را ظاهر نمی سازند و نشانه بیرونی مسیحیت واقعی در آنها دیده نمی شود. ما چگونه می توانیم چنین چیزی را توضیح بدهیم؟ این متن اشتباه نیست؛ بلکه تفسیر و کاربرد معروف آن اشتباه است.

وقتی با توجه به زمینه مربوطه، به مکاشفه ۳: ۲۰ نگاه می کنیم، موضوع نسبتاً متفاوت را در مقایسه با چیزی که در بشارت عصر مدرن در مقابلمان قرار گرفته می یابیم. اولاً، مسیح بر در قلب گناهکار نمی کوبد، بلکه بر در کلیسای لائودیکیه می کوبد. دوماً او از مردم نمی خواهد که با یک دعا، او را به اعماق قلبشان دعوت کنند. بلکه گروهی از افرادی را که به نام او جمع می شوند، سرزنش کرده و فرمان می دهد که از بیعلاقگی به او (آنها ولرم هستند)، نایبانی روحانی (نمی توانند ببینند که تیره بخت و اسف انگیز و مستمند و کور و عریانند) و ماده گرایی و غرورشان (آنها می گویند که غنی

هستند و ثروتمند شده اند و به چیزی نیاز ندارند)، توبه کنند.^۲ سوماً، او انسانها را به سوی ایمان به انجیل دعوت نمی کند یا وعده حیات ابدی را به گروهی از جویندگان غیرایماندار نمی دهد. بلکه وعده مشارکت احیا شده و پاداش ابدی را به کسانی می دهد که در کلیسا هستند و صدای او را می شنوند و با توبه واقعی، رابطه خود را با او احیا می کنند.

یک تضاد خطرناک

اینکه زمینه و هدف صریح مکاشفه ۳: ۲۰ ارتباط کمی با بشارت دارد، شاید پرچمهای قرمز بعضیها را برافرازد. این بخصوص زمانی به حقیقت می پیوندد که درمی یابیم که در هیچ کجای کتاب مقدس به مردم فرمان داده نشده که با گشایش قلب و دعوت مسیح به قلبشان، به پیغام انجیل پاسخ بدهند. بلکه کتاب مقدس به مردم فرمان می دهد که از گناهانشان توبه کرده و به مسیح ایمان آورند.^۳

همچنین جالب است که این متن پایه سبک بشارتی معاصر و یکی از پُرکاربردترین آیات کتاب مقدس در بشارت واقعی شده است، هر چند که ارتباط کمی با بشارت دارد. همزمان، اعمال ۱۶: ۱۴ که توصیف کتاب مقدسی درباره بشارت رسولی و عمل خدا در نجات است، تقریباً به طور کامل نادیده گرفته شده است: "در میان آنان زنی خداپرست از شهر تیاتیرا بود که به سخنان ما گوش فرا می داد. او لیدیه نام داشت و فروشنده پارچه های ارغوان بود. خداوند قلب او را گشود تا به پیام پولس گوش بسپارد."

بسیاری از واعظان از مکاشفه ۳: ۲۰ به عنوان پایه ای برای نصیحت مردم استفاده می کنند تا آنها در قلبشان را به روی مسیح بگشایند و نشان بدهند که دستگیره در قلب انسانها در درون است. آنها می خواهند نشان بدهند که خدا نمی تواند یا نمی خواهد از بیرون آنها باز کند و فقط انسانها قدرت انجام این کار را دارند. مانند نقاشی وارنر که مسیح به شکلی درمانده در بیرون ایستاده و التماس می کند که اجازه ورود بدهند. سپس برای نشان دادن اصل و تعلیمی بکار رفته که در واقع چنین تعلیمی را نمی دهد و برای تأیید سبک بشارتی که در هیچ کجای کتاب مقدس یافت نمی شود.

بعلاوه، تفسیر و کاربرد معاصر مکاشفه ۳: ۲۰ در تضاد مستقیم با تعلیم واضح اعمال ۱۶: ۱۴ می باشد که در آن کتاب مقدس بوضوح اعلام می کند که خدا قلب لیدیه را گشود تا به حرفهای پولس

پاسخ دهد. در اینجا، کلمه گشود از کلمه یونانی *dianoígo*^۴ ترجمه شده که محقق یونانی معروف، ای. تی. رابرتسون اینطور تعریف می کند: "گشودن به صورت گسترده یا کامل، مانند گشودن درهایی که دو لنگه دارد."^۵ لغت شناس یونانی، جوزف هنری تایلر، معنای مشابهی را بیان می کند: "باز کردن بوسیله تقسیم کردن یا دو نیم کردن، به طور کامل باز کردن."^۶ لوقا در جای دیگری در مکتوبات خود، از این کلمه برای توصیف نخست زاده ای استفاده می کند که رحم مادرش را می گشاید،^۷ عیسی ذهن شاگردان را باز می کند تا کتاب مقدس را درک کنند،^۸ و خدا آسمانها را می گشاید تا عیسی را نشان بدهد که بر دست راست خدا ایستاده است.^۹ این رویدادها به صورت منفعل نیستند؛ بلکه نشاندهنده عمل و قدرت می باشند، اولین بخش مربوط به سهم فرزند است و بخش دوم مربوط به سهم خداست.

یک کاربرد مناسب

بشارت معاصر به شکل خطرناکی مکاشفه ۳: ۲۰ را به طور اشتباه بکار می برد، اما اگر این دعوت با الهیات صحیح و درک مناسب ایمان واقعی همراه باشد، این متن کاربرد معتبری برای دعوت انجیل دارد. اگرچه اکثر محققین جدی بلافاصله اشاره می کنند که مسیح به یک جماعت بیعلاقه، خودکفا و خود فریب اشاره می کند، اما همچنین می پذیرند که این متن می تواند تصویری از صبر مسیح در برابر گناهکار و دعوت پایدارش برای مشارکت باشد. ما با توجه مناسب می توانیم مکاشفه ۳: ۲۰ را به شکل زیر بکار ببریم.

"هان، بر در ایستاده می کویم..."

این متن حقیقت دعوت جهانی انجیل را نشان می دهد و هیچ مسیحی نباید در این مورد تردید کند. در سراسر کتاب مقدس، خدا با وضوح فراوان نشان داده که از مُردن شخص شریر خشنود نمی شود، بلکه می خواهد او از طریقهای خود بازگشته و زنده بماند.^{۱۰} بنابراین ما مسئولیت داریم که انجیل عیسی مسیح را با هر موجودی در زیر آسمان در میان بگذاریم و همه انسانها را در هر جا به توبه و ایمان دعوت کنیم.^{۱۱} باید با اشتیاق شدید و به طور پیوسته تا زمان بازگشت خداوند این کار را انجام دهیم. باید با وسواس شدید انجیل را با همه انسانهای نسل خود، بدون استثناء، در میان

بگذاریم و در انجام این کار، باید با فروتنی به شنوندگان خود توصیه کنیم که مسیح از طریق پیغامی که ما موعظه کرده ایم، با آنها ملاقات کرده و آنها را دعوت کرده است.

دوماً، از این متن می آموزیم که دعوت خدا از گناهکار، با صبور و پایداری همراه است. او خدای رحیم و فیاض است - دیرخشم و آکنده از محبت و وفا.^{۱۲}

بنابراین او حتی سخت‌دلترین گناهکار را فرا می خواند و منتظر کسانی می شود که در سراسر زندگی از رحمت‌های او اجتناب کرده اند. اشعیا به شکل زیبا و قدرتمندی، رنج‌های خدا را در مکتوبات خود نشان می دهد:

به قومی که نام مرا نخوانده بودند،

گفتم: "اینک حاضرم؛ اینک حاضرم."

تمامی روز دستانم را دراز کردم به سوی قومی گردنکش،

که در طریقه‌های نادرست گام برمی دارند،

و توهّمات خویش را پیروی می کنند؛

قومی که پیوسته پیش رویم، خشم مرا برمی انگیزند (۶۵ : ۱ - ۳)

واعظ باید اهمیت رنج خدا را نسبت به گناهکار نشان بدهد، چون مهربانی، شکیبایی و تحمل خدا مردم را به توبه رهنمون می کند.^{۱۳} اما واعظ باید درباره‌ی روزی که فقط خدا از آن آگاه است، به گناهکار هشدار دهد، روزی که دعوت نجات به پایان می رسد و فقط داوری باقی می ماند.

"کسی اگر صدای مرا بشنود و در به رویم بگشاید..."

حقیقت شگفت انگیز آشکار شده در این عبارت، این است که خدا از مردم دعوت می کند که به پیغام انجیل پاسخ دهند. هر نوع موعظه ای که خواهان پاسخ از جانب مردم نیست، در بهترین حالت، نامتعادل و در بدترین حالت بدعت آمیز است. اگر مبشّر صرفاً پیغام را اعلام کند و شنوندگان را بدون حسّ ضرورت و اینکه بدون پاسخ صحیح به تقاضای انجیل، امیدی برای آینده ندارند، آنها را به حال خود رها کند، در اینصورت کارش را به طور کامل انجام نداده است. این با نمونه های که در کتاب مقدس توسط خداوند و رسولانش به ما داده شده، نمایان می شود. عیسی از ابتدای خدمتش

به مردم فرمان می داد که با توبه و ایمان به انجیل پاسخ دهند.^{۱۴} پطرس در روز پنطیکاست به شدت شنوندگانش را نصیحت کرد که کاری انجام دهند و گفت: "خود را از این نسل منحرف برهانید." (اعمال ۲ : ۴۰). پولس رسول نیز از جانب مسیح از گناهکاران استدعا کرد و ترغیب شان کرد که با خدا آشتی کنند.^{۱۵} ما نیز مانند او یکی از قدرتمندترین نصایح کتاب مقدس را برای گناهکاران می خوانیم: "هان، اکنون زمان لطف خداست؛ هان، امروز روز نجات است." (دوم قرنتیان ۶ : ۲).

انجیل بوضوح و بدون شرمساری از شنوندگانش می خواهد که پاسخ بدهند. اما این پاسخ به تکرار دعای گناهکار محدود نمی شود، دعایی که در پشت نشریه انجیل نوشته شده و در خلوت یا در پایان پیغام بشارتی تکرار می شود. توصیه کامل کتاب مقدس این است که گناهکاران با گشایش زندگیشان به سوی عمل نجات بخش و فرمانروایی مقتدر مسیح پاسخ بدهند. کتاب مقدس از آنها می خواهد که از گناهان خود توبه کنند، از هر نوع خودمختاری یا خودگردانی دوری کرده و عیسی را به عنوان خداوند خود اعلام کنند.^{۱۶} کتاب مقدس به آنها فرمان می دهد که از امید به نجات با عمل جسمانی خود بپرهیزند و خود را با ایمان به رحمت‌های خدا در مسیح به دستان او بسپارند. برای درک اهمیت شنیدن صدای مسیح و گشودن در زندگیمان به سوی او باید به متون زیر از انجیل یوحنا توجه کنیم:

آمین، آمین، به شما می گویم، زمانی فرا می رسد، بلکه هم اکنون است، که مردگان صدای پسر خدا را می شنوند و کسانی که به گوش گیرند، زنده خواهند شد. (۵ : ۲۵)

گوسفندان من به صدای من گوش فرا می دهند؛ من آنها را می شناسم و آنها از پی من می آیند. (۱۰ : ۲۷)

در متن اول، مسیح درباره نجات به عنوان رستاخیز از مرگ روحانی صحبت می کند. این یک عمل ماوراء الطبیعه و معجزه آساست که بدین وسیله قلب گناهکار را تغییر داده و حیات روحانی را در او جاری می کند. نوایمان با قدرت باشکوه و نامحدود مسیح، از مردگان برخاسته و خلقت تازه ای می شود، آفریده شده در مسیح عیسی تا در اعمال نیکویی که خدا پیش از آفرینش جهان برای او مهیا کرده، گام بردارد.^{۱۷} این یک رستاخیز روحانی است که به اندازه زنده شدن ایلعازر به فرمان مسیح، معجزه آسا یا تبدیل کننده زندگی است. بنابراین نباید فکر کنیم که شخص می تواند واقعاً صدای مسیح را بشنود و این عمل قدرتمند خدا را تجربه کند و هیچ تغییری نکند. چنانکه یوحنا ۵ : ۲۵ به

ما تعلیم می دهد: "کسانی که به گوش گیرند، زنده خواهند شد." (تأکیدها افزوده شده است). در نتیجه، آنها نیز "در زندگی نوینی گام برمی دارند." (رومیان ۶: ۴).

در متن دوم انجیل یوحنا می بینیم که یکی از ویژگیهای کسانی که واقعاً صدای مسیح را شنیده و زندگی خود را به سوی او گشوده اند، این است که آنها به پیروی او ادامه می دهند. این تفکر یا تعلیم، نامعقول و بدعت آمیز است که شخص می تواند صدای مسیح را بشنود و از مرگ روحانی برخیزد، ولی تأثیرات پایدار این رویداد را در زندگی تجربه نکند. در نتیجه، این اعتقاد برخلاف یوحنا ۱۰: ۲۷ است که شخص می تواند تا حدی زندگی را به سوی مسیح بگشاید که نجات یابد و مجدداً خود را ببندد تا در خودمختاری و بدون کمترین توجه به نجات دهنده اش زندگی کند. خوب است به یاد داشته باشیم که نظر عبرانیان درباره شنیدن، نه تنها شامل عمل گوش دادن، بلکه شامل عمل اطاعت کردن نیز می باشد.

ما باید دوباره یک حقیقت ساده انجیل را بیان کنیم: مردم فقط با فیض، فقط بواسطه ایمان نجات می یابند؛ نجات، عطای خداست، بدون لیاقت و شایستگی انسانها و با اتکا به افتخارات جسمانی نیست.^{۱۸} در عین حال، بواسطه عمل ماوراء الطبیعه روح، شخص، خلقتی تازه و ساخته دست خدا می شود. چنین حقیقتی تضمین می کند که کسیکه شنیده و زندگی را به سوی نجات خدا گشوده، در تقدیس شخصی و شباهت به مسیح رشد می کند. نه به خاطر قدرت اراده شخص ایماندار، بلکه به خاطر قدرت و وفاداری خدایی که نجات می بخشد. کسیکه عمل نیکو را در این شخص آغاز کرده، آنرا به انجام می رساند.^{۱۹}

"...به درون خواهیم آمد..."

یکی از بزرگترین و محبوبترین واقعیت‌های عهدجدید این است که مسیح در قومش ساکن می شود. او حقیقتاً تا آخر دنیا، عمانوئیل ماست.^{۲۰} باید بگوییم که وقتی کتاب مقدس به سکونت مسیح در ایماندار اشاره می کند، به صورت شعرگونه یا استعاره صحبت نمی کند، بلکه به واقعیتی اشاره می کند که برای هر فرزند خدایی حقیقت دارد. پولس رسول در نامه خود به کلیسای کولسی به مسیح درون ما اشاره می کند که پایه امید ایماندار برای جلال آینده است.^{۲۱} سکونت مسیح از طریق روح، حیات روحانی درونی و تبدیل مشخص بیرونی را ایجاد می کند و به ایماندار اطمینان می بخشد که

او متعلق به مسیح است و دلیل خوبی برای امید به جلال آینده و نهایی دارد. بنابراین سکونت مسیح از طریق روح، به صورت منفعل نیست، بلکه پُرانرژی و فعال است.^{۲۲} به صورت مرموز یا محدود به عقاید سَری یا درونی نیست؛ بلکه یک واقعیت قابل شناسایی یا قابل تشخیص است.

مسیح وعده می دهد که به قلب همه کسانیکه با ایمان او را می پذیرند، وارد می شود، ولی باید تکرار کنیم که نشانه ایمان و برهان پذیرش او، عمل فعالانه مسیح در ما خواهد بود که ما را شبیه مسیح می سازد، یک تبدیل تدریجی و پایدار در کسیکه به نام او اعتراف می کند. در انجیل یوحنا، متنی وجود دارد که به خوبی معنای سکونت مسیح در ایماندار را توضیح می دهد: "عیسی پاسخ داد: "اگر کسی مرا دوست بدارد، کلام مرا نگاه خواهد داشت، و پدرم او را دوست خواهد داشت، و ما نزد او خواهیم آمد و با او مسکن خواهیم گزید." (۱۴ : ۲۳)

عیسی تعلیم نمی دهد که سکونت او در ایماندار بر اساس میزان محبت ایماندار نسبت به او یا کمال اطاعت او خواهد بود. محبت به مسیح و اطاعت از کلام او باعث نمی شود که او در ما ساکن شود، بلکه اینها نشانه ای از سکونت او در ماست. ما می دانیم که تولد تازه یافته ایم و مسیح از طریق روح در ما ساکن است، چون او را دوست داریم، چیزی که قبلاً وجود نداشت، و رابطه جدیدی با کلام او داریم، که با اطاعت بیشتر از کلام نمایان می شود.

این تعلیم کتاب مقدس برخلاف عقیده عمومی است که می گوید مردم فقط به خاطر اینکه یکبار دعا کرده و عیسی را به قلبشان دعوت کرده اند، می توانند به امید نجات خود اطمینان داشته باشند. اگرچه آنها هیچ احساس درونی یا نشانه بیرونی از سکونت مسیح را در خود تجربه نمی کنند، اما باید استوار بایستند، چون او واقعاً وعده داده و آنها خالصانه از او درخواست کرده اند. این طرز فکر، سکونت مسیح را به عنوان یک واقعیت منفعل، ناتوان و غیرقابل مشاهده نشان می دهد. نجات چیزی بیش از یک بلیط به سوی آسمان نخواهد بود، بدون انتظار برای تأثیر نمایان بر شخصیت یا رابطه شخص با خدا.

هرچند این تفسیر بسیار معروف است، اما هیچ پایه ای در کتاب مقدس ندارد. شاید شخص اطمینان زیادی را در لحظه ایمان آوردن تجربه کند، اما چنین چیزی تنها عامل تعیین اعتبار اعتراف ایمانش به مسیح نیست. عوامل مهم و ضروری دیگری وجود دارند، از جمله، کار پیوسته خدا در

زندگی ایماندار که او را تقدیس می کند: توبه عمیقتر، رشد در ایمان، قدردانی بیشتر از مسیح و تسلیم کاملتر در برابر اراده او.

"...با او همسفره خواهیم شد و او با من."

یکی از بزرگترین وعده های انجیل، مشارکت با مسیح است، ولی ظاهراً این موضوع جایگزین منافع خوشایندتری شده است: محافظت شخصی گناهکار. مردم تشویق می شوند که از عیسی بخواهند که وارد قلبشان شود، چون وعده زندگی بهتر در این دنیا را دریافت می کنند و از نابودی ابدی در دنیای آینده اجتناب می کنند. اگرچه این وعده ها معتبر است، ولی وقتی در مقایسه با مشارکت با مسیح، اولویت را به آنها می دهیم، در اینصورت آنها انجیل را تحریف می کنند. این برخلاف مفهوم حیات ابدی از دیدگاه عیسی است: "و این است حیات جاویدان، که تو را، تنها خدای حقیقی، و عیسی مسیح را که فرستاده ای، بشناسند." (یوحنا ۱۷ : ۳)

شریر درست متوجه شده بود که گفت انسان هر کاری می کند تا جان خود را نجات دهد.^{۲۳} او یک دعا را تکرار می کند، به کلیسا می رود، در خدمات مذهبی شرکت می کند و حتی شهید می شود. اما برای اینکه انسان فاسد اساساً تبدیل شود، باید به مسیح احترام گذاشته و خواهان مشارکت با او باشد و این نیازمند عمل ماوراء الطبیعه روح خداست. وعده زندگی بهتر یا سعادت ابدی، انسانهای نفسانی زیادی را جذب می کند، اما وعده مشارکت با مسیح، به غیر از کسانی که با روح خدا جذب شوند، کس دیگری را جذب نخواهد کرد: "هیچ کس نمی تواند نزد من آید مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند، و من در روز بازپسین او را برخوایم خیزانید." (یوحنا ۶ : ۴۴)

ما مسیحیان و خادمان انجیل، در هنگام استفاده از مکاشفه ۳ : ۲۰ برای گفتگو درباره مسیح، باید دو حقیقت مهم را به یاد داشته باشیم. اولاً، هدف ما باید مهمتر ساختن مسیح و نشان دادن ارزش او به شنوندگانمان باشد تا آنها بیش از هر چیز، خواهان مشارکت با او باشند. اگرچه منافع بیشماری در انجیل وجود دارد که باید آنها را بشناسانیم، اما باید مسیح را بالاتر از همه این منافع و باارزشتر از چیزهای دیگر اعلام کنیم. در حقیقت باید تلاش کنیم که به گناهکار نشان بدهیم که در نور مسیح، همه مزایای دیگر از ارزش یا نتایج کمی برخوردارند.

واعظ در مقایسه با مسیح چه چیزی می دهد؟ آیا باید این موضوع بلندمرتبه را کنار گذاشته و درباره چیزهای کوچکتر صحبت کنیم تا انسانهای نفسانی را جذب کنیم که ترجیح می دهند با خوکها همسفره شوند، نه با خداوند؟ اگر ما زیبایی مسیح و جلال انجیل او را موضوع اصلی خود بسازیم، شاید انسانهای کمتری را جذب کنیم، اما کسانی که می آیند، بیهوده نخواهند آمد. آنها با روح خدا و به خاطر مسیح می آیند و به خاطر او می مانند. اگرچه ظاهراً همه وعده های خوشی زمینی و سعادت را تجربه نمی کنند، اما به خاطر نگاه اجمالی بر مسیح پُر جلال و به خاطر اینکه همه چیز را در مقایسه با او فضل شمرده اند، در این مسیر ادامه خواهند داد.^{۲۴}

دوماً باید از این متن محبوب استفاده کنیم تا نشان بدهیم که نشانه اینکه یک نفر در را به روی مسیح گشوده یا ایمان واقعی را تجربه کرده، این است که او در مشارکت با مسیح ادامه می دهد. عیسی وعده داد: "به درون خواهیم آمد و با او همسفره خواهیم شد و او با من." در اینجا، عیسی یک حقیقت حیاتی را تعلیم می دهد که نتیجه سکونت او در شخص نوایمان، آغاز مشارکت و ادامه آن به شکل واقعی و پایدار، بین او و آن شخص خواهد بود. این یکی از نشانه های ایمان حقیقتی است. ما به خاطر مشارکت متقابل خود می دانیم یا مطمئنیم که مسیح ما را نجات داده و در ما ساکن شده: او با ما همسفره شده و ما با او.

باید توجه کنید که وعده مشارکت پایدار به عنوان یک احتمال بیان نشده بلکه به عنوان یک واقعیت قطعی - به عنوان چیزی که در زندگی ایماندار حقیقی اتفاق می افتد. بسیار شبیه به یکی از زیباترین وعده های عهدعتیق در رابطه با عهد جدید می باشد: "اما خداوند چنین اعلام می کند: این است عهدی که پس از آن ایام با خاندان اسرائیل خواهیم بست. احکام خود را در ذهن ایشان خواهیم نهاد، و بر دلهای ایشان خواهیم نگاشت. من خدای ایشان خواهیم بود، و ایشان قوم من خواهند بود."^{۲۵}

این وعده عهد درباره زمانی صحبت می کند که اکنون به تحقق رسیده، وقتی که خدا قومی را برای خود می سازد، قومی که با مرگ کفار ای مسیحا و تولد تازه روح القدس، با او آشتی می کنند. او به خاطر عمل ماوراء الطبیعه خود در آنها، خدای آنها شده و آنها قوم او خواهند بود. این آرزوهای یک خدای امیدوار نیست، بلکه حکم تغییرناپذیر خدای حاکم مطلق است. نه تنها او خود را متعهد می

سازد که به این قوم احیا شده وفادار بماند، بلکه وعده می دهد که طوری در آنها کار کند که آنها به شکل مناسبی پاسخ بدهند. آنها قوم او خواهند بود.

در مکاشفه ۳ : ۲۰، چیزی شبیه به این قطعیت را می بینیم. مسیح نه تنها وعده ادامه مشارکت با ایماندار حقیقی را می دهد، بلکه با سکونت در این شخص، پاسخ مناسب او را تضمین می کند. به این معنا نیست که ایماندار همیشه بدون شکست به این مسیر ادامه خواهد داد یا سرسپردگی او به مسیح، هرگز ولرم نخواهد شد. بلکه زندگی ایماندار با مشارکت واقعی و قابل مشاهده با مسیح شناخته خواهد شد. اطمینان نجات او صرفاً بر اساس تکرار یک دعا در گذشته نمی باشد، دعایی که به اعتقاد خودش خالصانه بوده؛ بلکه اطمینان نجاتش بر پایه مشارکت پایدار و متقابل با مسیح زنده خواهد بود.

بینید چه کسی به سوی میز می آید

پیش از خاتمه دادن به این موضوع، باید یک مطلب دیگر را بگوییم. اگر ما مکاشفه ۳ : ۲۰ را درک می کردیم و به درستی اعلام می کردیم که چه کسی در را می کوبد، بسیاری از مشکلات بکارگیری آن در بشارت برطرف می شد. او مسیح مطرود نیست که برای دریافت ذره ای تعهد و سرسپردگی التماس کند. او خداوند جلال است! او چه نیازی به انسانها دارد؟ او بر روی تخت در آسمان نشسته و زمین کرسی زیر پای اوست.^{۲۶} دستهای انسانی به او خدمت نمی کنند، چنانکه گویی او به چیزی نیازمند است، چون او خودش به همه انسانها حیات و نفس و همه چیز می بخشد.^{۲۷} اگر او گرسنه بود، به انسانها خبر نمی داد، چون کل دنیا و محتویات آن متعلق به اوست.^{۲۸} بعلاوه، اگر کسی گناه کند یا نافرمانیهایش زیاد شود، چه زبانی به خدا می رساند؟ بعلاوه، اگر پارسا باشی، چه نفعی برای او داری؟^{۲۹} ای. دبلیو. توزر درست می گفت: "اگر همه انسانها یکدفعه نابینا شوند، خورشید همچنان در روز می تابد و ستارگان در شب، چون آنها به میلیونها انسانی که از نورشان بهره می برند، بدهکار نیستند. پس اگر همه انسانهای روی زمین بی خدا شوند، هیچ تأثیری بر خدا ندارد. او بدون توجه به دیگران، هویت خود را دارد. ایمان به او چیزی به کمال او نمی افزاید؛ شک کردن به او چیزی از او نمی کاهد."^{۳۰}

بنابراین، مسیح به عنوان خداوند فیاضی که باید به او احترام گذاشته و جلالش دهیم، بر درِ قلب انسانها می کوبد، نه به عنوان یک مطرود و گدا که باید به او ترحم کنیم. وقتی وارد قلب انسانها می شود، تمام شرایط و فرمانها را او تعیین می کند. او اراده خود را تسلیم هوسهای انسانی نمی کند، بلکه خواهان بیعت کامل با آنهاست. به همین دلیل مسیح در خوشا به حالها به ما تعلیم می دهد: "خوشا به حال پاکدلان" (متی ۵ : ۸). خوشا به حال آنان که قلبشان خالص است و با چیزی مخلوط نشده یا چیزهای دیگر برای دریافت وفاداری او به رقابت نمی پردازند، چون آنها خدا را خواهند دید.

برای ارائه تصویر، باید بگوییم که مسیح بر در قلب انسانها می کوبد. او وعده های عالی نجات، صلح و آرامش و حیات ابدی را می دهد. سپس، با شنیدن مزایای چنین نجاتی، این شخص به دنبال دستگیره در می رود و آماده است که در را باز کند. اما، پیش از آنکه به سوی قفل برود، مسیح یک هشدار به او می دهد: "اگر در را باز کنی، من وارد می شوم و هر وعده ای را که به تو داده ام، برآورده می کنم، اما به عنوان خداوند می آیم و اراده من، شریعت و قانون است. تمام وجودت و هر آنچه داری، به من تعلق دارد تا مطابق اراده نیکو و اهدافم در تو عمل کنم. تو خادم من خواهی بود و من خداوند تو. من به تو تعلیم می دهم، تو را می آزمایم، تأدیب می کنم و هر آنچه که در پوست و مرا خشنود نمی کند، از تو دور می کنم. سلطه تو را بر زندگی برمی دارم و تو را شبیه خود می سازم. پیشاپیش به تو هشدار می دهم! لحظه ای که در را به روی من باز کنی، در را به سوی چیزهای دیگر می بندی. پذیرش من به معنای عدم پذیرش دنیاست، و برای اینکه مرا بدست آوری باید دنیا را از دست بدهی." انکار چنین چیزی در انجیل، انکار همه تعالیم عیسی مسیح درباره ماهیت اساسی و دشوار ایمان و شاگردی حقیقی است.

بخش دوم

قلبهای تازه و

ماهیت تبدیل واقعی

پس به خاندان اسرائیل بگو، خداوندگار یهوه چنین می فرماید: ای خاندان اسرائیل، من نه به خاطر شما، بلکه به خاطر نام قدوس خود عمل خواهم کرد، نامی که شما آن را در میان مللی که به میانشان رفتید، بی حرمت ساخته اید! من نام عظیم خود را تقدیس خواهم کرد، نامی را که در میان ملتها بی حرمت شده است و شما آن را در میان ایشان بی حرمت ساخته اید؛ و خداوندگار یهوه می فرماید که چون در میان شما قدوسیت خود را در نظر ملتها آشکار سازم، آنگاه ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم. من شما را از میان ملل خواهم گرفت و از همه ممالک گرد آورده، به سرزمین خودتان در خواهم آورد. آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد. من شما را از همه ناپاکیها و از همه بنهایتان طاهر خواهم ساخت. و دلی تازه به شما خواهم بخشید و روحی تازه در اندرونتان خواهم نهاد و دل سنگی را از پیکر شما به در آورده، دلی گوشتین به شما خواهم داد. روح خود را در اندرونتان خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید، و شما قوانین مرا نگاه خواهید داشت و آنها را به جا خواهید آورد. شما در سرزمینی که من به پدرانانتان بخشیدم، ساکن خواهید شد؛ شما قوم من خواهید بود و من خدای شما.

- حزقیال ۳۶ : ۲۲ - ۲۸

فصل ششم

انگیزه مهم و پایان نجات

پس به خاندان اسرائیل بگو، خداوندگار یهوه چنین می فرماید: ای خاندان اسرائیل، من نه به خاطر شما، بلکه به خاطر نام قدوس خود عمل خواهم کرد، نامی که شما آن را در میان مللی که به میانشان رفتید، بی حرمت ساخته اید! من نام عظیم خود را تقدیس خواهم کرد، نامی را که در میان ملت‌ها بی حرمت شده است و شما آن را در میان ایشان بی حرمت ساخته اید؛ و خداوندگار یهوه می فرماید که چون در میان شما قدوسیت خود را در نظر ملت‌ها آشکار سازم، آنگاه ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.

- حزقیال ۳۶ : ۲۲ - ۲۳

مهمترین سؤالات مذهب مسیحی این است: چه چیزی باعث می شود که خدای عادل و قدّوس به انسان‌های شریر نیکی کرده و برای نجاتشان کاری کند؟ او چگونه می تواند دوست گناهکاران باشد، درحالی‌که چشمانش آنقدر پاک است که نمی تواند بر بدی نظاره گر شود؟^۱ آیا داور تمامی جهان، عدالت را بجا نخواهد آورد؟^۲

هرکه به طور جدّی و صحیح الهیات (ازجمله، شخصیت و صفات خدا) و فساد اساسی انسان سقوط کرده را در نظر گرفته باشد، بلافاصله درمی یابد که هیچ ارتباطی بین شخصیت و اعمال خدا و شخصیت و اعمال انسان‌ها وجود ندارد. خدا نیکو، عادل و مهربان است. انسان سقوط کرده، بد، بی‌عدالت، خودبین و بی محبت است. اگر این دیدگاه فرومایه درباره انسان باعث تعجبمان می شود، پس باید بدانیم که کتاب مقدس به شکلی صریح‌تر از انسان عیبجویی می کند:

[انسان‌ها] از هر گونه نادرستی، شرارت، طمع و خباثت آکنده اند. مملو از حسد، قتل، جدال، فریب و بدخواهی اند. شایعه ساز، تهمت زن، متنفر از خدا، گستاخ، متکبر و خودستایند. برای انجام اعمال شریرانه، راه‌هایی نو ابداع می کنند. نافرمان به والدین، بی فهم، بی وفا، بی عاطفه و بی رحم اند. (رومیان ۱ : ۲۹ - ۳۱)

چنانکه نوشته شده است:

"پارسایی نیست، حتی یکی."

هیچ کس فهم نیست، هیچ کس جویای خدا نیست.

همه گمراه گشته اند، و با هم باطل گردیده اند.

نیکوکاری نیست، حتی یکی."

گلوشان گوری است گشاده و زبانشان به فریب سخن می گوید."

"زهر افعی زیر لبهایشان است؛"

"دهانشان آکنده از نفرین و تلخی است."

"پاهایشان برای ریختن خون شتابان است؛"

هر کجا می روند، ویرانی و تیره بختی بر جای می گذارند،

و طریق صلح و سلامت را نمی شناسند."

"ترس خدا در چشمانشان نیست." (رومیان ۳ : ۱۰ - ۱۸)

با توجه به ارزیابی کتاب مقدس دربارهٔ انسان سقوط کرده، ذهن تعلیم یافته با کتاب مقدس، نمی پرسد که خدا چگونه می تواند برعلیه انسانها عمل کند، آنها را محکوم یا حتی به جدایی ابدی محکوم کند. بلکه می پرسد که خدا چگونه می تواند انسانها را دوست داشته باشد، آنها را عادل شمارد و وارد رابطهٔ نزدیک و صمیمی با خود کند، بدون اینکه در فضیلت یا درستی خود، تردیدی ایجاد کند. به هر حال، شخص با روابطی که برقرار می کند و مشارکتی که حفظ می کند، اخلاقیات خود را مورد سؤال قرار می دهد.

تصاویر بعدی این مشکل را نشان می دهند. شخص به خاطر اعمال بدش، به بدی قضاوت می شود. به عنوان نمونه، هیتلر به خاطر جنایتهای بیرحمانه اش در طول تاریخ، به عنوان الگویی از شرارت انسانی شناخته شده است. اما کسیکه مرتکب چنین اعمالی نشده، شاید به خاطر معاشرت با کسانی که مرتکب این اعمال شده اند، به عنوان یک انسان بد شناخته شود. به عنوان نمونه، مردی که مرتکب قساوتهای هیتلر نشده، اما از آنها آگاه است و هنوز هیتلر را دوست خود می داند و می

خواهد او را از عواقب این قساوتها نجات دهد، انسان بدی در نظر گرفته می شود. اگرچه او مستقیماً مرتکب اعمال بد نشده، اما با معاشرت و دوستی با کسانی که مرتکب این اعمال شده اند، بدی خود را نشان می دهد.

پس چرا یک خدای قدّوس و عادل که از بدی متنفر است و آنرا نمی پذیرد، خواهان برقراری رابطه با انسانهای بد است و می خواهد آنها را از عواقب گناهشان نجات دهد؟ پیش از توجه به پاسخ کتاب مقدس، باید عقیده معروف و کفرآمیز معاصر را تکذیب کنیم: اینکه خدا به خاطر نیاز الهی یا اشتیاق به برقراری رابطه، اقدام به نجات بشریت کرد.

بسیار تأثرانگیز است که بسیاری از انسانها آنقدر سقوط کرده اند که دیگر متوجه نمی شوند که چه زمانی یک عقیده در تضاد مستقیم با کتاب مقدس و افکار تاریخی مسیحیت است. یکی از مهمترین و دلگرم کننده ترین تعالیم درباره صفات خدا این است که او خودکفاست. به چیزی نیاز دارد؛ و کمتر از هر چیزی نیازمند رابطه با انسان است. مسیحیت غرب، ارزش انسان را آنقدر بالا برده که به طور خاص انسان را غایت هر چیز و برتر از خدا می داند و ارزش بسیار والایی برای انسان قائل است. ما خود را متقاعد کرده ایم که آسمان بدون ما، آسمان نیست و اگر انسانها در جایگاه گمشده خود می ماندند، خدا کامل نمی شد. اما کتاب مقدس ارزش ملتها را "قطره ای در دلو" و "غباری بر کفه ترازو" می داند (اشعیا ۴۰ : ۱۵). پولس رسول در تکذیب این تصور که خدا نیازی دارد که فقط توسط انسان رفع می شود، چنین می گوید: "خدایی که جهان و هر آنچه را در آن است آفرید، مالک آسمان و زمین است و در معابد ساخته دست بشر ساکن نمی شود." (اعمال ۱۷ : ۲۴).

خدا هیچ کمبودی ندارد و بنابراین به چیزی یا کسی خارج از خود نیاز ندارد تا وجودش را حفظ یا تقویت کند. بعلاوه، خدا نیازی به رابطه ندارد، چون پدر، پسر و روح القدس از ازل در مشارکت کامل با یکدیگر بودند. خدای بینهایت بخشنده، جهان را به خاطر نیاز الهی خلق نکرد، بلکه به خاطر وفور خود خلق کرد.

محبت خدا

اکنون برای پاسخ به سؤال پیش روی خود به کتاب مقدس مراجعه می کنیم: چه چیزی باعث شد که خدا ما را نجات دهد؟ اولین پاسخی که مورد توجه قرار می دهیم در اول یوحنا ۴ : ۸ است. از یک لحاظ، این پاسخ نباید شخص مسیحی را متعجب کند ولی از لحاظی دیگر، باید همیشه او را متعجب و متحیر کند: "خدا محبت است". خدا انسان سقوط کرده را دوست داشت، چون خدا محبت/ست. این جمله ساده نمی گوید که خدا محبت می کند، گویی یک حقیقت ماوراء الطبیعه در او وجود دارد، بلکه می گوید که او محبت/ست- یعنی محبت خدا بیش از یک تصمیم، حالت یا عمل است. این صفت خداست، بخشی از وجود یا ماهیت اوست. به خاطر هویتش، آزادانه و فداکارانه برای نفع یا خیریت دیگران، خود را فدای آنها می کند. بنابراین محبت خدا به انسان، به خاطر هویت اوست و به ارزش یا شایستگی کسانی که مورد محبت قرار می گیرند، مربوط نمی شود. او انسانها را به خاطر خودشان نجات نداد، بلکه بدون توجه به آنها نجاتشان داد. محبت خدا بواسطه فضایل و اراده اش از او جاری می شود. بعضی از فضایل یا شایستگیها- عیان یا پنهان، ذاتی یا نائل شدنی- در شخصیت یا اعمال انسان باعث نمی شود که خدا به او محبت کند. منطق آن ساده است: خدا انسانهای شریر را نجات می دهد، چون آنها را دوست دارد و چون او محبت/ست، آنها را دوست دارد.

حقیقت محبت خدا که بی قید و شرط و بدون توجه به شایستگی ماست، به طور فوق العاده در تنبیه بیان شده، جایی که خدا انگیزه خود را از برگزیدن اسرائیل توضیح می دهد. موسی به مردم یادآوری می کند: "خداوند از این رو دل در شما نبست و شما را برگزید که از دیگر قومها کثرت بودید، زیرا شما از همه قومها کم شمارتر بودید؛ بلکه از آن رو که خداوند شما را دوست می داشت." (۷: ۷ - ۸) اسرائیل می پرسد: "چرا مرا دوست داشتی؟" و خدا پاسخ می دهد: "من تو را دوست داشتم، چون دوستت داشتم." بنابراین، محبت خدا به اسرائیل و همه انسانهای سقوط کرده، به هویت یا اعمالشان مربوط نمی شود، بلکه به هویت و تصمیم خدا مربوط است. خدا انسان گناهکار و سقوط کرده را دوست دارد، چون او محبت است و تصمیم گرفته که آنها را محبت کند.

حقیقتِ محبت خدا، صرفنظر از عدم شایستگی انسان سقوط کرده، به شکل کاملتری در کتاب حزقیال نشان داده شده است. در آنجا، خدا ماهیت اسفناک و حتی نفرت انگیز اسرائیل - و همهٔ ما - را پیش از عمل نجات بخش خود در زندگیهامان توصیف می کند:

و بگو، خداوندگار یهوه به اورشلیم چنین می گوید: اصل و ولادت تو از سرزمین کنعان است؛ پدرت آموری ومادرت حیثی بود. و اما تولد تو: در روزی که متولد شدی، نافت را نبریدند و تو را به آب نشستند تا طاهر شوی، و نه تو را نمک مالیدند و نه به قنداقه پیچیدند. چشمی بر تو ترحم نکرد تا از شفقت یکی از این کارها را در حق تو انجام دهد، بلکه در روز تولدت تو را خوار شمرده، به صحرا بیرون افکندند. و من از نزد تو گذر کردم و تو را در خونت غلتان دیدم. پس به تو که در خونت می لولیدی، گفتم: "زنده شو!" آری، به تو که در خونت می لولیدی، گفتم: "زنده شو!" (حزقیال ۱۶: ۳-۶)

در این متن، خدا قوم اسرائیل - و همهٔ انسانهای سقوط کرده - را به عنوان بچه ای از اصل و نسب شرم آور و تولدی فرومایه توصیف می کند: از نژاد یک دشمن متولد شده، کثیف و سقط شده، در صحرا رها شده و در خون خود غلتان. حتی رئوفترین انسانها نیز برای نجات چنین موجود عجیبی در این شرایط اسفناک اقدامی نمی کنند. اما خدایی که در رحمانیت دولتمند است، به خاطر محبت عظیم خود نسبت به ما، حتی زمانیکه در نافرمانیهای خود مرده بودیم، ما را با مسیح زنده کرد.^۳

جلال انجیل در این نیست که خدا موجودات ارزشمند را نجات می دهد، کسانیکه زیبایی شان، محبت خدا را جلب می کند و او نمی تواند بدون ما زندگی کند. جلال انجیل در این است که خدا گناهکاران فرومایه و بدبخت را نجات می دهد که کاملاً خود را ناپاک ساخته اند و باعث می شوند که همه به غیر از خدایی که محبت /ست، از آنها متنفر شده و ترکشان کنند.

جلال خدا

برای مدت کوتاهی از حزقیال ۳۶: ۲۲-۲۸ فاصله گرفتیم تا محبت خدا را که بدون توجه به شایستگی ماست، به عنوان انگیزهٔ اولیهٔ عمل نجات بخش او در گناهکاران نالایق مورد توجه قرار دهیم. اکنون به این متن بازمی گردیم تا به انگیزهٔ بزرگ خدا برای این اعمال پی ببریم: پیشرفت جلال او به طور خلاصه، خدا به خاطر خود و برای خشنودی خود، انسانها را نجات می دهد. شاید

زبان بکار رفته در این آیات، نه تنها برای ذهن دنیوی بلکه برای مسیحیت معاصر که در انسانگرایی غرق شده، عجیب یا حتی توهین آمیز باشد.

اولین حقیقت برجسته ای که مورد توجه قرار می گیرد، این است که انگیزه خدا برای نجات اسرائیل به خاطر فضیلت اسرائیل نبود. خدا دو بار در این متن کوتاه می گوید که اسرائیل کاری انجام نداده، بلکه نام خدا را در بین ملت‌ها بی حرمت ساخته است. پولس رسول فراتر رفته و می گوید که به خاطر بت پرستی و اعمال بد اسرائیل، نام خدا را در میان قوم‌ها کفر می گویند.^۴ خدا دلیلی برای نجات اسرائیل نیافت، بلکه دلایلی را برای محکومیت شان یافت.

اگر بتوانیم چنین چیزهای را درباره ملت اسرائیل بگوییم، چقدر بیشتر این چیزها برای ملت‌های کافر دنیا کاربرد دارند؟ اگر یهودیانی که شریعت و شهادت‌های خدا را داشتند، هیچ فضیلت یا شایستگی نداشتند، پس چقدر بیشتر، کافران تیره بخت و سختدل، عاری از این چیزها هستند؟ شکست یهودیان باعث می شود که نتوانند به خود فخر کنند، همانطور که کل دنیا نمی تواند به خود فخر کند.^۵ بنابراین، وقتی حکم ما خوانده می شود، همه ما باید دست بر دهان خود گذاشته و بایستیم: پارسایی نیست، حتی یکی.

هیچ کس فهم نیست، هیچ کس جویای خدا نیست.
همه گمراه گشته اند، و با هم باطل گردیده اند.

نیکوکاری نیست، حتی یکی. (رومیان ۳ : ۱۰ - ۱۲)

اگر خدا دلیلی برای نجات ما نمی بیند، پس چرا این کار را انجام می دهد؟ پاسخ آنرا در این متن می یابیم: "من به خاطر شما این کار را انجام نمی دهم... بلکه به خاطر نام قدّوس خود این کار را انجام می دهم." و دوباره: "من نام عظیم خود را تقدیس می کنم... و ملت‌ها باید بدانند که من خداوند هستم." خدا تصمیم گرفته که قومی را برای خود، از میان ملت‌ها نجات دهد و به خاطر جلال خود، نام عظیم خود و ستایش خود این کار را انجام دهد تا همه بدانند که فقط او خداست. چنانکه خدا از طریق ارمیای نبی اعلام کرد:

من ایشان را از تمامی گناهانی که به من ورزیده اند پاک خواهم ساخت، و تمامی تقصیرهای ایشان را که بدانها بر من گناه ورزیده و از من سرپیچیده اند، خواهم آمرزید. آنگاه این شهر برای من در

حضور تمامی قومهای زمین که دربارهٔ جملهٔ احسانهای من در حق ایشان خواهند شنید، مایهٔ شهرت و شادی و ستایش و حرمت خواهد بود. و آنها به سبب فراوانی سعادت و سلامتی که برای آن فراهم خواهیم آورد، حیران و لرزان خواهند بود. (ارمیا ۳۳: ۸ - ۹).

در اینجا خدا بوضوح انگیزهٔ خود را برای نجات قومش بیان می کند: او به خاطر همهٔ احسانهایش در حق ایشان، از جانب تمام کسانی که آنرا می شنوند، ستایش، جلال و حرمت می یابد.

باید توجه کنید که اشتیاق خدا برای جلال خود، موضوعی است که در کل مکاشفهٔ الهی جریان دارد. کتاب مقدس تعلیم می دهد که خلقت جهان، سقوط انسان، ملت اسرائیل، صلیب مسیح، کلیسا و داوری ملتها، یک هدف بزرگ و نهایی دارد: جلال خدا. به عبارت دیگر، خدا همهٔ این کارها را کرد تا تمامیت وجودش را به خلقتش نشان دهد و مورد احترام و پرستش قرار گرفته و به عنوان خدا از او لذت ببرند. بعضی از برجسته ترین الهیدانان تاریخ کلیسا، چنین تفسیری را برای این متن با تمامی قلبشان پذیرفته اند. چارلز هاج می نویسد: "انسانها مدتها تلاش کرده اند تا یک پاسخ رضایت بخش برای این سؤال بیابند: چرا خدا جهان را آفرید؟ چه هدفی برای آن در نظر گرفته شده است؟... تنها روش رضایت بخش برای پاسخ به این سؤال، استفاده از کتاب مقدس است. در آنجا صریحاً تعلیم داده شده که جلال خدا و ظهور کمال او، هدف تمامی اعمالش می باشد.^۶ جاناناتان ادواردز می نویسد: "بنابراین می بینیم که هدف بزرگ کارهای خدا که به شکل گوناگونی در کتاب مقدس بیان شده، قطعاً یک هدف می باشد؛ این هدف به شکل صحیح و قابل درکی، **جلال خدا** نامیده شده است."^۷

اشتیاق خدا برای جلالش، تعلیم واضح و پوزش ناپذیر کتاب مقدس است، اما عدهٔ زیادی، گاهی اوقات حتی مسیحیان واقعی می پرسند که آیا درست است که خدا برای جلال خود کاری کند. برای پاسخ به این سؤال باید بدانیم که خدا کیست. بر اساس کتاب مقدس، او بینهایت بزرگتر از تمامی خلقتش می باشد. بنابراین، نه تنها درست است بلکه ضروری است که او بالاترین جایگاه را داشته و جلال خود را بزرگترین دلیل یا هدف اصلی همهٔ کارهایش بسازد. درست است که او جایگاه مرکزی را داشته و هر کاری انجام داد تا جلالش (به عبارت دیگر، تمامیت وجودش) برای همه شناخته شود، تا او بیش از همه جلال یابد (به عبارت دیگر، مورد احترام بوده و پرستش شود). برای اینکه او از چنین چیز مهمی بپرهیزد، باید خداوندی خود را انکار کند. چون هرکه غیر از خدا

در پی چنین چیز مهمی باشد، مرتکب نفرت انگیزترین نوع بت پرستی می شود. دوباره می گویم که الهیدانان و واعظان با این مسأله موافق اند. ای.ای.هاج می نویسد: "چون خدا بینهایت ارزشمندتر از تمامی مخلوقات است، در نتیجه ظهور برتری او ... بالاترین و ارزشمندترین هدف ممکن است.^۸" چارلز اسپرجن می نویسد: "خدا باید انگیزه والایی داشته باشد و هیچ انگیزه ای برتر از جلال خودش نیست."^۹

حقیقت دومی که باید بدانیم، این است که خدا بدون در نظر گرفتن خیریت مخلوقاتش، در پی جلال خود نیست. درحقیقت، بیشترین نیکویی او در حق مخلوقاتش و بیشترین محبت او در حق آنها، این است که خود را جلال دهد- از همه چیزها برای نمایاندن تمامیت وجودش استفاده کند. اگر خدا بینهایت ارزشمند، باشکوه و زیباست، پس ارزشمندترین، باشکوهترین و زیباترین هدیه ای که می توانست به مخلوقاتش بدهد، مکاشفه خودش بود. با توجه به این حقیقت ارزشمند، لوئیس برکوف می نویسد: "خدا در نشان دادن خود برای جلال نامش، به آسایش و خیریت دیگران بی توجهی نکرد، بلکه آنها را افزایش داد... بنابراین، هدف نهایی خدا در خلقت و ظهور جلالش شامل یک هدف فرعی می شود که شادی و نجات مخلوقاتش و دریافت ستایش قلبهای شکرگزار و عاشق است."^{۱۰}

ما آموختیم که خدا با هدایت و استفاده از همه چیز، خود را جلال داد تا تمامیت وجودش را به خلقتش نشان دهد. این به طور خاص درباره صلیب مسیح و نجات است که بوسیله آن به این هدف رسید. در این مورد، همه صفاتش به برترین شکل آشکار شد تا مورد احترام و پرستش باشد و فرشتگان و نجات یافتگان، کاملاً از او لذت ببرند. چرا خدا پسرش را برای نجات انسانهای شریر تقدیم کرد؟ به پی یافتن دلیل آن در انسان سقوط کرده نباشید، این کار هیچ ارزشی ندارد و بیهوده است. به خدا بنگرید! او به خاطر نام خود و جلالش، عمل بزرگ نجات را انجام داده است! اگر این موضوع شما را اذیت می کند، پس باید بدانید که اگر این عمل خدا به خاطر خودش نبود، هیچ دلیلی نداشت که به خاطر ما این کار را انجام دهد.

این حقیقت نه تنها باید باعث حیرت شما شود، بلکه کاربردهای عملی زیادی دارد، مخصوصاً درباره نجات. به همین دلیل خدا هرگز در عمل نجاتی که در زندگی ایماندار آغاز کرده، شکست نمی خورد. او که کار نیکو را در ما آغاز کرد، همیشه آنرا به کمال می رساند، چون آبروی او در خطر

است.^{۱۱} نجات، کار خداست و مطمئناً بزرگترین موفقیت اوست. شکست در این کار، جلالش را خدشه دار می‌ساخت. این حقیقت به شکلی فوق‌العاده در گزارش موسی از سرکشی اسرائیل و شفاعت او برای آنها نشان داده شده است.

بعد از گزارش جاسوسان و عدم تمایل اسرائیلیان برای ورود به سرزمین وعده، خدا آنها را تهدید کرد که کاملاً نابودشان خواهد کرد. موسی در مواجهه با داوری الهی، با مباحثات زیر شفاعت کرد:

پس اگر این قوم را به یکباره بگشی، اقوامی که آوازه تو را شنیده اند، خواهند گفت: "چون خداوند نتوانست این قوم را به سرزمینی که بدیشان قسم خورده بود درآورد، ایشان را در صحرا کشت." اکنون تمنا اینکه قدرت خداوند عظیم گردد... پس تمنا دارم به عظمت محبت خویش، تقصیر این قوم را بیامرزی، همان گونه که ایشان را از مصر تا بدین ساعت آمرزیده ای." (اعداد ۱۴ : ۱۵ - ۱۹)

مباحثه موسی به خاطر اشتیاقش برای جلال خدا بود و منطق او عالی بود: اگر خدا قوم خود را کاملاً رد می‌کرد و نمی‌توانست آنها را به سرزمین وعده ببرد، ملتها این شکست را به ناتوانی خدا نسبت می‌دادند. به همین ترتیب، خدا کار نجات را در ایماندار رها نمی‌کند، بلکه او که کار نیکو را آغاز کرده، تا روز آخر به کمال خواهد رسانید.^{۱۲} پشتکار و تعهد شکست ناپذیر خدا در نجات قومش، برای جلال خودش می‌باشد.

آنگاه ایشان [ملتها] خواهند دانست که من یهوه هستم. (حزقیال ۳۶ : ۲۳)

آنگاه این شهر برای من در حضور تمامی قومهای زمین که درباره جملۀ احسانهای من در حق ایشان خواهند شنید، مایه شهرت و شادی و ستایش و حرمت خواهد بود. و آنها به سبب فراوانی سعادت و سلامتی که برای آن فراهم خواهد آورد، حیران و لرزان خواهند بود. (ارمیا ۳۳ : ۹).

زیرا که از محل طلوع آفتاب تا محل غروب آن، نام من در میان قومها بزرگ خواهد بود (ملاکی ۱ : ۱۱).

فصل هفتم

نویسنده نجات

من شما را از میان ملل خواهم گرفت و از همه ممالک گرد آورده، به سرزمین خودتان در خواهم آورد. آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد. من شما را از همه ناپاکیها و از همه بتهایتان طاهر خواهم ساخت. و دلی تازه به شما خواهم بخشید و روحی تازه در اندرونتان خواهم نهاد و دل سنگی را از پیکر شما به در آورده، دلی گوشتین به شما خواهم داد. روح خود را در اندرونتان خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید، و شما قوانین مرا نگاه خواهید داشت و آنها را به جا خواهید آورد. شما در سرزمینی که من به پدرانانتان بخشیدم، ساکن خواهید شد؛ شما قوم من خواهید بود و من خدای شما.

- حزقیال ۳۶ : ۲۴ - ۲۸

پس از توجه به انگیزه الهی خدا برای نجات انسانهای شریر، اکنون می خواهیم به عمل واقعی تبدیل در تک تک ایمانداران پردازیم. حزقیال ۳۶ : ۲۴ - ۲۸ یکی از زیباترین و قدرتمندترین نبوتهای عهدعتیق درباره عهد تازه ای است که با آمدن مسیحا و عمل نجات بخش او آغاز شد. این آیات، یکی از واضحترین تصاویر را درباره اصل تولد تازه و تبدیل به ما نشان می دهند که در همه جای کتاب مقدس یافت می شوند.

برای ایمانداری که محتویات این متن را درک می کند، یک هدف دوگانه دارد. اولاً، استاندارد را فراهم می کند که با آن می توانیم اعتبار اعتراف ایمان خود به مسیح را بسنجیم و به اطمینان کتاب مقدسی دست یابیم. این متن به ما تعلیم می دهد که ایمان واقعی در نتیجه عمل ماوراء الطبیعه خداست، عملی که توسط آن قلب یا ماهیت شخص تغییر می کند، او را نسبت به اراده خدا پاسخگو می سازد. بنابراین، تقدیس دائمی از جانب خدا و تسلیم بیشتر در برابر اراده او، علامت مشخصه زندگی ایماندار حقیقی است. دوماً، این متن منبع بی پایان خوشی، تسلی و دلداری است. غالباً پیشرفت ایماندار در سفرش به آهستگی انجام می شود و با موانع و انحرافات زیادی مواجه می

شود. او نمی داند که آیا می تواند پیشرفت کند یا بر گناهانی که او را به ستوه آورده و مانع از دویدنش می شود، غلبه کند.^۱ این متن به همه ایمانداران اطمینان می بخشد که کسیکه کار نیکو را آغاز کرده، آنرا به اتمام می رساند، او ما را از تمام ناپاکیها و بُت‌هایمان پاک می سازد و باعث می شود که طبق قوانین او زندگی کنیم.^۲

اولین حقیقت بزرگی که در این متن مورد توجه قرار می دهیم، این است که خدا نویسنده و تکمیل کننده نجات ماست، نجات یک نفر و نجات کلیسای کلّی، کار خداست. او برای این کار پیشقدم می شود، این کار را ادامه می دهد و تا روز عیسی مسیح به کمال می رساند. در اینجا، حاکمیت مطلق خدا، بیش از یک عبارت معمولی، به طور برجسته، امید ایماندار و منبع قوّتش می باشد. قطعیت خدا در این کلام، خطاناپذیر است. این در عبارات بعدی متن آشکار می شود. ما باید به ضمیر اول شخص "من" توجه کنیم (خدا عمل می کند)، به همراه یک وعده بدون قید و شرط (او شکست نمی خورد):

"من شما را از میان ملل خواهم گرفت."

"[من، شما را] از همه ممالک گرد می آورم."

"[من، شما را] به سرزمین خودتان در خواهم آورد."

"[من] آب پاک بر شما خواهم پاشید."

"من شما را از همه ناپاکیها و از همه بُت‌هایتان طاهر خواهم ساخت."

"[من] دلی تازه به شما خواهم بخشید و روحی تازه در اندرون‌تان خواهم نهاد."

"[من] دل سنگی را از پیکر شما به در آورده، دلی گوشتین به شما خواهم داد."

"[من] روح خود را در اندرون‌تان خواهم نهاد."

"[من] شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید."

هیچ شک یا عدم قطعیتی در این تأییدها نیست. خدا با صدای بلند فکر نمی کند یا ما را تماشاگران امیدها و رویاهایش نمی سازد. او نمی گوید که اگر با او همکاری می کردیم، چه کارهایی می توانست انجام دهد. بلکه به عنوان کسی صحبت می کند که "هر آنچه را که بخواهد، به انجام می

رساند" و "همه چیز را مطابق رأی اراده خود انجام می دهد." (مزامیر ۱۱۵ : ۳ ؛ افسسیان ۱ : ۱۱). همچنین توجه کنید که خدا نه تنها به ما می گوید که در زندگی مسیحیان چه کاری انجام خواهد داد، بلکه نتیجه کارش را نیز تضمین می کند:

"[شما] طاهر خواهید شد."

"شما قوانین مرا نگاه خواهید داشت و آنها را به جا خواهید آورد."

"شما در سرزمینی که من به پدرانتان بخشیدم، ساکن خواهید شد."

"شما قوم من خواهید بود و من خدای شما."

قدرت خدا را در نجات کلیسا و تبدیل هریک از اعضایش مشاهده کنید! او کسانی را که فرا می خواند، بدون شکست، از نو خلق می کند؛ و کسانی را که از نو خلق می کند، پاکشان می سازد؛ و کسانی را که پاک می سازد، در آنها ساکن می شود؛ و کسانی را که در آنها ساکن می شود، در فرایض خود سالک می سازد و کاری می کند که قوانینش را اجرا کنند. در اینجا زنجیره طلایی نجات را داریم که شبیه چیزی است که پولس رسول در نامه خود به کلیسای روم نوشت.^۳ ما نیز مانند پولس اعلام می کنیم: "در برابر همه اینها چه می توانیم گفت؟ اگر خدا با ماست، کیست که بتواند بر ضد ما باشد؟" (رومیان ۸ : ۳۱)

کسیکه کار نیکو را در ما آغاز کرده، خودش آنرا به کمال خواهد رسانید. این به معنای انکار مسئولیت انسان در نجات یا چالش بزرگ مسیحی با گناه نیست. به معنای نفی این موضوع نیست که در تلاش برای شباهت یافتن به مسیح با شکستها و پیروزیهای زیادی مواجه می شویم. بلکه به ما اطمینان می بخشد که خدا تصمیم گرفته که برای خود قومی بسازد و با قدرت خود، آن را انجام خواهد داد. همه کسانی را که فرامی خواند، به نزدش خواهند آمد و از کسانی که به نزدش می آیند، حتی یک نفر نیز تلف نخواهد شد.^۴ آنها بوسیله خون مسیح عادل شمرده می شوند و با قدرت روح القدس، تولد تازه یافته، تقدیس شده و هدایت می شوند.^۵ اگرچه ممکن است که هر یک از آنها با سرعت متفاوتی رشد کنند و به درجات مختلفی برسند، و شاید بعضیها به سوی بلوغ پرواز کنند،

درحالی‌که عده ای دیگر به سختی چهار دست و پا می‌روند، اما همه آنها به سوی دعوت خدا در مسیح حرکت کرده و در کلام و عمل نشان می‌دهند که قوم او هستند و او خدای آنها شده است.^۶

خواننده باید حقایق ضروری تبدیل را بر اساس مطالب آشکار شده در این متن درک کند. باید مرتباً آنها را اعلام کرد تا تبدیل واقعی و کتاب مقدسی در زندگی هر ایمان‌داری ثمر آورد- اگرچه این میوه متفاوت خواهد بود و بعضیها صد، شصت یا سی برابر ثمر می‌آورند.^۷ اما همه آنها ثمر می‌آورند و با میوه هایشان شناخته می‌شوند.^۸ این قطعیت، اساساً نتیجه تعهدشان نیست، بلکه نتیجه ماهیت تبدیل (ایمان آوردن) است. کسانی‌که فقط با ایمان عادل شمرده می‌شوند، آنها "ساخته دست خدا [شده]، و در مسیح عیسی آفریده شده ایم تا کارهای نیک انجام دهیم، کارهایی که خدا از پیش مهیا کرد تا در آنها گام برداریم." (افسیان ۲: ۱۰).

فصل هشتم

جداسازی و پاکسازی

من شما را از میان ملل خواهم گرفت و از همه ممالک گرد آورده، به سرزمین خودتان در خواهم آورد. آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد. من شما را از همه ناپاکیها و از همه بتهایتان طاهر خواهم ساخت.

- حزقیال ۳۶: ۲۴ - ۲۵

امروزه، درحالیکه مسیحیت غرب مستقیماً مرتبط با رشد شهوانیت در کلیسا می باشد، بسیار مهم است که این سؤال را بپرسیم که ماهیت واقعی یا خصوصیات ضروری ایمان آوردن بر اساس کتاب مقدس چیست. وقتی یک نفر تولد دوباره می یابد، چه اتفاقی رخ می دهد و به چه صورت می باشد؟ باید شکرگزار باشیم که برای ما و کلیسا به طور کلی، این سؤالات بوضوح و با قدرت در وعده برای عهدجدید پاسخ داده شده، وعده ای که در حزقیال ۳۶: ۲۲ - ۲۸ می باشد.

در فصلهای آینده به بعضی از ویژگیهای ضروری ایمان واقعی می پردازیم، اما ضرورتاً با ترتیبی که در ایمان آوردن ظاهر می شود، نخواهد بود، بلکه مطابق مطالب این متن است. خوب است که در طول این مطالعه از خود بپرسیم که چقدر این نشانه های ایمان، واقعیتهای قابل شناسایی زندگی ما هستند. طبق کلام پولس رسول، باید خود را بیازماییم و محک بزنیم تا ببینیم که آیا در ایمان هستیم.^۱

عمل الهی جداسازی

یکی از اولین نتایج قابل تشخیص در ایمان حقیقی، جدا شدن از دنیا بر اساس کتاب مقدس است. یک طلاق تدریجی یا کناره گیری از همه چیزهای که خدا را ناخشنود می کند و مخالف اراده اوست. این جدایی، به تنهایی پایان کار نیست، بلکه اولین و ضروریترین قدم برای یک پایان بزرگتر است: نزدیک شدن به خدا و تسلیم در برابر اهداف و اراده او. این حقیقت در حزقیال ۳۶: ۲۴ وعده داده شده و به شکل زیبایی نشان داده شده است. خدا از طریق حزقیال نبی به قومش اعلام

کرد: "من شما را از میان ملل خواهم گرفت و از همه ممالک گرد آورده، به سرزمین خودتان در خواهم آورد."

این وعده درباره عهد جدید، صرفاً در بازگشت ملت اسرائیل از اسارتش در بابل به تحقق نمی رسد، بلکه منتظر روزی است که خدا قومش را، یهود و غیریهود، از میان ملت‌ها فراخوانده و در زیر پرچم پسر عزیزش گرد می آورد. بعلاوه، خدا از طریق عمل تولد تازه و تقدیس، وعده می دهد که نه تنها قومش را از میان ملت‌های کافر خارج می کند، بلکه تأثیر ملت‌های کافر را از قومش پاک می کند. او آنها را به خودش نزدیک می کند. او خدای آنها خواهد بود و آنها قوم او خواهند بود.

با توجه به این متن، یکی از اولین حقایقی که توجه ما را جلب می کند، این است که خدا علت یا عامل اصلی جداسازی قومش از دنیاپرستی اطرافشان می باشد. اگرچه جداسازی کتاب مقدسی شامل مسئولیت انسانی است، اما اساساً کار خداست، کاری که او تضمین می کند. خدا قومش را از فساد اخلاقی دنیای سقوط کرده دور خواهد کرد و آنها را به نزد خود خواهد آورد. شخص مسیحی به تدریج از نظرات و خوشیهای عصر حاضر دور شده و می آموزد که با خدا گام بردارد و به فرامین او تکیه کند. این متن و بسیاری از متون دیگر کتاب مقدس، چنین پیشرفتی را تضمین می کنند. خدا نویسنده و کامل کننده ایمان ماست.^۲ ما ساخته دست خداییم.^۳ او که عمل نیکو را در ما آغاز کرده، آنرا به انجام خواهد رسانید.^۴

ظاهراً در چند دهه گذشته در مسیحیت غربی، بسیاری از حقایق بزرگ و ارزشمند از بین رفته- یا فراموش شده است. یکی از حقایق این است که کلیسا و ایمانداران، مُلک خدا هستند. او با عمل خلقت و رهایی، آنها را کاملاً از آن خود می داند. او آنها را آفریده و به بهایی خریده است.^۵ بنابراین آنها متعلق به او هستند تا کاری را که می خواهد در آنها انجام دهد. خدا در عهدعتیق به اسرائیل گفت: "از میان جمیع قومها، مُلک خاص من خواهید بود، زیرا تمامی زمین از آن من است."^۶ خدا در عهدجدید، چنین چیزی را به کلیسا می گوید. ما مُلک خداییم برای جلال نام او و برای اعلام فضایل او در سراسر جهان.^۷ به همین دلیل، مسیح مُرد تا ما را از شرارت رهایی دهد و قومی برای خود طاهر سازد، که از آن خودش باشند و غیور برای کار نیکو.^۸

آیا خدا حق ندارد که هر طور که می خواهد با قومش رفتار کند؟ اگر ما با ادعای دو جانبه خلقت و رهایی به او تعلق داریم، پس آیا او حق ندارد که برای خشنودی و اهداف ابدی خود، ما را از بشریت

جدا ساخته و از آن خود بداند؟ کتاب مقدس به همه این سؤالات یک پاسخ مثبت طنین انداز و پوزش ناپذیر می دهد.

حقیقت دیگری که به همین اندازه نادیده گرفته شده، این است که خدا یک خدای حسود است و توجه و محبت قومش را با هیچ کس دیگری قسمت نمی کند.^۹ به همین دلیل، به اسرائیل فرمان داد که خدایان دیگر را پرستش یا خدمت نکنند.^{۱۰} به همین دلیل، به کلیسا و ایمانداران هشدار داد که دوستی با دنیا، دشمنی با خداست، چون او تا به حد حسادت مشتاق است که روحش در ما ساکن شود.^{۱۱} اگرچه شدیداً به این اصل و تعلیم حسادت الهی توهین شده، اما این یکی از زیباترین حقایق کتاب مقدس است. این برهان محبت تغییرناپذیر خدا به قومش می باشد. ما به محبت شوهری که همسرش را با مردان دیگر قسمت کند، شک می کنیم. آیا باید محبت خدا را کمتر از این بدانیم؟ بعلاوه، محبت آمیزترین کاری که خدا می تواند برای قومش انجام دهد، این است که آنها را از معشوقه های دیگر که نمی توانند حقیقتاً آنها را راضی کنند و فقط باعث آسیبهای بسیار می شوند، محافظت کند.

بر اساس این حقایق درباره حق مالکیت و محبتی که با حسادت همراه است، خدا در زندگی همه ایمانداران کار می کند تا آنها را از عشقهای دروغین و فساد اخلاقی دنیای سقوط کرده جدا سازد و به عنوان مُلک ارزشمند و تبدیل شده به سوی خود بکشاند. خدا برای رسیدن به این هدف، چیزی را دریغ نمی کند و از هر وسیله و منبع استفاده می کند. چنانکه خدا از طریق ارمیای نبی اعلام می کند، او قومش را به جایی می رساند که خودش برای آنها انتخاب کرده و این کار را انجام خواهد داد: "به تمامی دل و جان خود" (ارمیا ۳۲: ۴۱). به عبارت دیگر، او تمامی الوهیت خود را بکار می گیرد تا از تکمیل این کار مطمئن شود.

پیش از ادامه دادن به مطالب، باید این سؤال را بپرسیم: آیا عمل جداسازی خدا در زندگی ما دیده می شود؟ از لحظه ای که ایمان آورده ایم تا الان، آیا می توانیم تاریخچه عمل مشیت الهی را در زندگی خود ببینیم، عملی که ما را از فساد اخلاقی این دنیا دور کرده و به سوی خدا می کشاند؟ این شهادت و میراث مسیحی واقعی است. اگر این عمل تقدیس در زندگی ما لازم است یا قابل مشاهده نیست، باید خود را بیازماییم و محک بزنیم تا ببینیم که آیا در ایمان هستیم.^{۱۲}

عمل الهی پاکسازی

یکی از ویژگیهای انسانهای سقوط کرده، ناپاکی اخلاقی آنهاست. مزمنونویس اعلام کرد که همه ما همراه گشته ایم و با هم فاسد شده ایم، چنانکه هیچ نیکوکاری نیست، حتی یکی.^{۱۳} اشعیای نبی فریاد برآورد که ما مانند انسانهای ناپاک شده ایم و اعمال عادلانه ما مانند پارچه کثیف است.^{۱۴} پاتریارک ایوب، ناپاکی اخلاقی انسان را بسیار نافذ و فراگیر می دانست که به درستی هیچ راه حل انسانی نمی تواند آنرا از بین ببرد.^{۱۵}

شهادت کتاب مقدس برعلیه بشریت، تملق نیست، بلکه حقیقت است. هر صفحه تاریخ بشریت شهادت می دهد که انسان سقوط کرده کاملاً تباه شده و از نظر اخلاقی فاسد است و هیچ راه حل انسانی نمی تواند به او کمک کند. به همین دلیل وعده خدا در حزقیال ۳۶ : ۲۴ - ۲۵ که می گوید او ما را از همه ناپاکیها و بُتهایمان پاک می سازد، باید باعث خوشی زیاد ما شود.

مذهب مسیحی در مقایسه با مذاهب دیگر بسیار بینظیر است، زیرا خواهان پاکی است، اما احتمال دستیابی به این هدف را با استفاده از تلاش انسانی نفی می کند. برخلاف مذاهب دیگر، مسیحیت به طور کامل، تلاشهای انسانی برای آزادسازی خود از اسارت اخلاقی یا پاکسازی خود از ناپاکی اخلاقی را تکذیب می کند. در عوض، به انسان درمانده، خدایی را می دهد که فقط او می تواند آزاد و پاک سازد. چنانکه از طریق اشعیای نبی می فرماید: "من، آری من، یهوه هستم و جز من نجات دهنده ای نیست." (اشعیای ۴۳ : ۱۱)

خدا در حزقیال ۳۶ : ۲۴ - ۲۵، عمل الهی پاکسازی را به کسانی وعده می دهد که آنها را برای خود جدا ساخته است. ما از این آیات درمی یابیم که عمل پاکسازی وابسته به موقعیت ما و به صورت تجربی نیز می باشد. مربوط به عادل شمردگی و تقدیس است. این دو، فیضهای دوقلو هستند و بنابراین جدایی ناپذیرند. آنانی را که خدا عادل می شمارد، تقدیس نیز می کند.

بر اساس کتاب مقدس، وقتی یک نفر به خود تکیه نمی کند و ایمانش را بر عمل کفاره مسیح می گذارد، عادل شمرده شده یا در نزد خدا در جایگاه درست قرار می گیرد.

در این لحظه، جایگاه او در نزد خدا مانند جایگاهی است که مزمنونویس اعلام می کند: عصیان او بخشیده شده، گناهانش پوشانیده گردید و دیگر خداوند خطایی به حسابش نمی گذارد.^{۱۶} با

استفاده از یک استعارهٔ دیگر، مانند آن است که گناهانش با زوفا پاک شده و شسته شده تا سفیدتر از برف شود.^{۱۷} حتی چشمان نافذ خدای قدوس و عالم مطلق نیز نمی تواند لگه یا عیبی در او بیابد.^{۱۸}

اصل و تعلیم عادل شمردگی بوسیلهٔ ایمان، یکی از باشکوهترین و تسلی دهنده ترین تعلیم کتاب مقدس است، اما هرگز به تنهایی در زندگی مسیحی ظاهر نمی شود. عمل تقدیس تدریجی همیشه به همراه فیضی است که از زیبایی یکسانی برخوردار است. ایماندار بوسیلهٔ عادل شمردگی برای همیشه در مقابل تخت خدا، از گناه و محکومیت هر ناپاکی اخلاقی و بُت پرستی پاک می شود. بعلاوه، عدالت مسیح به او نسبت داده می شود تا او عدالت خدا شود.^{۱۹} به هر حال، ایماندار بوسیلهٔ عمل پیوسته و تدریجی تقدیس، عادل شمرده شده، به تدریج به شباهت مسیح درمی آید. خدا بوسیلهٔ مشیت الهی و خدمت روح و کلام، به تدریج ایماندار را از ناپاکیهایی که به او چسبیده، پاک می سازد و بُتهای زندگیش را که برتر بودنِ خدا را به چالش می کشاند و برای کسب وفاداری او به رقابت می پردازند، نابود می سازد. عمل عادل شمردگی خدا در زندگی ما، یک عمل تمام شده است: چیزی برای تکمیل کردن باقی نمانده و نمی توان چیزی به آن اضافه کرد. اما عمل تقدیس خدا در زندگی ما، یک عمل پیوسته و تدریجی است که تا زمانیکه در جلال، در مقابل او حاضر نشویم، به کمال نمی رسد. دوباره، عادل شمردگی و تقدیس، همیشه در کنار هم هستند. عادل شمردگی، تقدیس را امکانپذیر می سازد و تقدیس نشانهٔ آن است که ما عادل شمرده شده ایم.

مانند تمامی وعده های دیگر در حزقیال ۳۶: ۲۳ - ۲۸، عمل تقدیس خدا در زندگی ایماندار، صرفاً یک تفکر آرزومندانه بر اساس امید نایاب نیست، بلکه یک قطعیت کامل بر اساس حکم تغییرناپذیر الهی است. اگرچه بسیاری از جنگها بر زندگی مسیحی تأثیر می گذارند و شخص مسیحی علاوه بر پیروزی با شکستهایی نیز مواجه می شود، اما خدایی که عمل نیکو را در او آغاز کرده، آنرا به اتمام می رساند.^{۲۰} گناهانی که او را عاجز کرده، نهایتاً از بین می روند و بُتهایی که او را از خدا دور می کنند، نابود خواهند شد. اگرچه ایماندار هرگز در این دنیا بیگناه نخواهد بود، اما در مسائل خدا رشد کرده و در شباهت به شخصیت عیسی مسیح رشد خواهد کرد. خدا از حکومت مطلق خود حمایت کرده و برای رسیدن به این هدف، همه چیز را در زندگی ایماندار هدایت خواهد کرد و آنرا به اتمام خواهد رسانید. این حقیقت در گزارش بعدی نشان داده شده است.

یک پسر روستایی را تصور کنید که در قسمت شمالی آمریکای مرکزی بزرگ شده است. او هر روز از طلوع آفتاب تا غروب در طویلۀ گاوها و مزرعۀ شخم زده شده، کار و بازی می کند. هر روز عصر- به خانه ای بازمی گردد که با گل ساخته شده است. پیش از آنکه از در وارد شود، مادرش همیشه در ایوان خانه به سراغش آمده و دستورات ساده ای می دهد: "لباست را در سبد رختشویی بگذار و بلافاصله به حمام برو!"

اگرچه او معمولاً سازگار است، اما یک روز عصر به طور احمقانه تصمیم می گیرد که خودمختاری خود را بکار برد و به مادرش می گوید که حمام نمی کند. او می گوید که بیش از حد خسته است و خیلی کثیف نیست. مادرش بلافاصله با استفاده از اقتدار مشروع خود به عنوان یک والد، این مشاجره را رفع می کند. او به اتاق پسر می رود و به چشمانش نگاه کرده و می گوید: "مرد جوان، تو باید حمام کنی!"

این پسر با آگاهی از اینکه نمی تواند در مقابل اقتدار واقعی والدین کاری انجام دهد، با اکراه به حمام می رود، شیر آب را باز می کند و بر روی قسمت هایی که کثیفی آن مشخصتر است، چند قطره آب می ریزد. بعد بلافاصله خود را با حوله خشک می کند و کثیفیهای باقیمانده را با لباس خوابش می پوشاند. همه چیز طبق برنامه پیش می رود، تا اینکه مادرش به حمام می رود. وضعیت اسفناک حوله سفیدی را که قبلاً تمیز بود و کاشیهای دست نخورده حمام را مورد توجه قرار می دهد. چانه پسرش را بلند کرده و کثیفیهای دور گردنش را می بیند. آستین لباس خواب و پاچه های شلوارش را بالا می زند و کثیفیهای باقیمانده در آرنج و زانوهاش را می بیند. در مقابل، دوباره اقتدارش را به عنوان والد بکار برده و به او فرمان می دهد که لباسهایش را درآورد و به حمام بازگردد. سپس با وجود وحشت این پسر، کنار شیر آب رفته و با صابون، کف درست می کند و می گوید: "تو فرزند من هستی و باید تمیز شوی!"

مادر این پسر، بیشترِ دوران بزرگسالیاش را در مزرعه سپری کرده بود. اگرچه حقیقتاً یک خانم بود، اما می توانست بیشتر از مردها کار کند- و غالباً این کار را می کرد. او گوساله ها را جمع می کرد، علوفه را حمل می کرد و دستانش مانند هر کارگر دیگری پینه بسته بود. وقتی همه فرزندانش را به حمام می برد، آنها تمیز می شدند. مثل اینکه او نه تنها کثیفیها را از بین می برد، بلکه یک لایه از پوستشان را نیز می کند. وقتی این مادر فرزندانش را به حمام می برد، آنها پاک می شدند!

توجه کنید که در این هنگام، وقتی مادر این پسر در حمام کردن فرزندش مداخله می کرد، هیچ کس اقتدار و اراده آزاد او را مورد سؤال قرار نمی داد. هیچ کس نمی گفت که این مادر از اقتدارش سوء استفاده کرده یا به اراده آزاد فرزندش بی حرمتی کرده است. او فقط حق والدی خود را بر فرزندش بکار می برد، فرزندی که غالباً بی تفاوت و بی احتیاط بود و گاهی اوقات بی میل و نامطیع بود.

سؤال که با آن مواجه می شویم، این است: آیا انجیلیهای غربی به این نتیجه رسیده اند که خدا حق ندارد که اقتدارش را بر انسانها بکار ببرد، حتی بر فرزندان خودش؟ آیا اقتدار یک مادر زمینی بر فرزندانش باید بیشتر از اقتدار خدا بر فرزندانش باشد؟ یک نفر به درستی این مطلب را بیان کرده که خدای مسیحیت آمریکایی، تنها خداوند قادر مطلق و برتر از همگان است که هیچ اقتداری برای انجام کارها ندارد، مگر اینکه از قبل اجازه گرفته باشد. او می تواند فرزندانش را از جهنم نجات دهد، اما حق ندارد چیزی از آنها بخواهد، مبدا به افکار منحرف خودمختاری انسان بی حرمتی کند.

پوچی و حتی وقاحت این صحنه را تصوّر کنید: دادگاه، پدر چندین کودک را به خاطر سوء تغذیه و ظاهر ژولیده آنها بازجویی می کند. او در دفاع به دادگاه می گوید که هر روز غذای فرزندانش را آماده کرده، آنها را حمام می کند و لباس تمیز به آنها می دهد. به هر حال، با وجود سعی و کوشش او، این کودکان موافقت نمی کنند. اگرچه او واقعاً می خواهد بهترین کارها را برای فرزندانش انجام دهد، اما احترام تغییرناپذیر او نسبت به آزادی آنها اجازه نمی دهد که مداخله کند. دادگاه به خاطر احترام این پدر به خودمختاری انسانی، او را تحسین نمی کند، بلکه به خاطر رفتار غیرمنطقی که باعث غفلت شده، از او انتقاد می کند.

تعداد فزاینده تصادفات رانندگی رانندگان مست و مرگ آنها، به میزان نگران کننده ای افزایش یافته و در واکنش، یک عملیات رسانه ای این شعار را بکار می برد: "دوستان اجازه ندهید که دوستانتان در هنگام مستی رانندگی کنند." منظور این است که یک دوست واقعی تمام سعی خود را می کند تا مانع از آن شود که دوست مستش پشت فرمان ماشین بنشیند. قابل توجه است که هیچ کس برعلیه چنین مداخله ای در دفاع از خودمختاری انسان چیزی نمی گوید. در حقیقت، هیچ کس چنین چیزی را در نظر نمی گیرد. اینکه برای احترام به اراده آزاد اجازه بدهید که یک دوست مست

رانندگی کند، فضیلت به حساب نمی آید، بلکه یک عمل غیر اخلاقی یا حتی جُرم محسوب می شود.

دیدگاه متداول زمان حال در رابطه با عمل خدا و خودمختاری انسان، نه تنها برخلاف داوری صحیح است، بلکه برای کتاب مقدس بیگانه است. اولاً، خدای کتاب مقدس، خداوندی است که "همه چیز را مطابق رأی اراده خود انجام می دهد" (افسیان ۱ : ۱۱). قطعاً کسیکه "نقشه های امتهای را باطل می سازد" و "تدبیرهای قومها را عقیم می گرداند"، حق فرمانروایی بر قومش را که بر اساس اهداف خودش می باشد و برای خیریت آنهاست، برای خود نگاه می دارد. (مزامیر ۳۳ : ۱۰). به همین دلیل نویسنده امثال به شکل پوزش ناپذیری اعلام می کند: "دل آدمی به راههایش می اندیشد، اما خداوند است که قدمهایش را استوار می سازد." و "تدبیرهای بسیار در دل انسان است، اما آنچه استوار ماند مشورت خداوند است." (۱۶ : ۹؛ ۱۹ : ۲۱). ما نباید وحشت کنیم و به دفاع از خودمختاری فرضی خود پردازیم، زیرا خدا برای زندگی هر ایماندار نقشه ای دارد و قدرتش را برای انجام آن بکار خواهد برد. در عوض، این حقیقت باید دلیل بزرگی برای تسلی و امید باشد، چنانکه ارمیای نبی توضیح می دهد: "زیرا فکرهای را که برای شما دارم می دانم، که فکرهای سعادت‌مندی است و نه تیره بختی، تا به شما امید بخشم و آینده ای عطا کنم؛ این است فرموده خداوند." (ارمیا ۲۹ : ۱۱)

خدا به عنوان خالق و رهایی دهنده، حق دارد که در زندگی قومش برای خشنودی خود عمل کند. اشعیای نبی به ما می گوید که مخالفت با این حق یا گفتگویی برخلاف آن، برابر است با سرکشی و مجادله با خالقمان.^{۲۱} به این معناست که همه چیز را وارونه کنید و ترتیب خلقت را وارونه کنید و گل را همچون کوزه گر بدانید.^{۲۲} به جای اینکه با لجبازی از حقوق فرضی خود به عنوان مخلوقات دفاع کنیم، باید بر احترام به حق خدا به عنوان خالق و رهایی دهنده تمرکز کنیم. خوب است که نگرش اشعیا را در تسلیم شدن در برابر مشیت الهی پُر از فیض خدا بپذیریم و فریاد برآوریم:

با این همه، ای خداوند،

تو پدر ما هستی.

ما گِل هستیم و تو کوزه گری؛

همه ما کار دست تویم. (اشعیا ۶۴ : ۸)

مسیحیانی که مسیر طولانی را با خدا طی کرده اند، زندگی مسیحی را نمایش وفاداری پایدار خدا توصیف می کنند، نه تنها برای نجاتشان از محکومیت گناه، بلکه برای تقدیس شان. وقتی مسیحی به گذشته خود نگاه می کند، نمایش بیشمار مشیت الهی خدا را می بیند که به طور مؤثر برای پاکسازی او از همه ناپاکیها و بُت پرستیها مشغول کار بوده است.

آیا عمل پاکسازی و نابودی بُت پرستی توسط خدا، در زندگی ما دیده می شود؟ وقتی به سالهای گذشته سفرمان نگاه می کنیم، آیا می بینیم که خدا تفاله های ما را مانند آتش پالایشگران برمی دارد و مانند صابون گازران پاک می سازد؟^{۲۳} آیا می بینیم که او بُتهای زندگیمان را به زمین می کوبد، همانطور که داجون را بر زمین انداخت و در معبدش، تکه تکه کرد؟^{۲۴} اگر واقعاً مسیحی هستیم، ادعای خدا بر ما و عمل تقدیس او در زندگی ما، نه تنها برای ما، بلکه برای اطرافیانمان آشکار و مشخص خواهد بود. در طول سالها زندگی مسیحی، پیشرفتی را در امور مسیح و شباهت بیشتر به او تجربه خواهیم کرد. چون ساخته دست او هستیم و کسیکه کار نیکو را در ما آغاز کرده، آنرا به پایان خواهد رسانید.^{۲۵} چنانکه وعده داده است: "آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد. من شما را از همه ناپاکیها و از همه بتهایتان طاهر خواهم ساخت."

عمل الهی تأدیب

ما نمی توانیم مطالعه اعمال الهی جداسازی و پاکسازی را بدون توجه به یکی از وسایل اولیه خدا برای رسیدن به این اهداف فوق العاده به پایان برسانیم: تأدیب الهی. خدای ایمانداران، مهربان و حکیم است. برای او، ابدیت در مقایسه با همه خوشیهای موقت، از اهمیت بیشتری برخوردار است. او بوضوح می بیند که بهترین چیز برای فرزندانش، شباهت آنها به مسیح است.^{۲۶} بنابراین از هر وسیله عادلانه لازم برای تبدیل قومش استفاده می کند: تعلیم، توبیخ، اصلاح و تربیت.^{۲۷} گاهی

اوقات این تأدیب، سبک است و گاهی اوقات بسیار سخت؛ اما خدا همیشه با محبت این کار را انجام می دهد و خیریت ایماندار را در نظر دارد. او آنقدر ما را دوست دارد که اجازه نمی دهد همانطور که هستیم، باقی بمانیم. مشیت الهی او ما را در معرض بزرگترین رنجهای موقت قرار می دهد تا بوسیله آنها جلال ابدی را برایمان به ارمغان آورد که با آن رنجهای قیاس پذیر نیست.^{۲۸}

یک نمونه فوق العاده از تأدیب الهی در زندگی پاتریارک یعقوب بود. خدا در کلامش از طریق ملاکی به اسرائیل نافرمان چنین گفت: "ولی من یعقوب را دوست داشتم، اما از عیسو نفرت کردم" (ملاکی ۱ : ۲ - ۳). در این زمینه، ملت اسرائیل به خاطر شرایط سیاسی و فقر اقتصادی در رنج بودند. خدا آنها را از اسارت رهای داد و به سرزمین خودشان بازگرداند. اما ظاهراً تأدیب الهی به پایان نرسید و سعادت موعود قابل مشاهده نبود. به همین دلیل، قوم اسرائیل خسته شدند و به محبت عهدی خدا شک کردند. ملاکی نبی برای برطرف کردن شگشان، تضاد بین رفتار خدا با یعقوب (اسرائیل) و کسانی که از نسل برادر او، عیسو (ادوم) بودند را نشان می دهد. بله، اسرائیل متحمل تأدیب بزرگی از جانب خدا شد، اما این برای رهایی آنها بود. اگرچه هیچ آسیبی به ادوم نرسید و حتی ظاهراً به خاطر خسارات اسرائیل به سعادت رسید، اما این نشانه طرد شدن از جانب خدا و نابودی نهایی آنها بود. به عبارت دیگر، ملاکی نبی به اسرائیل شگاک یادآوری می کرد که اصلاح و تأدیب نشاندنده محبت عهدی خداست و دلیلی برای انکار این محبت نیست. حکمت امثال شدیداً از منطق او حمایت می کند:

پسرم، تأدیب خداوند را خوار شمار،

و از توبیخ او بیزاری مجو،

زیرا خداوند آنان را که دوست می دارد، تأدیب می کند

چنانکه پدری، فرزند خویش را که مایه خشنودی اوست. (۳ : ۱۱ - ۱۲)

وقتی زندگی یعقوب و عیسو و رفتار خدا را با آنها به طور جداگانه مورد بررسی قرار می دهیم، متوجه می شویم که چگونه حقیقت این متن برای مسیحیان کاربرد دارد. چگونه ممکن است که خدا به یعقوب محبت کند، درحالیکه نفرت یا خشمش را به عیسو نشان می دهد؟ در مورد یعقوب، با جدا

کردن او، برعهده گرفتن مالکیت زندگی او و هماهنگ ساختن او مطابق اراده خود، این کار را انجام داد. در مورد عیسو، با رها کردن او، وا گذاشتن او و رها کردن افسارش تا مانند دنیای کافر شود.

وقتی زندگی عیسو را بررسی می کنیم، متوجه می شویم که خدا به همه وعده هایی که درباره او به اسحاق داده بود، عمل کرد. او از یوغ برادرش، یعقوب، آزاد شد و بسیار سعادتمند شد، طوریکه به حمایت یا برکت یعقوب نیازی نداشت.^{۲۹} اما عدم پذیرش و خشم خدا را نسبت به عیسو می بینیم، به این ترتیب که خدا در زندگی عیسو مداخله نکرد. عمل جداسازی و تقدیس دیده نمی شود. او عیسو را به حال خود رها می کند تا نمونه انسان بی خدا باشد.^{۳۰}

برعکس، وقتی زندگی یعقوب را بررسی می کنیم، متوجه می شویم که خدا در هر قدم با کمال شگفتی و به شدت مشغول کار است، تعلیم می دهد، هدایت و تأدیب می کند. در حقیقت، این تأدیب در زندگی یعقوب بسیار سنگین بود، طوریکه وقتی به سرزمین وعده بازگشت، می لنگید.^{۳۱} مشیت الهی به بدن یعقوب آسیب رساند، اما او را از یک حيله گر به شخص شکسته شده و پسر مطیع تبدیل کرد. خدا به این شکل با فرزندان مشروع خود رفتار می کند: "زیرا خداوند آنان را که دوست می دارد، تأدیب می کند، و هر فرزند خود را که می پذیرد، تنبیه می نماید." (عبرانیان ۱۲ : ۶)

ما از این متن می آموزیم که یکی از بزرگترین نشانه های ایمان حقیقی، تأدیب الهی است که به تقدس رهنمون می شود. خدا با محبت، خود را به هر یک از فرزندان متعهد ساخته است. آنها را برای خیریتشان، تشویق، هدایت و تأدیب می کند تا در قدوسیت او سهیم شوند.^{۳۲} آنها را از میان ملتها جدا کرده و از همه سرزمینها گرد آورده و به زندگی و سرزمینی که برایشان فراهم کرده، وارد می کند.

غالباً مسیحیان چیزی را که باید به عنوان برکت محترم بشمارند، بار سنگین تلقی می کنند. گاهی اوقات ایماندار شکایت می کند که اطرافیانش آزادانه شریعت خدا را بدون کمترین عواقبی زیر پا می گذارند، درحالیکه آنها به خاطر کوچکترین تخلف تأدیب می شوند. ما نباید از این موضوع شکایت کنیم، بلکه باید خوشحال شده و ستایش کنیم. این نشانه بزرگ تولد تازه است. این عمل، فرزندی ما را ثابت می کند: "سختیها را به منزله تأدیب تحمل کنید؛ خدا با شما همچون پسران رفتار

می کند. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تأدیب نکند؟ اگر شما تأدیب نشده اید، درحالی که همه از آن سهمی داشته اند، پس حرامزاده اید، نه فرزندان حقیقی." (عبرانیان ۱۲: ۷-۸)

تصور کنید که پسر کوچکی بعد از تعطیلات تابستانی برای اولین روز به مدرسه می رود. مادرش لباس جدید مدرسه را بر تن او می کند و هشدار می دهد که بلافاصله بعد از پایان کلاس به خانه برود. او نباید با دوستانش بماند یا در کنار نهر محلی برای بازی توقف کند. اما در راه بازگشت به خانه، وسوسه بر استدلال غلبه می کند و او به دنبال دوستانش به طرف نهر می رود. بدون اینکه متوجه شود، یک دقیقه به یک ساعت تبدیل شده و لباسهای تمیزش به پارچه های کثیف تبدیل شده اند. او با توجه به خطایش و عواقب که در انتظارش می باشد، با دو نفر از دوستان نامطیعش به خانه بازمی گردد. وقتی مادرش او را می بیند و تأدیبش می کند، بلافاصله به پسران دیگر اشاره کرده و عدالت مادرش را در تنبیه او و رها کردن دیگران مورد سؤال قرار می دهد. پاسخ مادرش بسیار کوتاه و مؤثر است: "آنها فرزندان من نیستند و تحت مراقبت من نیستند. اما تو فرزند من هستی و من فقط تو را تأدیب می کنم."

درس اخلاقی داستان این است: تأدیب نشانه رابطه بین والد و فرزند است، نه نفی این رابطه. رابطه مادر با فرزند و محبت و نگرانی او برای سلامت این فرزند باعث می شود که او را اصلاح و تأدیب کند. دوباره نویسندۀ عبرانیان بوضوح به این نکته اشاره می کند: "به علاوه، همه ما پدران زمینی داشته ایم که تأدیب مان می کردند، و ما به آنها احترام می گذاشتیم. حال، چقدر بیشتر باید پدر روحهایمان را اطاعت کنیم تا حیات داشته باشیم. پدران ما کوتاه زمانی بنا بر صلاحدید خود، ما را تأدیب کردند. اما خدا برای خیریت خودمان ما را تأدیب می کند تا در قدوسیت او سهمیم شویم." (۱۲: ۹-۱۰)

یک حسّ وجود دارد که مطابق آن، خدا مالکیت فرزندان را برعهده می گیرد. او آنها را احاطه کرده و در مسیری هدایت می کند که هدف قدوسیت را در زندگیشان رشد می دهد. اگرچه همیشه واضح و مشخص نیست، اما او دائماً در حال کار، تعلیم، اصلاح، تنبیه و تأدیب است. محبت او به قوش، او را به یک کارگر بیرحم در زندگیشان تبدیل می کند. تا زمانی که کارش تمام نشده، چکش و قلم خود را کنار نمی گذارد.

خدا مانند کسی نیست که بعضیها تصور می کنند: یک پدر بی علاقه و بی تفاوت. او اجازه نمی دهد که فرزندانش بدون مراقبت در خیابانهای این دنیا قدم بردارند. او یک شبان استخدام شده نیست که نگران سرگردانی گله اش نباشد. اما کسانی که معتقدند که یک مسیحی می تواند در تمام دوران زندگیش به طور پیوسته و بدون تغییر گام بردارد، چنین اتهاماتی را می زنند! به جای اینکه فیض خدا را برافرازند، آنرا به مجوزی برای گناه تبدیل می کنند.^{۳۳} به جای اینکه شکیبایی خدا را برافرازند، او را به عنوان یک پدر بی اهمیت یا دور نشان می دهند. به جای اینکه انجیل را برافرازند، آنرا عاری از قدرت اعلام می کنند. این خطای بزرگ باعث کفرگویی دنیای غیرایماندار می شود. چنانکه پولس رسول نوشت: "به سبب شما، نام خدا را در میان قومها کفر می گویند." (رومیان ۲ : ۲۴)

با رسیدن به پایان این بخش، برای هر یک از ما که به نام عیسی اعتراف می کنیم، چند سؤال باقی می ماند: آیا نشانه ای از عمل مشیت الهی در زندگی ما وجود دارد که ما را از دنیا جدا سازد و به خدا نزدیک کند؟ وقتی به زندگی خود از لحظه ایمان آوردن نگاه می کنیم، آیا نشانه ای از عمل جداسازی و تقدیس خدا را می بینیم؟ آیا انسانهای خاص می شویم که فقط به او تعلق داریم؟ وقتی با او گام برمی داریم، آیا خشنودی او را احساس می کنیم؟ وقتی از او رویگردان می شویم، آیا با عمل اصلاح او آشنا هستیم؟ آیا تأدیب محبت آمیز او به عنوان یک والد، در زندگی ما دیده می شود؟ ما باید این سؤالات را بپرسیم. وجود عمل تقدیس کننده خدا در زندگیمان، باید اطمینان زیادی در ما ایجاد کند. عدم وجود چنین چیزی، باید باعث نگرانی ما شود.

فصل نهم

یک قلب تازه

و دلی تازه به شما خواهم بخشید و روحی تازه در اندرون‌تان خواهم نهاد و دل سنگی را از پیکر شما به در آورده، دلی گوشتین به شما خواهم داد.

- حزقیال ۳۶ : ۲۶

در حزقیال ۳۶ : ۲۶ یکی از زیباترین و آموزنده ترین توصیفات کتاب مقدس را دربارهٔ تعلیم تولد تازه می‌یابیم. بسیار ضروری است که نه تنها بر اساس کتاب مقدس این تعلیم را درک کنیم، بلکه اهمیت گستردهٔ آنرا نیز درک کنیم. اغراق نیست که بگوییم درک ما از تولد تازه، تعیین کنندهٔ دیدگاه ما دربارهٔ ایمان آوردن و سبک بشارت ما خواهد بود.

اصل تولد تازه به عمل ماوراء الطبیعهٔ روح خدا اشاره می‌کند که به موجب آن، گناهکاری که از نظر روحانی مُرده است، زنده شده و ماهیت کاملاً فاسدش تبدیل می‌شود و می‌تواند با توبه و ایمان به عیسی مسیح، به دعوت انجیل پاسخ دهد. اعتراف و ستم‌نیست و اعتراف باپتیست (تعمیدی) لندن ۱۶۸۹، عمل تولد تازه توسط روح را اینطور توصیف می‌کند: "سبک کردن ذهن از نظر روحانی و برای نجات، تا امور خدا درک شود، قلب سنگی برداشته شود و به جای آن یک قلب گوشتی قرار گیرد؛ تازه کردن اراده،... و بطور مؤثر نزدیک کردن [اشخاص] به عیسی مسیح: سپس درحالی‌که آزادانه قدم برمی‌دارند، با فیض او مشتاق می‌شوند."^۱

کلمهٔ تولد تازه برگرفته از فعل لاتین است که به معنای خلقت دوباره می‌باشد.^۲ نویسندگان عهدجدید از عبارات و اصطلاحات گوناگونی برای توصیف این اصل استفاده می‌کنند. عیسی در انجیل یوحنا، تولد دوباره را به عنوان از نو زاده شدن یا از بالا زاده شدن، توصیف می‌کند.^۳ پطرس رسول در اولین رسالهٔ خود از فعل یونانی مفرد استفاده می‌کند که به معنای تولد تازه یا از نو متولد شدن است.^۴ پولس رسول اصل تولد تازه را به عنوان زنده شدن و از مردگان برخاستن برای گام برداشتن در زندگی نوین توصیف می‌کند.^۵ این عمل بنیادین و فراگیر روح است که او می‌گوید هر کسی در مسیح باید خلقت تازه یا موجود تازه ای شود.^۶

در این متن حزقیال، همه این حقایق را به شکل قدرتمند و زیبایی می بینیم. بر اساس انبیای قدیم، تعلیم تولد تازه فراتر از یک اصلاح سطحی یا تغییر در رفتار به خاطر منضبط ساختن اراده است. این شامل تغییر در ماهیت و وجود است.^۷ ماهیت شخص از بین رفته و از نو خلق می شود. قلب سنگی که نمی تواند به محرک الهی پاسخ دهد، به قلب گوشتی تبدیل می شود که می تواند پاسخ بدهد.

برای به تصویر کشیدن آن، فرض کنید که در کنار یک مجسمه سنگی که کاملاً به شباهت انسان ساخته شده، ایستاده ایم. این کاملاً شبیه به یک موجود صاحب عقل و اراده است. اما از سنگ ساخته شده و بیجان است. می توانیم به آن ضربه بزنیم، هل بدهیم و حتی آتش بزنیم، اما هیچ پاسخی نخواهد داد. این یک سنگ بیجان است و نمی تواند به هر نوع محرکی پاسخ دهد. اما اگر قدرت تغییر دادن این سنگ به موجود زنده را داشته باشیم، نتیجه همه این هل دادن‌ها و ضربه زدن‌ها متفاوت خواهد بود. موجود زنده و سالم از حساسیت زیاد و توانایی حس کردن و واکنش نشان دادن برخوردار است. موجود سالم، وزش کوچکترین نسیم را بر پوستش احساس می کند و حتی کوچکترین لمس انگشت را متوجه می شود. این موجود قدرت دارد که مستقیماً در برابر محرک‌ها واکنش نشان دهد.

به همین ترتیب، شخص گناهکار از نظر روحانی مُرده و نمی تواند به محرک الهی پاسخ دهد. این عدم توانایی، گناه او را تبرئه نمی کند یا از مسئولیت او در برابر خدا نمی کاهد، چون ناتوانی او به خاطر عمل خودش است. شخص گناهکار نمی تواند مستقیماً در برابر خدا واکنش نشان دهد، چون نمی خواهد. اگرچه او ظرفیت لازم برای شناخت خدا و درک اراده مکشوف شده اش را دارد، اما حقایق را سرکوب می کند.^۸ عشق او به بیعدالتی و اشتیاقش برای خودمختاری باعث می شود که دشمن خدا شود، طوریکه نمی تواند به خدا اعتراف کند یا از شریعتش اطاعت کند.

این حقیقت سخت درباره انسان، به بهترین شکل در رابطه بین پاتریارک یوسف و برادرانش نمایان شده است.

کتاب مقدس می گوید که برادران یوسف "نمی توانستند" با او به سلامتی سخن گویند، چون "از او نفرت داشتند" (پیدایش ۳۷ : ۴). در اینجا بوضوح اصل ناتوانی اخلاقی را می بینیم. برادران یوسف

ظرفیت لازم برای ارتباط با او و بیان کلمات محبت آمیز را داشتند. اما به خاطر نفرتشان نسبت به او نمی توانستند این کار را انجام دهند. آنها نمی توانستند، چون نمی خواستند و نمی خواستند، چون نفرت داشتند.

این حقیقت از طریق زندگی یک زندانی سیاسی که به خاطر دشمنی با تخت سلطنت زندانی شده نمایان می شود. تصور کنید که اگر این شخص حق سلطنت مطلق پادشاه را تصدیق کند، به خاطر رحمت کامل پادشاه، درهای سلول باز شده و این یاغی کاملاً بخشیده شود. اما این شخص یاغی به خاطر نفرت محض، در را به شدت ببندد و بگوید که ترجیح می دهد در جهنم پیوسد اما در برابر پادشاه زانو نزند. او توانایی شنیدن درباره فرصت بخشش را داشت و آنرا درک کرد. در باز شد و راه مهیا شد. اما این زندانی نتوانست خارج شود، چون نمی خواست، و او نمی خواست، چون از پادشاه متنفر بود.

این موقعیت شخص تولد تازه نیافته در برابر خداست. او نمی تواند به نزد خدا بیاید، چون نمی خواهد به نزد خدا بیاید، و نمی تواند بیاید چون عاشق بیعدالتی است و از خدای قدوس و حاکم مطلق متنفر است. بنابراین، نفرتش را می توان با سنگ مقایسه کرد. او بدون عمل ماوراء الطبیعه روح، نسبت به دعوت انجیل، بیجان و بیعلاقه است.

بعضیها می گویند که اگر ما می توانستیم تصویر واضحتری از عیسی ارائه بدهیم، دنیا تبدیل می شد. اما چنین تفکری نشاندهنده درک سطحی از عمق فساد اخلاقی بشریت، نابینایی روحانی و دشمنی نسبت به خداست. تصور کنید که ما می توانستیم پرده ها را کنار بزنیم و عیسی ناصری را به یک سالنی که پر از اشخاص غیرایماندار است، نشان بدهیم. آنها چه واکنشی نشان می دادند؟

اولاً ما با مشکل نابینایی روحانی آنها مواجه می شدیم. بر اساس کتاب مقدس، آنها به شخصیت منحصر به فرد مسیح پی نمی بردند یا به ارزش تعالیمش احترام نمی گذاشتند. او شکل و شمایل یا ظاهر باشکوهی نداشت که انسان نفسانی بر او بنگرد یا مشتاق او شود.^۹ کتاب مقدس می گوید که تعالیم او برای چنین اشخاصی غیر قابل پذیرش خواهد بود، چون حقایقش برای آنها قابل تشخیص نیست و آنرا حماقت می دانند.^{۱۰} اما آنها قربانی جهالت خود نیستند، بلکه باعث این جهالتند: ادعای حکمت می کنند، اما احمق گردیده اند.^{۱۱}

دوماً، اگر نابینایی روحانی این غیریامانداران از بین می رفت و آنها می توانستند مسیح را ببینند و تعالیم او را با وضوح بیشتری تشخیص دهند، ما همچنان با یک مشکل دشوارتری مواجه می شدیم: فساد اخلاقی قلبشان و دشمنی آنها با عدالت. کتاب مقدس تعلیم می دهد که انسانها اساساً فاسدند. آنها از خدا متنفرند و شریعت عادلانه او را خوار می شمارند. بنابراین، این افراد هرچه بیشتر به ماهیت واقعی مسیح پی ببرند و تعالیمش را درک کنند، بیشتر از او متنفر خواهند شد. مکاشفه بیشتر درباره مسیح کاملاً عادل، انسان ناعادل را به سوی او سوق نمی دهد، بلکه از او دور می کند. عیسی فرمود: "و محکومیت در این است که نور به جهان آمد، اما مردمان تاریکی را بیش از نور دوست داشتند، چرا که اعمالشان بد است. زیرا هر آن که بدی را به جا می آورد از نور نفرت دارد و نزد نور نمی آید، مبدا کارهایش آشکار شده، رسوا گردد." (یوحنا ۳: ۱۹ - ۲۰).

برای اینکه یک غیریاماندار به نزد مسیح آید، نه تنها باید دید روحانی بیابد، بلکه ماهیتش نیز باید تغییر کند. او باید به یک خلقت تازه تبدیل شود که دارای علایق جدید می باشد. فقط در اینصورت مسیح را به شکل واقعی دیده و آنچه را که می بیند، دوست خواهد داشت.

عظمت تغییری که باید قبل از آمدن شخص به سوی مسیح ایجاد شود، به زور یا اراده او نیست. بلکه نیازمند عمل خلقت تازه و ماوراء الطبیعه روح القدس در تولد تازه است. تصور کنید که یک گرگ تنها به گله گوسفند حمله کند. شبانان با هم جمع شده و این حیوان را می گیرند. اکنون سه راه حل طولانی مدت برای این مشکل وجود دارد. اولاً، شبانان می توانند این گرگ را بکشند و به حملاتش پایان دهند. اگرچه شبانان و گوسفندان از این عمل بهره می برند، اما سود کمی برای این گرگ خواهد داشت. این نشاندهنده کسی است که تحت داوری خداست. دوماً، شبانان می توانند این گرگ را در قفس بگذارند و تا آخر عمر تحت مراقبت قرار دهند. رفتار این حیوان تغییر می کند، اما فقط به خاطر اینکه در قفس است. او همچنان یک قاتل می ماند و با بدبختی به عقب و جلو می رود. او نمی تواند ماهیتش را انکار کند یا از آن رهایی یابد. بلکه مشتاق است که بگشود و بخورد. اگر تحت مراقبت نباشد، از قفس فرار کرده و تا حد ممکن قتل و کشتار می کند. این نشاندهنده شخص غیریاماندار است که تحت اسارت مذهب می باشد. وقتی این گرگ در قفس است، به نفع شبانان و گوسفندان است اما این گرگ با نگاه هوس انگیز به گوسفندان نگاه می کند. راه حل سوم فوق از ظرفیت و قدرت شبانان است. باید ماهیت این حیوان از گرگ درنده به یک گوسفند رام

تبدیل شود. تغییر ماهیت این گرگ، علایقش را نسبت به شبانان و گوسفندان تغییر می دهد. او از شبان پیروی کرده و در هماهنگی با گوسفندان زندگی خواهد کرد. این نشاندهنده انسانی است که با قدرت روح القدس، تولد تازه یافته است. چیزی که برای انسان غیرممکن است، برای خدا ممکن است.^{۱۲}

چارلز اسپرجن از این تصویر برای نشان دادن ماهیت حقیقی شخص غیرایماندار و قدرت تولد تازه استفاده کرد. تصور کنید که دو اتاق غذاخوری برای یک خوک فراهم کنیم. در یک طرف اتاق، یک میز با بهترین غذاهای ممکن را قرار دهیم. در طرف دیگر، روی زمین طشتک لجن قرار دهیم. سپس این خوک را آزاد کنیم تا آنچه را که می خواهد، انتخاب کند. با وجود حیرت آدمهای شهری - اما نه کشاورزانی که خوکها را می شناسند - این اسطوره مستقیماً به طرف لجن می رود، بدون اینکه به غذای فراوان در طرف دیگر توجه کند. سرش را در طشتک فرو می کند و به طور پیوسته و تا وقتی که سیر شود، از آن می خورد. به خاطر آشغالهایی که بلعیده، دچار درد و ناراحتی نمی شود و به خاطر رفتارش در برابر دیگران احساس شرمندگی نمی کند. در حقیقت، کاملاً مطابق طبیعت و ماهیتش عمل کرده است. دقیقاً کاری را انجام داده که یک خوک باید انجام دهد و همیشه این کار را انجام می دهد.

اما برای ادامه بحث، فرض کنید که ما قدرت تغییر ماهیت این خوک را داشته و آنرا به انسان تبدیل کنیم. نتیجه این تغییر ماوراء الطبیعه و تغییر ماهیت او چه خواهد بود؟ اولاً، اکنون چیزی که انسان می خواهد، او را تحریک خواهد کرد. بوی نفرت انگیزی را که قبلاً متوجه آن نمی شد، اکنون به شدت احساس می کند. دوماً، سرش را از طشتک خارج کرده و این کثافتاتی را که قبلاً مشتاق آن بود، قی می کند. بعضی غذاها برای خوکها دلپذیر است ولی معده انسان نمی تواند آنرا تحمل کند. سوماً، او متوجه می شود که دیگران به رفتارش پی برده اند. او بسیار شرمنده می شود و بسیار عذرخواهی می کند. چهارماً، او هرگز روز تبدیل خود یا روزی را که دیگر شکل این طشتک یا بوی لجن، او را تحریک نمی کرد، فراموش نخواهد کرد.

اگرچه شاید این اندیشه خوشایندی نباشد، اما این تصویر تبدیل انسانهایی است که واقعاً به مسیح ایمان آورده اند. کتاب مقدس شهادت می دهد که همه ما در گناه آبستن شدیم و قبل از ایمان، شرارت برای ما مثل آب خوردن بود.^{۱۳} اگرچه خدا سفره اش را در برابر ما گسترد و ما را دعوت کرد که

بچشیم و ببینیم که خداوند نیکوست، اما ما به دعوت او اهمیت ندادیم.^{۱۴} او تمامی روز دستانش را به سوی قومی گردنکش دراز کرد، قومی که طشتک این دنیای سقوط کرده را بر میز خداوند ترجیح دادند.^{۱۵} ما مانند خوکی که به سوی گل و لجن می دود، به سوی کثافت اخلاقی می دویدیم. به این ترتیب، مطابق هویتمان رفتار می کردیم: کاملاً فاسد و از نظر اخلاقی تباه شده بودیم. قلبهای سنگی داشتیم و در گناهان خود مُرده بودیم. طبق جریان این دنیای سقوط کرده رفتار می کردیم، حتی مطابق اراده دشمن بزرگ خدا. تحت هدایت شهوات ماهیت سقوط کرده خود بودیم، در خواسته های جسم زیاده روی می کردیم و بنا به طبیعتمان، فرزندان غضب بودیم.^{۱۶}

اما وقتی امید به هر نوع بهبودی از بین رفت، خدا مداخله کرد و ما را در مسیح برخیزانید تا در تازگی حیات گام برداریم.^{۱۷} او قلب سنگی بی توجه ما را برداشت و قلبی گوشتی و زنده داد. او ماهیت ما را تبدیل کرد، پس علایق و اراده ما را نیز تبدیل کرد. او ما را از نو به شباهت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفرید و بنابراین ذائقه ما تغییر یافته و گرسنه و تشنه عدالت شدیم.^{۱۸}

در نتیجه اکنون از گناهی که قبلاً دوست داشتیم، متنفر شده و عدالتی را که از آن متنفر بودیم، دوست داریم. اکنون از نافرمانیمان که به آن می بالیدیم، شرمساریم و به خدایی که از او شرمسار بودیم، فخر می کنیم.^{۱۹} اگرچه در برابر خواسته های نفسانی و وسوسه های ناپاکی که پشت سر گذاشتیم، مصون نیستیم، ولی اکنون از نادرستی آنها آگاهیم. اگر فریب خورده و دوباره به سوی آنها برویم، ناپاکی آنها را استشمام کرده و فسادشان را می چشیم. بنابراین نمی توانیم به مدت طولانی تحملشان کنیم. ماهیت ما باعث می شود که با تهوع از آنها رویگردان شده و با شرمساری توبه کنیم. ما خلقتی تازه با علایق تازه هستیم که ما را به سوی خدا بازمی گرداند.

در نتیجه، این حقایق، چند سؤال شخصی را در دو مقوله متفاوت برای ما ایجاد می کنند. اولاً، آیا ما صرفاً تصمیم گرفته ایم که به مسیح ایمان آوریم یا خلقت تازه هستیم؟ آیا بسادگی به اصطلاح مسیحیت یا مؤسسه مسیحیت پیوسته ایم، یا قلبهایمان تبدیل شده است؟ آیا نشانه ای برای اثبات فخرمان به نجات وجود دارد؟ آیا علایق ما تبدیل شده است؟ آیا به شخصیت و اراده خدا بیشتر علاقمند شده ایم؟ خوب است که هشدارهای دوقلوی پولس رسول را به یاد داشته باشیم: "زیرا نه ختنه چیزی است و نه ختنه ناشدگی؛ آنچه اهمیت دارد خلقت جدید است." (غلاطیان ۶: ۱۵). پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقتی تازه است.^{۲۰}

دوماً آیا موعظه ما برای دنیای غیرایماندار یا اسلوب شناسی ما درباره بشارت، منطبق با دانش ما درباره ماهیت ماوراء الطبیعه ایمان است؟ اگر نجات صرفاً وابسته به دستکاری اراده یا احساسات باشد، پس راههای بیشماری می تواند منجر به تصمیم گیری درست او شود.

اما اگر ایمان آوردنِ شخص نیازمند عمل ماوراء الطبیعه روح برابر با آفرینش جهان و رستخیز مسیح از مردگان باشد، پس می دانیم که همه ملزم شدن، اجبارها و دستکاریهای دنیا برای پایان بخشیدن به این خواسته ها کافی نیست. ما باید اسلحه فصاحت، مباحثات هوشمندانه و دعوتیهای دستکاری شده را کنار بگذاریم.^{۲۱} باید انسانها را به عنوان استخوانهای خشک و کسانی ببینیم که بدون عمل مستقیم و شخصی خدا قادر به زندگی نیستند. در همه کارهای خود باید فقط تسلیم قدرت خدا شویم.^{۲۲} باید کل خدمات ما بر اساس این حقیقت کتاب مقدس باشد که انجیل، قدرت خدا برای نجات است و باید آنرا با اعتماد، وضوح و شجاعت زیاد موعظه کنیم.^{۲۳}

هر زمانی که به مردم این دنیا موعظه می کنیم، باید خود را مانند حزقیال ببینیم که در وادی استخوانهای خشک راه می رفت.^{۲۴} اگر از ما بپرسند: "آیا این استخوانها می توانند زنده شوند؟" فقط باید تسلیم حاکمیت مطلق و قوت خدا شویم. قدرتی که برای رستخیز لازم است، فراتر از قدرت انسانی است و تحت تأثیر اراده انسان نیست. باد به هر کجا که بخواهد می وزد و ما صدای آنرا می شنویم، اما فقط خدا می داند که از کجا می آید یا به کجا می رود.^{۲۵} به هر حال، باید با ایمان بایستیم و بر این استخوانهای خشک نبوت کرده و به آنها بگوییم: "ای استخوانهای خشک، کلام خداوند را بشنوید."^{۲۶} باید در دعا به سوی بادهای فریاد برآوریم که او بیاید و بر این مردگان بدمد تا زنده شوند. اگرچه باید از هدایایی که به ما بخشیده استفاده کنیم، اما باید مراقب باشیم که خود را از همه سلاحهای جسمانی خلع کنیم. باید خود را به موعظه انجیل محدود کنیم، چون این قدرت خدا برای نجات است و وسیله ای که بوسیله آن روح خدا، مردگان را برمی خیزاند و گناهکار را تبدیل می کند.^{۲۷}

فصل دهم

روح مؤثر

روح خود را در اندرونتان خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید، و شما قوانین مرا نگاه خواهید داشت و آنها را به جا خواهید آورد. شما در سرزمینی که من به پدرانانتان بخشیدم، ساکن خواهید شد؛ شما قوم من خواهید بود و من خدای شما.

- حزقیال ۳۶ : ۲۷ - ۲۸

بعد از توجه به عمل تولد تازه در قلب انسان، توجه خود را به سوی سکونت روح القدس در ایماندار و نتایج آن جلب می کنیم. دوباره، درحالیکه حزقیال ۳۶ : ۲۷ - ۲۸ را می خوانیم، با قطعیت کامل سخنگو مواجه می شویم. کلام او، هوای حاکمیت مطلق و قدرت را تراوش می کند. او برای رهایی کامل قومش نقشه ای دارد و برای جلال خود و خیریت آنها، آنها را به انجام می رساند. او قومی را فرامی خواند، ماهیت شان را تغییر می دهد و با روحش در آنها ساکن می شود. در عوض، آنها قوم او خواهند بود و او خدای آنها خواهد بود. آنها طبق قانون او رفتار کرده و مراقب خواهند بود که اوامرش را اجرا کنند. آنها میراثی را خواهند یافت که او پیش از پیدایش جهان برای آنها فراهم کرده بود.^۱ پولس رسول به کلیسای افسس می نویسد: "ما نیز در وی میراث او گشتیم، زیرا بنا بر قصد او که همه چیز را مطابق رأی اراده خود انجام می دهد، از پیش تعیین شده بودیم." (افسسیان ۱ : ۱۱)

راز و عظمت مشیت الهی، کاوش ناپذیر است. مطالعه ابدی نیز همه حقایق آنرا آشکار نخواهد کرد. اگر دنیا با بزرگترین مباحثات درباره این موضوع لبریز می شد، همچنان چیزهای بیشتری برای کشف باقی می ماند. اما چیزی که اکنون می دانیم، این است که خدا قومش را به سوی مقصد معین هدایت می کند و حتی یکی از این کوچکان را نیز از دست نخواهد داد. او که کار نیکو را در آنها آغاز کرده، آنها را به انجام خواهد رسانید.^۲

هریک از آنها آزادانه با پیروی از خواسته های قلب احیا شده خود خواهند آمد، بدون اجبار الهی یا کمترین تجاوز به اراده شان. او با تازه ساختن آنها، مطیع شان می سازد. با تغییر قلب شان، رفتارشان را تغییر خواهد داد. "پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقتی تازه است." (دوم قرنتیان ۵: ۱۷). "و که چه ژرف است دولت و حکمت و علم خدا؛ تقدیرهای او کاوش ناپذیر است و راههایش درک ناشدنی!" (رومیان ۱۱: ۳۳).

روحی که ساکن است

در فصل قبل آموختیم که خدا وعده داد که بوسیله عمل ماوراء الطبیعه تولد تازه روح القدس، قوم جدیدی برای خود بسازد. او قلب شان را که از نظر روحانی مُرده و اساساً تباه شده، قلبی که نسبت به خدا دشمنی ورزیده و برخلاف اراده او بود، برداشته و به جای آن قلبی تازه و زنده می گذارد، قلبی که به شباهت خدا خلق شده است.^۳ این قلب تازه نسبت به خدا زنده خواهد بود، به طور مثبت به محرک الهی پاسخ داده و یک "روح جدید" یا تمایل درونی نسبت به خدا خواهد داشت که باعث می شود که به خدا احترام گذاشته و از شریعت اش لذت ببرد.

ما در این متن می بینیم که خدا در هنگام ایمان آوردن، نه تنها ماهیت و روح ما یا تمایل ما را نسبت به خود تبدیل می کند، بلکه با روح خود در ما ساکن می شود. او این کار را می کند تا کاری را که آغاز کرده تضمین و تکمیل کند: "روح خود را در اندرونتان خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید". بر اساس این حقیقت و حقایقی که در فصل قبلی مورد بحث قرار دادیم، می توانیم این فهرست را برای توصیف عمل باشکوه خدا در هنگام ایمان آوردن در زندگی ایمانداران تنظیم کنیم.

- دلی تازه به شما خواهم بخشید- خدا قلب ایماندار را احیا می کند و ماهیتش را تغییر می دهد؛ او خلقت تازه می شود.^۴ این بدون استثناء، واقعیت زندگی هر مسیحی است.
- روحی تازه در اندرونتان خواهم نهاد- این نتیجه تولد تازه است. یک موجود تازه که از نو به شباهت خدا آفریده شده، روح یا تمایل درونی جدیدی نسبت به خدا دارد. او صاحبِ علایق جدیدی است که از خدا و شریعتش لذت می برد.^۵

• روح خود را در اندرونتان خواهم نهاد- خدا از طریق روح القدس در ایماندار ساکن می شود تا او را هدایت کند، برانگیزد و قدرت ببخشد تا بر اساس قوانین او گام بردارند.^۶

این سه بیانیه ساده، حکمت و قدرت خدا را در نجات ما آشکار می کنند. حتی کمترین تعمق و درک آنها باید اعتماد و خوشی زیادی در ما ایجاد کند. ما در خطاها و گناهان مُرده بودیم، از خدا متنفر بودیم، حقیقت را سرکوب می کردیم و دشمنِ عدالت بودیم.^۷ برای مصالحه با خدا یا آزاد ساختن خود از قدرت گناه، قدرت نداشته و ناتوان بودیم.^۸ در این دنیا، بدون امید و بدون خدا بودیم.^۹ اما آنچه برای انسان غیرممکن است، برای خدا ممکن است.^{۱۰} خدا برای جلال نام خود و خیریت قومش، نجات ما را طراحی و مقرر کرد. این پیش از آفرینش جهان در نظرش بود و در زمان ما از طریق جسم پوشیدن پسرش و فرستادن روح القدس به حقیقت پیوست. او از طریق مرگ خون آلود مسیح، راهی برای مصالحه با قومش فراهم کرد. از طریق عمل تولد تازه روح، قلب شان را تبدیل کرد و در نتیجه علایق شان را تبدیل کرد. با روحش در آنها ساکن است و آنها را برانگیخته و قدرت می بخشد تا از او اطاعت کنند. همه این کارها را برای ستایش جلال فیض خود انجام می دهد تا مایه شهرت و شادی و ستایش و حرمت او در برابر تمامی قومهای روی زمین شود که آنها درباره تمامی نیکوییهای که خدا برایشان انجام می دهد، خواهند شنید.^{۱۱}

این عمل درونی خدا برای قومش، همزمان در کتاب مزامیر دیده می شود، جاییکه داوود فریاد برمی آورد:

خدایا، دلی طاهر در من بیافرین،

و روحی استوار در من تازه بساز.

مرا از حضور خود به دور مِیْفکن،

و روح قدوس خود را از من مگیر.

شادی نجات خود را به من بازده،

و به روحی راغب حمایتم فرما. (۵۱ : ۱۰ - ۱۲)

در این متن، داوود گناه بزرگی بر علیه خدا مرتکب شده و توبه می کند. او در طلب احیا و ترمیم، به دو نیاز بزرگ خود پی می برد. اول، داوود از خدا می خواهد که روحی استوار در او تازه بسازد، یک تمایل درونی که در ایمان به خدا استوار است و می تواند با وسوسه ای که دوباره به او حمله می کند، مقابله کند. دوم، او می خواهد که روح القدس به سکونت خود در او ادامه دهد و روحش را در این تازگی تقویت کند تا او در ناطاعتی خودسرانه سقوط نکند.

حقیقتی که باید از این مطلب بیاموزیم، این است که برای اجرای عمل نجات در زندگی شخص مسیحی، دو چیز لازم است: تولد تازه^{۱۲} اولیه در قلب و حفظ و نگهداری دائمی آن. در هنگام ایمان آوردن، قلب جدیدی به شخص داده می شود که نتیجه آن یک روح تازه یا تمایل درونی نسبت به خداست. اما عمل پیوسته روح خدا که در شخص ساکن می شود، باید دائماً او را تقویت و حمایت کرده و قدرت ببخشد. این نیاز بزرگ و پیوسته ایماندار است و از هر لحاظ با حکمت، قدرت و فیض خدا برآورده شده است. او نه تنها بوسیله عمل روح القدس در تولد تازه، روح درست را در ما خلق می کند، بلکه با روحش در ما ساکن می شود تا تضمین کند که این کار ادامه یافته و تا روز آخر پیش می رود.

اعمال تکمیلی خدا در خلقت و مشیت الهی، تصویر مفیدی از این حقیقت است. خدا نه تنها جهان را خلق کرده، بلکه باید به تقویت و نگهداری آن ادامه دهد.^{۱۳} نه تنها تمام حیات از او سرچشمه می گیرد، بلکه باید به طور پیوسته به همه چیز حیات ببخشد.^{۱۴} اگر خدا روحش را بردارد، جسم هلاک شده و آدمها به خاک باز می گردند.^{۱۵} به همین شکل، خدا نباید فقط به ما تولد تازه ببخشد و ما را خلقتی تازه بسازد، بلکه باید این خلقت تازه ای را که ساخته، تقویت کند. خدا نباید فقط روح جدیدی در ما قرار دهد، بلکه باید روح جدیدی را که از طریق روح القدس در ما ساکن ساخته، تقویت و نگهداری کند. به بیان ساده تر، خدا نباید فقط شخص را نجات دهد، بلکه باید او را در این نجات تقویت و نگهداری کند.

هدف از اشاره به این حقیقت، این است که قدرت خدا را در نجات، بزرگ کرده و نشان بدهیم که مسیحی واقعی در تقدیس رشد کرده و میوه به بار می آورد. اما در این حقیقت، یک کاربرد فوق العاده و ضروری برای زندگی مسیحی وجود دارد: ایماندار کاملاً به عمل حیات بخش روح القدس وابسته است. در جماعت انجیلی، ارتداد خطرناک زیادی در رابطه با روح القدس وجود دارد که

باعث می شود بسیاری از مسیحیان خالص از توجه صحیح به نقش او در زندگی مسیحی رویگردان شوند. اما باید به یاد داشته باشیم که شخص و خدمت روح القدس، لازم و حتمی است. غیرممکن است که بدون او یک زندگی مسیحی داشته باشیم.

ایماندار برای ادامه رشد و ثمردهی خود باید این حقیقت را بداند و یک زندگی کاملاً وابسته به شخصیت، حکمت و قدرت او داشته باشد. ما نیز مانند غلاطیان باید به یاد داشته باشیم که زندگی مسیحی که بوسیله روح آغاز شده، نمی تواند با جسم تکمیل شود.^{۱۵} چون عادل شمردگی از ایمان به ایمان است، پس تقدیس با شخص و عمل روح القدس آغاز شده و به پایان می رسد.^{۱۶}

نتایج متقابل

مانند تمام وعده ها و اعمال خدا در زندگی ایماندار، نتایج متقابلی وجود دارد. خدا از طریق حزقیال نبی وعده می دهد که روحش را در ما قرار دهد. سپس با اعتماد زیاد به قدرت خود وعده می دهد که نتیجه سکونت این روح، حیات تازه ای است که با اطاعت از اراده خدا شناخته می شود: "روح خود را در اندرونتان خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید [باعث خواهم شد که با فرایض من سلوک کنید]، و شما قوانین مرا نگاه خواهید داشت و آنها را به جا خواهید آورد." (حزقیال ۳۶ : ۲۷)

کلمه باعث، از یک فعل عبری ترجمه شده که نشاندهنده باعث شدن است که می توان "وادار ساختن" یا "حرکت دادن" ترجمه کرد.^{۱۷} مفهومی که حزقیال بیان می کند، این است که از طریق سکونت روح، خدا باعث می شود که قومش مطابق قوانین او رفتار کنند و در رعایت فرایض او مراقب باشند. اگرچه داوود از فعل عبری متفاوتی در مزامیر ۱۱۹ : ۳۵ استفاده می کند، اما مفهوم یکسانی را بیان می کند: "مرا در طریق فرمانهای خود هدایت فرما، زیرا رغبت من در آنهاست."

اینکه خدا باعث می شود یا کاری می کند که فرزندان مطابق فرامین او گام بردارند، یک حقیقت انکارناپذیر در کتاب مقدس است و نیازی به دفاع ندارد. اما نحوه انجام این کار، نیازمند توضیح بیشتر است. ما از ابتدا باید صریحاً تأیید کنیم که خدا به اراده قومش بی حرمتی نمی کند یا به اجبار آنها را به اطاعت و انمی دارد. او آنها را برخلاف اراده یا علایق شان تسلیم نمی کند. بلکه در هنگام ایمان آوردن، قلب ایماندار را احیا کرده و علایقش را تبدیل می کند. بنابراین، او به موجودی

جدید با ماهیت جدیدی تبدیل می شود که دیگر خواهان چیزهای برخلاف اراده خدا نیست، بلکه خوشی او در شریعت خداوند است.^{۱۸} همزمان، خدا روح القدس را در ایماندار ساکن می سازد، روحی که به تعلیم، هدایت، احیا و قدرت بخشیدن به او ادامه می دهد تا او در سراسر سفر زمینی خود، در اطاعت از اراده خدا گام بردارد. شخص ایماندار همچنان با وسوسه های بیشمار ضرب خورده و با گناه بسیاری به درد می آید؛ او همیشه نیازمند فیض خواهد بود. اما علایق الهی و قدرت بخشی روح، نشانه زندگی ایماندار حقیقی بوده و به او قدرت می بخشد که در اطاعت منظم یا دائمی از خدا زندگی کند. اگرچه خدا برای اطاعت قومش اقدام می کند، اما او قومش را با کتک و داد و فریاد، تسلیم نمی کند؛ بلکه آنها مانند گوسفندی که از شبانش پیروی می کند، از او پیروی خواهند کرد. چنانکه عیسی به یهودیان غیرایماندار اعلام کرد: "گوسفندان من به صدای من گوش فرا می دهند؛ من آنها را می شناسم و آنها از پی من می آیند." (یوحنا ۱۰ : ۲۷)

چهار صحنه متداول

برای نشان دادن این حقایق و کاربردهای، به چهار صحنه ای که به طور متداول در جماعت انجیلی مدرن اتفاق می افتد، نگاهی می اندازیم. سه مورد اول، شامل اشخاصی است که خود را مسیحی می دانند اما تجربه شان به تبدیلی که در این متن بیان شده، هیچ شباهت ندارد. چهارمین صحنه شامل شخصی است که تولد تازه یافته و میوه آن را نشان می دهد.

مورد اول، کسی است که تصمیم گرفته مسیح را بپذیرد ولی علاقه کمی به امور مربوط به خدا دارد و هیچ میوه آشکاری به غیر از اعتراف ایمانش دیده نمی شود. کلیسا برای رسیدگی به بیعلاقگی او نسبت به ایمان جدید و عدم تعهدش، یک نفر را مقرر می کند تا نسبت به او پاسخگو باشد و او را در برنامه های دنباله دار نامنویسی کند. شخص مسیحی وقف شده که این تکلیف به او واگذار شده، بسیار درستکار است، اما به پیشرفت کمی دست می یابد. بعد از چند ملاقات و چند تماس تلفنی، می تواند شخص نوایمان را به جلسه یکشنبه صبحها ببرد. بعد از چند ماه پیگیری پیوسته، شخص نوایمان تعمید یافته و پیرویش اعلام می شود. اما شخص نوایمان بدون ترغیب دائمی، دچار بی تفاوتی شده و نهایتاً ناپدید می شود. او مانند یوآش پادشاه است که در دوران یهویداع کاهن، کاری را انجام داد که در نظر خداوند راست بود، اما به محض اینکه یهویداع مُرد، خداوند را فراموش کرد.^{۱۹} او نشانه کمی از تولد تازه، قلب تازه یا علایق تازه نشان می دهد. ترغیب دائمی یک نفر

دیگر، او را به حرکت واداشت، اما در اراده خود، مانند گوسفندی که صدای شبانش را می شنود و اطاعت می کند، پیروی نکرد.

مورد دوم، کسی است که موقتاً در جلسه کلیسایی که معروف است به پرستش سرگرم کننده، جدیدترین سیستم رسانه ای و موعظات کوتاهی با تأکید بر قواعد زندگی در دنیای واقعی، شرکت می کند. این شخص از جلسات لذت می برد، روابط جالبی با دیگران برقرار می کند و حس تعلّق می یابد. نیازهایش به گونه ای که قبلاً برآورده نشده بود، رفع می شود و زندگیش هدف می یابد. اما در این محیط، او به ندرت با انجیل و دعوت اساسی مسیح برای شاگردی پُر بها رویارو می شود.

در عوض، او شور و اشتیاق کمی برای شناخت خدا یا کاربرد کتاب مقدس در زندگی روزانه اش دارد. بین اهداف، تفکرات و اعمال او با فرهنگ دنیوی اطرافش، تفاوت اندکی وجود دارد. پس آیا او به سوی مسیح آمده یا به سوی گروه اجتماعی که ارزش او را تأیید کرده و نیازهایش را برآورده می کند؟ آیا علایقش تبدیل شده تا به ارزش مسیح بیش از هر چیزی احترام بگذارد یا صرفاً مکان و اشخاصی را یافته که به زندگی کنونی او کمک کنند؟

مورد سوم، کسی است که قبلاً به مسیح اعتراف کرده اما چند سالی در مشارکت کلیسایی شرکت نکرده است. کشیش جدید به ملاقات او می رود و او را صمیمی و در حالت دفاعی می یابد. در طول گفتگویشان، کشیش، او را با دنیاپرستی، زندگی بی ثمر و نادیده گرفتن کلیسا روبرو می کند. او در واکنش به چیزی که بر علیه اش بیان شده، موافقت می کند. او می پذیرد که باید همه گناهانش را بدون توجه به خوشی حاصل از آنها تسلیم کند، خود را منضبط کند تا از گناهی که او را جذب می کند، رویگردان شده و فقط عمل درست را انجام دهد. ظاهراً شاید خدا کاری در قلبش انجام داده، اما بررسی دقیقتر نشان می دهد که قلب و علایق او به همان شکل باقیمانده است. در حقیقت، کلمات خودش او را متهم می کنند. او بسادگی تصمیم گرفته که از همه چیزهای شیرانه ای که هنوز عاشق آنهاست، رویگردان شود و کارهای عادلانه ای را که هنوز از آنها متنفر است، انجام دهد تا خود را از داوری نجات دهد و جایگاهش را در آسمان تضمین کند!^{۲۰} اما در حقیقت، او فرزند حقیقی خدا نیست. اگرچه شخص مسیحی با وسوسه و خواسته نفس که او را به مبارزه می طلبد، در کشمکش خواهد بود، اما تبدیل قابل توجهی را در خواسته هایش نشان خواهد داد که در سراسر

زندگیش به رشد خود ادامه خواهند داد. او صرفاً به خاطر اینکه رویگرداندن از گناه یک کار درست است، از گناه رویگردان نمی شود، و نیکویی را به خاطر نیکویی انجام نمی دهد. بلکه حقیقتاً از گناهی که خدا از آن متنفر است، متنفر می شود و عاشق عدالتی می شود که خدا عاشق آن است. او به خاطر وظیفه این کار را انجام نمی دهد، بلکه با علایق الهی خود که از قلب احیا شده جاری می شود، این کار را انجام می دهد.

مورد چهارم، کسی است که انجیل را می شنود و ایمانش را به مسیح اعتراف می کند. او مطمئن نیست که چه اتفاقی رخ داده یا چگونه آنرا توضیح دهد. بلکه فقط می داند که یک اتفاق بسیار متفاوت افتاده- اینکه او متفاوت شده است. او زندگی گذشته را با نور جدیدی می بیند. چیزهای که قبلاً از آنها لذت می برد- و حتی به آنها فخر می کرد- اشتباه و شرم آور به نظر می رسند. او به مسیح علاقمند می شود و می خواهد بیشتر درباره او و اراده اش بداند. ظاهراً با دوستان قدیمی خود بیگانه شده و همنشینی بهتری را در میان مقدّسین می یابد. در حالیکه ادامه می دهد، به سوی بلوغ رشد می کند، اما با چالشها و شکستهای مکرّری مواجه می شود. از اراده خدا لذت می برد، اما درمی یابد که در برابر وسوسه مصون نیست. برعلیه دنیای بیرون و نفس درونش می جنگد. در فیض خدا شادی می کند، فیضی که به او توانایی می بخشد که بر شکستهایش غلبه کرده و سوگواری کند. او در خودش تضاد بزرگی را می یابد. به موعظات گوش می دهد و کتابهایی را می خواهد که باعث می شود از مسیح به عنوان اشتیاق نهایی خود لذت ببرد و سپس بعد از چند لحظه، با قلب ولرم خود دچار کشمکش می شود. وقتی کلام را می خواند، تسلی زیادی می یابد، اما قلبش را مانند شمشیر دو دم سوراخ کرده و گناهی را که قبلاً ناشناخته بود، نمایان می سازد. در حالیکه به سفرش ادامه می دهد، کاملاً از کنترل پدرانۀ خدا در زندگیش آگاه می شود. گاهی اوقات تأدیب او ناچیز است، اما گاهی اوقات به نظر می رسد که بی وقفه تازیانه می خورد. چند بار به فکر می افتد که همه چیز را رها کند، اما نمی تواند. او نمی تواند فکر جدایی از مسیح را تحمل کند، پس باز می گردد، "ضعیف و زخمی، بیمار و مجروح."^{۲۱} به نظر او زندگی مسیحی سه قدم به سوی عقب است. گناه می کند، اما نمی تواند به گناهِش ادامه دهد؛ می افتد، اما نمی تواند افتاده بماند. ظاهراً از یک تپه بالا می رود و بلافاصله در جهت دیگر پایین می رود. اما کم کم صعود می کند، پیشرفت کرده و رشد می کند. در همه اینها، خوبی و بدی، نشانه اجتناب ناپذیر ایمان آوردن و تبدیل است. همه ایمانداران حقیقی می توانند خود را در این صحنه ببینند.

برای جمع بندی این فصل، باید این سؤال را مورد توجه قرار دهیم: آیا چیزی وجود دارد که نشان بدهد که خدا ماهیت ما را تغییر داده و علایق ما را تبدیل کرده است؟ آیا نشانه ای از سکونت روح القدس در ما وجود دارد که ما را تعلیم داده، هدایت کرده و قدرت بخشد تا مطابق قوانین خدا رفتار کرده و در اطاعت از اراده او مراقب باشیم؟ اگر می خواهیم ماهیت و قدرت تبدیل و ایمان را درک کنیم، باید اول این حقیقت بزرگ را درک کنیم: خدا صرفاً انسان را از محکومیت گناه نجات نمی دهد که بعد او را بدون کمک الهی لازم رها کند تا با قدرت خود پیروز شود. بلکه خدا همه چیزهای لازم را فراهم می کند تا مطمئن شود که قومش مطابق قوانین او زندگی کرده و اراده او را بجا خواهند آورد.

بخش سوم

قوم جدید و

ماهیت تبدیل واقعی

اما خداوند می گوید: "این است عهدی که پس از آن ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست: شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و بر دلشان خواهم نگاشت، و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. دیگر کسی به همسایه یا به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت "خداوند را بشناسید!" زیرا خداوند می گوید، "همه از خُرد و بزرگ مرا خواهند شناخت، از آن رو که تقصیر ایشان را خواهم آمرزید و گناهشان را دیگر به یاد نخواهم آورد."

- ارمیا ۳۱ : ۳۳ - ۳۴

ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان. و ایشان را یک دل و یک طریق خواهم داد تا به جهت خیریت خویش و خیریت فرزندانسان که پس از ایشان خواهند بود، همیشه از من بترسند. و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست که هرگز از نیکویی کردن به ایشان باز نایستم، و ترس خود را در دل ایشان خواهم نهاد تا از من روی برتابند. از نیکویی کردن به ایشان شادمان خواهم شد و ایشان را به امانت خویش و به تمامی دل و جان خود در این سرزمین غرس خواهم کرد. "زیرا خداوند چنین می فرماید: چنانکه بر این قوم تمامی این بلای عظیم را نازل کردم، همچنان تمامی آن نیکویی را که بدیشان وعده داده ام، بر ایشان نازل خواهم کرد.

- ارمیا ۳۲ : ۳۸ - ۴۲

فصل یازدهم

جلال عهد تازه

خداوند می فرماید: "اینک روزهایی فرا می رسد که من با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی تازه خواهم بست، نه مانند عهدی که با پدرانشان بستم آن روز که دست ایشان را گرفتم تا از سرزمین مصر به در آورم،" زیرا خداوند می فرماید، "آنان عهد مرا شکستند، با آنکه من شوهرشان بودم." اما خداوند می فرماید: "این است عهدی که پس از آن ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست: شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و بر دلشان خواهم نگاشت.

- ارمیا ۳۱ : ۳۱ - ۳۳

در مطالعه خود در حزقیال ۳۶ : ۲۲-۲۸ به بعضی از نشانه های تولد تازه و ایمان آوردن پرداختیم که در وعده های عهدعتیق درباره عهد جدید ذکر شده بود. ما از این متن به دو حقیقت مهم دست می یابیم. اول می آموزیم که ایمان آوردن، عمل ماوراء الطبیعه خداست که باید با خلقت جهان و رستاخیز عیسی مسیح از مردگان مقایسه شود.^۱ عمل ماوراء الطبیعه خدا، ماهیت و علایق شخص را تبدیل می کند، باعث می شود که او فرامین خدا را رعایت کند و در رعایت قوانین خدا محتاط شود. این عمل تضمین شده خداست که آنرا آغاز می کند و بوسیله روحش و برای جلالش به پایان می رساند. او به خاطر خودش این کار را آغاز کرد و به خاطر جلال نامش، آنرا تکمیل خواهد کرد.

دوم، ما آموختیم که بین دیدگاه کتاب مقدس درباره ایمان آوردن و دیدگاه انجیلیهای معاصر، تضاد زیادی وجود دارد. انجیل امروزی به چیزی در حد مجموعه ای از قوانین روحانی کاهش یافته و حتی ضروریترین تعالیم بشارت کتاب مقدسی و تاریخی نادیده گرفته شده است. واعظان، مردم را دعوت می کنند که "تصمیم بگیرند" یا دعایی را تکرار کنند و کمتر درباره تقاضای کتاب مقدس برای توبه و ایمان صحبت می کنند و توجه کمی به درک صحیح این افراد دارند. آنها از کسانی که درباره مسیح "تصمیم می گیرند"، استقبال کرده و در خانواده الهی می پذیرند و آزمایش یا هشدار کمی به آنها می دهند. عده کمی از افراد از نشانه های ایمان واقعی آگاه شده یا هدایت می شوند

که خود را با توجه به کتاب مقدس بیازمایند تا بدانند که آیا واقعاً در ایمان هستند.^۲ نهایتاً، انواع مختلف سبکها و برنامه های شاگردی بکار برده می شود تا مسیحیان نفسانی در ایمانشان رشد کنند. حتی با توجه به شکست طاقت فرسای این برنامه ها برای تولید مسیحیت سرزنده، تعداد کمی می پذیرند که تعداد زیادی از "مسیحیان نفسانی" در کلیسا، غیرایماندار هستند.

در حالیکه ارمیا ۳۱: ۳۱-۳۳ را مطالعه می کنیم، می خواهیم ماهیت ایمان آوردن و خصوصیات مسیحی واقعی را بیشتر درک کنیم. ما با مقایسه ملت اسرائیل در عهدعتیق و کلیسای عیسی مسیح در عهد جدید آغاز می کنیم. از اینجا می آموزیم که ملت اسرائیل که شامل نسل جسمانی ابراهیم بود، اکثراً ملتی بودند که تولد تازه نیافته بودند و تعداد کمی از آنها ایماندار یا اسرائیلی واقعی بودند. به همین دلیل، بُت پرستی، سرکشی و ارتداد نشانه تاریخ اسرائیل است. برخلاف آن، کلیسای عیسی مسیح شامل نسل روحانی ابراهیم است، هم یهود و هم غیریهود. اعضای واقعی کلیسا، توسط روح القدس تولد تازه یافته و شریعت خدا را دریافت کرده- نه بر روی لوح های سنگی- بلکه بر قلبش نوشته شده است. به همین دلیل، سرسپردگی، اطاعت و پایداری نشانه کلیسای حقیقی است، حتی در وحشتناکترین شرایط.

ضعف عهدعتیق

ارمیا ۳۱: ۳۱ با /ینک، حرف ندا آغاز می شود که نشاندهنده آن است که خدا توجه اسرائیل را به چیز بسیار مهمی جلب می کند، چیزی که در این متن الهام بخش، به طور برجسته در نظر گرفته می شود. او می خواهد درباره یک چیز بسیار مهم خبر بدهد. بنابراین کارهای کم اهمیت باید متوقف شوند، هر گفتگویی باید متوقف شود و هر گوشی باید به سوی کلام خدا تیز شود.

خدا بعد از جلب توجه اسرائیل، توجهشان را به آینده جلب می کند، زمانیکه عهد جدیدی با آنها می بندد که بهتر از عهدی است که در هنگام رهای از مصر با آنها بست. اگرچه عهد قدیمی که در سینا با اسرائیل بست، صرفنظر از سختگیری، سختی و محدودیتهای قومی، با فیض شناخته می شد، اما تجملات قدیمی اقتصادی باید در مسیح متوقف می شد. اعلامیه خدا درباره این عهد جدید برای خواننده معاصر بسیار مهم به نظر نمی رسد، اما برای اسرائیلیهایی که این پیغام را می شنیدند، چیزی کمتر از زمین لرزه نبود. اسرائیل و کل تاریخ آن به عنوان یک ملت، بر اساس عهدی بود که

در سینا بسته شده بود. حتی پیشنهاد متوقف شدن و جایگزین شدن آن با عهدی دیگر، پیشگویی دگرگونی و تحولات عظیم بود. یعنی پایه وجودی اسرائیل و رابطه اش با خدا با چیز دیگری جایگزین می شد. این بیش از یک تغییر بزرگ بود. مانند اینکه بگویید واقعیت از بین می رود و چیز دیگری جای آنرا می گیرد.

اگر ماهیت اعلامیه ارمیا را درک نکنیم، نمی توانیم برتری عهد جدید بر عهد عتیق، ماهیت کلیسا یا ماهیت ایمان حقیقی را درک کنیم.

خدا از طریق ارمیای نبی وعده می داد که کار نجاتی را در میان قومش انجام دهد که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و چنین چیزی به قلب انسانی راه نیافته، کاری که بینهایت فزونتر از چیزی است که شخص بتواند بطلبد یا ببیند.^۳

بعد از بیان چنین اعلامیه تکان دهنده ای، خدا ضعفهای عهد عتیق را نمایان می کند، ضعفهایی که به خاطر تباهی در شخصیت خدا یا شکست در مشیت الهی او نبود. بلکه ضعفهای عهدعتیق کاملاً به خاطر انسان و سقوطش بود. چنانکه پولس رسول می نویسد: "حتی اگر همه انسانها دروغگو باشند، خدا راستگو است! چنانکه نوشته شده است: "از این رو، چون سخن می گویی، برحقی، و چون داوری می کنی، غالب می آیی." (رومیان ۳ : ۴)

خدا عهد عتیق را با کار نجات بخش و وفاداری به ملت اسرائیل به پایان می رساند. او آنها را در دستان خود گرفته و به سرزمین مصر هدایت کرد. او با آنها عهدی بست که مانند عهد شوهر به عروسی است. به شکل قابل ستایش از اسرائیل مراقبت کرد. اما اسرائیل به این شکل پاسخ نداد؛ بلکه عروسی شد که به طور برجسته در رابطه بین هوشع و جوهر نمایان شده است. او زنی فاحشه بود.^۴ عهد خدا را شکسته بود، مانند عروس خودسری که محبت شوهر وفادارش را رد می کند و با فاحشگی مکررش او را شرمسار می سازد. او بارها از آغوش خدا به آغوش دیگری رفته بود. بارها خدا وفادارانه او را بازگردانده بود تا اینکه نهایتاً او را تبعید کرد. اگرچه او مشتاق بود که خدای اسرائیل باشد و اسرائیل قوم او باشد، اما اسرائیل به ندرت موافقت کرد.

سرکشی دائمی اسرائیل، حقیقت مهم را به ما نشان می دهد. خدا در عهدعتیق، اسرائیل را قوم خود ساخت، ولی نباید فکر کنیم که شامل همه اسرائیلیها از نسل اسرائیل می شد.^۵ اسرائیل که از مصر خارج شد، از نسل جسمانی ابراهیم بود، اما به این معنا نیست که همه آنها ایماندار بودند. در

حقیقت، گزارش کتاب مقدس خلاف آنرا ثابت می کند. اگرچه در این ملت، اقلیت کم و افراد دیندار کمی باقیمانده بودند که واقعاً تولد تازه یافته و با ایمان عادل شمرده شده بودند، اما اکثر آنها تولد تازه نیافته و بُت پرستان غیرایماندار بودند. نویسندۀ عبرانیان به ما می گوید که اکثر کسانی که با هدایت موسی از مصر خارج شدند، به خاطر بی ایمانی خود، در بیابان مُردند.^۶ حتی در زمان پادشاهان، ایمانداران حقیقی اسرائیل بسیار کم بودند که ایلیا فریاد برآورد: "خداوندا، انبیای تو را کشته و مذبحهای را ویران کرده اند. تنها من باقی مانده ام" (رومیان ۱۱ : ۳؛ مقایسه شود با اول پادشاهان ۱۹ : ۱۰، ۱۴). پاسخ خدا به این نبی دلسرد، نه تنها ثابت کرد که تعدادی باقیمانده اند، بلکه واقعاً این تعداد در مقایسه با تعداد فرزندان اسرائیل، بسیار کم بود. او اعلام کرد: "من برای خود هفت هزار تن باقی نگاه داشته ام که در برابر بعل زانو نزده اند." (رومیان ۱۱ : ۴؛ مقایسه شود با اول پادشاهان ۱۹ : ۱۸) ظاهراً این واقعیت غم انگیز در قسمتهای زیادی از تاریخ اسرائیل دیده می شود. حتی آمدن مسیح نشان می داد که فقط تعداد کمی از اسرائیلیهای ایماندار یا واقعی باقی مانده اند که "پارسا و دیندار" بودند و "چشم انتظار رهایی اورشلیم بودند" (لوقا ۲۵ : ۳۸).

این حقیقت درباره ماهیت اسرائیل در عهدعتیق، بسیار مهم است، چون اکثر اوقات از سرکشی ملت اسرائیل برای توجیه این رفتار در کلیسای به اصطلاح مُعترف استفاده شده است.^۷ این مباحثه وجود دارد که نفسانیت بسیار زیاد در کلیسا و تعداد اندک افراد دیندار، قابل پیش بینی است، چون این دقیقاً همان چیزی است که در مطالعه تاریخ اسرائیل می بینیم. اما همانطور که خواهیم دید، مقایسۀ اسرائیل با کلیسا اشتباه است. هدف عهدجدید این است که مانند عهد قدیم نباشد. خدا در عهدجدید، ملت جسمانی نسل ابراهیم را فراخواند تا قوم او باشند، اما در بین این تعداد کثیر، فقط تعداد کمی واقعاً تولدتازه یافته و ایمان داشتند. بقیه تولدتازه نیافته و نفسانی بودند و اکنون متحمل مرگ روحانی هستند. خدا در عهدجدید، ملت روحانی را که شامل یهودیان و غیریهودیان است، فرامی خواند و همه آنها تولدتازه یافته و ایمان دارند. باقیمانده دیندار در کلیسای حقیقی وجود ندارد؛ بلکه کلیسای حقیقی شامل باقیمانده دیندار است.

کتاب مقدس تعلیم می دهد که همیشه ترکیبی از ایمانداران و غیرایمانداران در کلیسای مُعترف وجود خواهد داشت.^۸ از کتاب مقدس و تاریخ کلیسا درمی یابیم که وقتی کلیسا چیزی کمتر از انجیل کتاب مقدسی را موعظه می کند و تأدیب کلیسایی را نادیده می گیرد، این جایگاه زیانبار از

اهمیت بیشتری برخوردار می شود. به هر حال، کلیسای حقیقی فقط از کسانی تشکیل شده که تولد تازه یافته، توبه کرده و ایمان دارند و به مسیح شباهت یافته اند. این تفاوت بزرگ بین عهد جدید و قدیم است و باید آنرا حفظ و نگهداری و اعلام کنیم.

جلال عهد جدید

خدا در کوه سینا احکام دهگانه یا ده فرمان را بر روی لوحه های سنگی نقش کرد و بواسطه موسی به قوم اسرائیل داد.^۹ کتاب مقدس اینطور این واقعه را گزارش می دهد: "چون خدا سخنان خود را با موسی بر کوه سینا به پایان رسانید، دو لوح شهادت را به وی داد. آنها دو لوح سنگی بود که خدا به انگشت خود بر آنها نگاشته بود." (خروج ۳۱: ۱۸).

شریعت، هدیه بزرگ خدا به اسرائیل بود و از همه لحاظ به نفع این ملت بود.^{۱۰} اما به محض اینکه خدا شریعت را داد، قوم آنرا زیر پا گذاشتند. وقتی موسی شریعت را در کوه سینا دریافت می کرد، مردم برای خود گوساله ریخته شده ساخته و آنرا به عنوان خدایی که آنها را از مصر خارج کرد، پرستش کردند.^{۱۱} آنها با شکستن دو حکم اول ده فرمان، با هر نوع فساد اخلاقی، خود را فاسدتر کردند.^{۱۲} چنانکه کتاب مقدس می گوید: "سپس به خوردن و نوشیدن نشستند و به جهت لَهو و لَعَب به پا خاستند." (خروج ۳۲: ۶ - ۷).

موسی در واکنش به این سرکشی بزرگ، لوحها را به زمین زد و آنها را در پای کوه شکست.^{۱۳} آنچه که خدا به اسرائیل داد تا به سوی حیات رهنمون شود، در عمل به محکومیت و مرگ انجامید.^{۱۴} نهایتاً، بی ایمانی مردم و عدم پذیرش دائمی فرامین خدا باعث نابودی کامل آنها در بیابان شد. نویسندۀ عبرانیان می نویسد: "و از چه کسانی [خدا] چهل سال خشمگین بود؟ مگر نه آنان که گناه کردند و اجسادشان در بیابان افتاد؟" (۳: ۱۷)

در این سرکشی غم انگیزی که بارها در ملت اسرائیل تکرار شده، سه حقیقت مهم آشکار می شود. اول، اصلیت و ماهیت الهی شریعت بوضوح آشکار شده است. این ابداع انسان یا فرشتگان نبود؛ خدا آنرا نوشت. موسی درباره آن شهادت داد: "لوحها کار دست خدا بود و نوشته، نوشته خدا بود که بر لوحها حک شده بود." (خروج ۳۲: ۱۶) چون شریعت از خدا سرچشمه می گیرد، کلام قابل اعتماد عدالت و حکمت اوست. به قول پولس رسول: "بنابراین، شریعت مقدس است و حکم شریعت

نیز مقدس، عادلانه و نیکوست." (رومان ۷: ۱۲). بنابراین می‌توانیم با اطمینان بگوییم که ضعف عهد قدیم به خاطر عیب و نقص در شریعت نیست. بلکه به خاطر ضعف جسم سقوط کرده انسان، شریعت نمی‌توانست به ملت اسرائیل حیات ببخشد.^{۱۵}

دوم، شریعت بر لوحهای سنگی نقش شده بود که از کوه خدا گرفته شده بود. این سنگ نه تنها نشاندهنده ماهیت تغییرناپذیر شریعت است، بلکه نشاندهنده ماهیت قلبهایی است که خدا این شریعت را به آنها می‌دهد. اکثر اسرائیلیها "به سبب نافرمانیها و گناهان خود مرده" بودند و قلبشان مانند سنگ سخت شده بود (افسیان ۲: ۱). اگرچه روح القدس قلب تعداد کمی از باقیمانده ایمانداران حقیقی را احیا کرد، بقیه افراد مانند کافران اطرافشان بودند. آنها "گردنکش بودند و قلبشان ختنه نشده بود" و "دلهای خویش را همچون سنگ خارا ساختند، مبدا شریعت را بشنوند" (اعمال ۷: ۵۱؛ زکریا ۷: ۱۲).

شریعت بر لوحهای سنگی نوشته شده بود، اما بر قلب اکثر اسرائیلیها نوشته نشده بود. اگرچه به همه آنها داده شده بود، اما هرگز در درون بسیاری از آنها نبود. همیشه برای اکثریت افراد، یک چیز بیرونی و بیگانه بود، مانند چیزی برخلاف ماهیت و خواسته هایشان. آنها به شریعت وابسته نبودند، علاقه طبیعی یا فوری نسبت به آن نداشتند. بلکه از آن متنفر بودند و بر علیه آن عمل می‌کردند. به خاطر قلبهای سنگیشان، ده کلمه شریعت به ده اتهام بر علیه شان تبدیل شد و چیزی که برای حیات بخشیدن بود، باعث مرگشان شد.^{۱۶} به همین دلیل حزقیال نبی منتظر روزی بود که روح القدس به جای این قلبهای سنگی و سخت، قلبهای گوشتی پاسخگو بدهد.^{۱۷}

سوم، شریعت، عهد قدیمی، بوسیله موسی آمد. اگرچه او یک نمونه و الگو بود، اما همچنان انسانی بود که همه گناهان و ضعفهای قومش را داشت. اگرچه در خانه خدا به عنوان خادم، وفادار و امین بود، اما قدرت نداشت که برای گناه کفاره کند یا تبدیل پایدار یا درونی را برای کسانی فراهم کند که از او پیروی کرده و از مصر خارج شدند.^{۱۸} غیرممکن است که خون گاوها و بزها، گناهان را بردارد یا وجدان عبادت کنندگان را کاملاً پاک سازد.^{۱۹} غیرممکن است که شریعت، به خاطر ضعف جسم انسان، علایق شخص را تغییر دهد و فکر و عملش را تبدیل کند.^{۲۰} به همین دلیل خدا بوسیله ارمیا خبر خوش یک عهد جدید و برتر را اعلام می‌کند که بر پایه وعده های بهتر است.^{۲۱} این کاملاً نشان می‌داد که عهد قدیمی فقط یک نمونه یا سایه بود. چیزی که از قوم خدا می‌خواست، فراتر از آن

چیزی بود که موسی به آنها داد، ولی تبدیل و قدرتی را ایجاد می کرد که می توانستند اطاعت کنند. شریعت، دیگر بر لوحهای سنگی نوشته نمی شد، چیزی تحمیل شده بر قلبهای سنگی که نتیجه آن محکومیت و مرگ بود. بلکه خدا در عهد جدید، شرارت قومش را بوسیله کسی بزرگتر از موسی برمی داشت؛ قلبهایشان را به قلبهای زنده، گوشتی و پاسخگو تبدیل می کرد و شریعتش را بر آن می نوشت.^{۲۲}

وقتی خدا از طریق ارمیا اعلام کرد: "شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و بر دلشان خواهم نگاشت"، درباره اصل و تعلیم فوق العاده تولد تازه صحبت می کرد. خدا در عهد جدید صرفاً شریعت خود را بر انسانهای بیعلاقه تحمیل نمی کند، بلکه آنها را از نو خلق کرده و برای چنین شریعتی، مناسب می سازد. مانند همان چیزی که در نبوتهای حزقیال مورد توجه قرار دادیم. خدا قلبهای سنگی قومش را برداشته و به جای آن قلبهای گوشتی پاسخگو خواهد گذاشت. آنها دیگر نسبت به خدا خصومت آمیز نبوده یا مخالف شریعتش نخواهند بود، بلکه مشتاق، مطیع و متعهد خواهند بود. به عبارت دیگر، خدا از طریق عمل تولد تازه روح القدس، تصویر خود را در قومش احیا خواهد کرد. او ماهیت شان را تغییر می دهد و در نتیجه، آنها دارای علایق جدیدی خواهند شد. متقابلاً، او شریعت خود را با جوهر ماندگار بر قلبهایشان خواهد نوشت. قلم آن، انگشت خدا خواهد بود. سپس برای تضمین این کار و دستیابی به نتیجه مورد نظر، روح القدس را در قومش ساکن می سازد و باعث می شود که آنها مطابق قانون او رفتار کرده و مراقب باشند که قوانین و ضوابطش را رعایت کنند.^{۲۳}

ما باید درک کنیم که زبان بکار رفته، نثر شعرگونه مبالغه آمیز نیست که فقط قلبها را زنده کند. آنچه خدا از طریق عهد جدید وعده داد، اکنون یک واقعیت زنده در کلیسای حقیقی عیسی مسیح است. هر عضو حقیقی در بدن مسیح، خلقت ماوراء الطبیعه روح خداست. هریک از آنها در عمق وجودشان کاملاً تبدیل شده اند و شریعت خدا بر قلبشان نوشته شده است. برای کسانی که در عهد جدید هستند، شریعت دیگر یک قانون بیرونی برخلاف ماهیت شان نیست و با آن مخالفت نمی کنند. بلکه، این بخش از وجودشان شده است. دیگر بار سنگین نیست، بلکه باعث خوشی آنهاست. دیگر برای محکومیت و مرگشان نیست، بلکه راهنمای مؤثر برای دینداری بیشتر است.

این خبر خوش به هیچ عنوان این حقیقت را که ایماندار و کلّ کلیسا همچنان منتظر جلال کامل و نهایی خود هستند، کاهش نمی دهد. حتی سرسپرده ترین ایمانداران، همچنان ضعفها و قصورات زیادی دارند که تا زمان بازگشت مسیح و پایان همه چیز، بر آنها غالب نخواهند شد. اما رابطه جدید با خدا و اراده اش، نشانه مسیحی حقیقی و کلیسای حقیقی خواهد بود. دیگر در عهد جدید، نشانه برجسته قوم خدا، سرکش و نامطیع نخواهد بود. بلکه علاقه جدید آنها نسبت به خدا، پسرش و فرامینش، خصوصیت برجسته آنها خواهد بود. مزامیر ۱۱۹، علایق جدید را به شکل زیبایی توصیف می کند:

زیرا لذت من در فرمانهای توست،

که دوستشان می دارم.

فرمانهای تو را حرمت و دوست خواهم داشت،

و در فرایض تو تفکر خواهم کرد. (آیات ۴۷-۴۸)

شهادتات تو را تا به ابد میراث خویش ساخته ام،

زیرا آنها خوشی دل من است!

دل خود را به حفظ فرایض تو مایل ساخته ام،

تا به ابد و تا به آخر. (آیات ۱۱۱-۱۱۲)

بنابراین، فرمانهای تو را دوست می دارم،

بیشتر از طلا، بیشتر از طلای ناب.

از این رو، احکام تو را جملگی راست می دانم،

و از هر راه نادرست بیزارم! (آیات ۱۲۷-۱۲۸)

بکارگیری سرکشی دائمی اسرائیل برای توجیه سرکشی دائمی مسیحی به اصطلاح نفسانی و کلیسای مُعترف، از نظر تفسیری نادرست و بسیار خطرناک است. سرکشی زیاد انجیلیهای غرب به خاطر این نیست که عهدجدید بهتر از عهدعتیق نیست یا بعضی از ضعفهای عهدعتیق را دارد. بلکه بی تفاوتی، ماده گرایی و سرکشی، به این دلیل است که بسیاری از مُعترفین مسیح، واقعاً مسیحی نیستند و اکثر مکانهایی که کلیسا نامیده می شوند، اصلاً کلیسای زنده و حقیقی نیستند. ما از انجیل مسیح و فرامینش کاسته ایم؛ کلیسا را به گونه ای ملبس ساخته ایم که شبیه به دنیا شود؛ فیض پُربها یا جدایی از چیزهای ناپاک کننده را موعظه نمی کنیم؛ و همه چیز داریم، اما هر نوع سرزنش یا تأدیب کلیسایی را خوار می شماریم. به همین دلیل و دلایل بیشتر، عدّه بيشماری بدون این نشانه ها، ادعای مسیحیت می کنند و سازمانهای کلیسایی با افتخار خود را کلیسا می دانند، اما شباهت کمی به عروس مسیح دارند، عروسی که در عهد جدید آشکار شده است.

بنابراین باید به ادراک کتاب مقدس درباره تولد تازه و تبدیل بازگردیم. باید این کلام بدیعی و معروف را تکذیب کنیم که کلیسا را اساساً مجموعه ای از افراد نجات یافته و در عین حال نفسانی می داند که شامل بقایای کمی از افراد روحانی یا پیروان سرسپرده مسیح است. باید دوباره فریاد برآوریم: "تو باید از نو متولد شوی!" و باید توضیح دهیم که تولد تازه ای باعث تبدیل قلبی می شود که خوشی آن در شریعتی باشد که با انگشت خدا بر قلبها نوشته شده است.

فصل دوازدهم

بنای قوم جدید

من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.

- ارمیا ۳۱ : ۳۳

وقتی خدا از طریق ارمیا اعلام می کند: "شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و بر دلشان خواهم نگاشت"، او درباره تولد تازه صحبت می کند. وقتی می گوید: "من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود"، درباره نتیجه این عمل صحبت می کند: یک رابطه بینظیر بین خدا و جماعتی که به نام او ایمان داشته و طبق فرامینش گام برمی دارند. نه تنها قوم عهد جدید در برابر شریعت خدا مطیع خواهند بود، بلکه نسبت به خدا سرسپرده و وفادار نیز خواهند بود. آنها به او وابسته خواهند شد-علاقه طبیعی و خودجوش- و او آنها را از آن خود خواهد دانست. او در حقیقت و عدالت، خدای آنها خواهد بود و آنها قومی خواهند بود که او را در روح و راستی پرستش خواهند کرد؛ خدا می خواهد که چنین افرادی پرستش کنندگان او باشند.^۱

اشتیاق خدا برای داشتن یک قوم

از زمان سقوط انسان و در سراسر کتاب مقدس، هدف خدا از نجات و رهایی این بود که از میان جمع عظیم انسانهای سقوط کرده، قومی برای خود بسازد. او به ابراهیم گفت: "دیار غربت تو، یعنی تمام سرزمین کنعان را به تو و پس از تو به نسل تو، به ملکیت ابدی خواهم داد؛ و خدای آنان خواهم بود." (پیدایش ۱۷ : ۸) به موسی وعده داد: "آنگاه در میان بنی اسرائیل ساکن خواهم شد و خدای ایشان خواهم بود." و "در میان شما گام خواهم زد و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود." (خروج ۲۹ : ۴۵؛ لاویان ۲۶ : ۱۲).

خدا نزدیکترین مشارکت را به ملت اسرائیل وعده داد؛ اما آنها به ندرت پاسخ شایسته یا مناسبی دادند، پس انبیا غالباً به شدت آنها را توبیخ می کردند. اشعیا گفت که گاو صاحب خود را می شناسد و الاغ آخور مالک خویش را، اما اسرائیل ارزش خدا را درک نمی کند یا به رابطه با او احترام

نمی گذارد.^۲ ملاکی نبی با استفاده از جریان طبیعی امور درباره این صحبت کرد که پسر، پدر خویش را حرمت می گذارد و غلام، آقای خویش را. اما اسرائیل خدا را حرمت نگذاشت یا به او احترام نگذاشت. بلکه این ملت نام او را حقیر شمرده و فرامینش را رد کردند.^۳ در کتاب نحمیا اعتراف مشابهی گزارش شده که در آن ملت اسرائیل به ناطاعتی طولانی مدت و سرکشی برعلیه خدا پی بردند: آنها شریعت او را پشت سر خود افکندند و انبیای او را که به ایشان هشدار می دادند تا به سوی او بازگشت کنند گشتند.^۴ اگرچه خدا با آنها عهد بست و خود را به شکل بینظیری به آنها آشکار کرد، اما کتاب مقدس آنها را "گردنکش و ختنه نشده در قلب" توصیف می کند و "همواره در برابر روح القدس مقاومت می کنند" (اعمال ۷: ۵۱). این سرکشی سرسخت، قلب خدا را محزون کرد و باعث شد که این کلام الهی را بیان کند: "کاش همیشه دلی مانند این داشتند تا از من می ترسیدند و فرمانهای مرا به تمامی به جای می آوردند، تا خود و فرزندانسان تا به ابد سعادت مند گردند." (تثنیه ۵: ۲۹)

خدا از آغاز عهدش با اسرائیل مشتاق بود که مردم به ارزش او احترام گذاشته و از فرامینش اطاعت کنند تا او آنها را برکت دهد و تا ابد پابرجا نگاه دارد. سپس، درحالی که به صفحات بعدی عهدعتیق می رسیم، اشتیاق الهی را می بینیم که به وعده ای تبدیل می شود که بوضوح تعریف شده است. خدایی که مطابق رأی اراده خود همه چیز را انجام می دهد، خواسته خود را در زمین اجرا خواهد کرد.^۵ او برای خود قومی خواهد ساخت که او را خدای خود بدانند. قلب سنگیشان را ختنه کرده، قلب تازه در آنها خلق می کند و آنها را نسبت به اراده خود پاسخگو می سازد. پس ما از نبوتهای زیر که از ارمیا و حزقیال می باشد، می آموزیم که:

دلی به ایشان خواهم بخشید که بدانند من یهوه هستم. ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود، زیرا به تمامی دل نزد من بازگشت خواهند کرد. (ارمیا ۲۴: ۷).

بدیشان بگو خداوندگار یهوه چنین می فرماید: اینک من بنی اسرائیل را از میان ملت هایی که به میان آنها رفته اند برگرفته ایشان را از هر طرف جمع خواهم کرد و به سرزمین خودشان باز خواهم آورد و آنها را در آن سرزمین، بر کوه های اسرائیل، یک ملت خواهم ساخت و یک پادشاه بر آنان سلطنت خواهد کرد و دیگر دو ملت نخواهند بود و به دو مملکت تجزیه نخواهند شد و خویشان را دیگر به بتهای بی ارزش و چیزهای مکروه و هیچ یک از نافرمانی های خود نجس نخواهند ساخت، بلکه من

ایشان را از همه ارتدادی که بدان گناه ورزیده اند نجات داده طاهر خواهیم ساخت؛ آنگاه ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان.

"خادم من داوود، پادشاه ایشان خواهد بود و جملگی یک شبان خواهند داشت. و مطابق قوانین من سلوک خواهند کرد و فرایض مرا نگاه داشته، آنها را به جا خواهند آورد." (حزقیال ۳۷ : ۲۱ - ۲۴)

خدا از ابتدا مشتاق بود که یک قوم داشته باشد، اما همه برای این تکلیف نامناسب بودند و این ثابت می کرد که راه حل آن در انسانها یافت نمی شود، بلکه در حکمت خدا، حاکمیت مطلق و قدرت او یافت می شود. آنچه برای انسان غیرممکن است، برای خدا ممکن است!^۶ برای اینکه خدا از میان انسانهای سقوط کرده و انسانی که از نظر اخلاقی فاسد است، قومی را بسازد، به معجزه ای مانند معجزه خلق جهان هستی نیاز داشت. روح خدا که در آفرینش جهان، زمین بی شکل و خالی را فرو گرفت، قلب هریک از افراد در قوم جدید خدا را فرو گرفته و آنها را از بین جمعیت فاسد و نفرت انگیز برخیزانیده و به فرزندان خدای زنده تبدیل می کند.^۷

اشتیاق و خواسته خدا برآورده شد

اگرچه این کار آنقدر شگفت انگیز است که نمی توان باور کرد، اما این دقیقاً همان چیزی است که خدا در عهد جدید وعده می دهد و تک تک مسیحیان و کل کلیسای حقیقی هر روزه مطابق آن زندگی می کنند. خدا از طریق عمل کفاره مسیح و تولد تازه روح القدس، برای خود قوم جدیدی ساخت. قلب سنگی آنها را برداشت و به جای آن قلب گوشتی و زنده بخشید. آنها را از نو خلق کرد تا قوم برگزیده، کهنات وفادار و امت مقدس و قومی برای او باشند؛ قومی که فضایل او را اعلام کنند، خدایی که آنها را از تاریکی به نور حیرت انگیز خود فراخوانده است.^۸

این تفاوت بزرگ ملت جسمانی اسرائیل در عهد عتیق و کلیسای حقیقی عیسی مسیح در عهد جدید است. ملت اسرائیل شامل افرادی بود که به عنوان نسل ابراهیم، نیاکان جسمانی مشترک داشتند. اما اکثر آنها "صرفاً انسان" بودند یا انسان "طبیعی" بودند، بدون روح القدس.^۹ آنها در حالت سقوط کرده پدرشان آدم باقیمانده، برده فساد قلبشان و تحت هدایت شهوات جسمشان بودند.^{۱۰} اکثر آنها مانند پدرشان ابراهیم ایمان نداشتند، بدون تولد تازه، بی ایمان و نامطیع بودند.

پایهٔ تعلیم پولس رسول به کلیسای روم این بود که اکثر آنها که از نسل اسرائیل بودند، اسرائیلی واقعی نبودند.^{۱۱}

برعکس، کلیسای واقعی در عهدجدید شامل مردان و زنانی از هر قبیله، زبان، قوم و ملت است و دیگر بین یونانی و یهود، مختون و نامختون، بربر یا سکایی، برده و آزاد، تفاوتی وجود ندارد.^{۱۲} اتحادشان در این نیست که خون ابراهیم در رگهایشان جاریست، بلکه ایمان یکسان دارند؛ به شهادت خدا دربارهٔ پسرش ایمان دارند و این برای آنها عدالت محسوب می شود.^{۱۳} آنها به مسیح به عنوان تحقق وعده های خدا به پاتریارکها و جهان ایمان دارند.^{۱۴} بعلاوه، قوم عهد جدید با بیش از یک دعوت مشترک، عقیدهٔ مذهبی یا خواسته های قومی با یکدیگر متحدند. روح خدای زنده به هریک از اعضای کلیسای حقیقی، تولد تازه بخشیده و هریک از آنها را برخیزانیده تا در تازگی حیات گام بردارند.^{۱۵} همان خدایی که گفت: "نور از میان تاریکی بدرخشد"، همان خدایی است که در قلبهای آنها درخشید تا به آنها نور شناخت جلال خدا را در چهرهٔ مسیح بدهد.^{۱۶} آنها ساخته شده اند که مسیح را ببینند و تبدیل شده اند تا آنچه را که می بینند دوست داشته و به شکل مقاومت ناپذیری تا ابد به او متصل شوند. آنها قوم جدیدی هستند که مشتاق خدا و در شریعت او خشنود است، نه به خاطر اینکه بهتر از قوم اسرائیل هستند، بلکه به خاطر اینکه روح القدس آنها را از نو خلق کرده است. آنها در مسیح عیسی خلقت تازه ای شده اند، چیزهای کهنه درگذشت و اکنون همه چیز تازه شده است.^{۱۷}

پاسخ به اتهامات بر علیه کلیسا

ایمانداران و غیرایمانداران غالباً شکایت می کنند که در کلیسا نیز به اندازهٔ دنیای غیرایماندار، شرارت وجود دارد. تاریخدانان به بیرحمی فرضی کلیسا در طول دورانها، از زمان جنگهای صلیبی تا تفتیش عقاید مذهبی توسط کلیسا اشاره می کنند.

عقاید عمومی دنیای مدرن به آماری اشاره می کند که کلیسا مملو از فساد جنسی، تعصب، حرص و طمع، تنفر، کذب و دروغ و هر نوع فساد موجود در جامعه است. کسانی که خود را نبی می خوانند، کلیسا را به خاطر کراهت فرضیش توبیخ می کنند و هر عنوانی از سدوم و عموره گرفته تا فاحشهٔ خودسر را به آن نسبت می دهند. اما همهٔ اتهاماتشان درست نیست. آنها نتیجهٔ یک خطای

الهیاتی هستند: آنها ادراک کتاب مقدسی دربارهٔ کلیسا ندارند. بنابراین، کلیسا را به خاطر بیرحمیهای کسانی متهم می کنند که خود را عضو کلیسا می دانند، اما هیچ سهمی در کلیسا یا نجات دهندهٔ آن ندارند.

اول بیایید به بیرحمی فرضی کلیسا در تاریخ نگاهی بیندازیم. نمونهٔ آن تفتیش عقاید مذهبی مقدّس است. مطابق کلام تاریخدانان، پاپ گریگوری نهم (فرمانروایی از ۱۲۲۷-۱۲۴۱) تفتیش عقاید مذهبی را بوجود آورد، دادگاه محاکمات کلیسایی که کفر و ارتداد را سرکوب می کرد و عمدتاً در ایتالای شمالی و جنوب فرانسه فعال بود و به خاطر شکنجه هایش بدنام بود. در ۱۵۴۲، تفتیش عقاید پاپی متوجهٔ دشمن جدیدی شد- پروتستانها. حقیقت مهم این بود که تفتیش عقاید، دیوان محاکمهٔ یک سازمان کلیسایی بود که به عنوان کلیسای کاتولیک رومی شناخته شده بود. پس چگونه می توان کلیسای حقیقی را به خاطر بیرحمیهای یک سازمان کلیسایی بدعت آمیز که به کلیسا جفا می رساند، سرزنش کرد؟ نادرستی اعتراف ایمان شخص به مسیح، با اعمال نادرستش ثابت می شود.^{۱۸} این در مورد ادعای سازمان کلیسایی به عنوان کلیسای حقیقی نیز می باشد. چنانکه عیسی گفت: "درخت را از میوه اش می توان شناخت" (متی ۱۲: ۳۳).

دوم، اجازه بدهید که به آمار آمارگیرانی بپردازیم که می گویند کلیسا به اندازهٔ فرهنگ اطرافش فاسد است. باید بدانیم که این موضوع بسیار مهمی است. اگر کلیسا بر اساس ادعای آنها، بردهٔ فساد است، اگر کلیسا بهتر از این عصر بی خدا نیست، پس مصون از خطا بودن کتاب مقدس و درستی مسیحیت مورد سؤال قرار می گیرد. مراجع عهدعتیق دربارهٔ عهدجدید بوضوح وعده می دهند که خدا برای خود قومی سرسپرده از بین یهودیان و غیریهودیان می سازد، قومی که به او احترام گذاشته و از او اطاعت خواهند کرد. اگر کلّ کلیسا در مقایسه با دنیا، سرسپرده یا مطیع نیست، پس این وعده ها با شکست مواجه شده اند. اما ما تأیید می کنیم که خدا یا کلامش شکست نخورده اند. کلیسای حقیقی عیسی مسیح، وفادار، سرسپرده و ثمربخش است و در شباهت به خداوندش رشد می کند. اگرچه هنوز با گناه در کشمکش است و همیشه نیازمند فیض است، اما در تضاد کامل با فرهنگ بی خدا و فاسد اطرافش می باشد. نقص مُهلک این آمارگیران در این است که فرض می کنند که همهٔ کسانی که خود را از آن مسیح می دانند مسیحی هستند و همهٔ سازمانهایی که خود را کلیسا می دانند، واقعاً کلیسا هستند.

آمارگیران در خطا هستند، چون آنها از زمینه آلوده تحقیقات به این نتایج رسیده اند. یکی از بیماریهای بسیار گسترده و معروف در انجیلگرایی، این است که بسیاری از کسانی که ادعای مسیحیت می کنند، به اعتقادات و اعمالی تکیه می کنند که با مسیحیت کتاب مقدسی و تاریخی بیگانه است. اگرچه شاید وفاداری خود را به مسیح اعلام کنند، اما در تعالیم، اخلاقیات یا سبک زندگی شان مسیحی نیستند. بنابراین، تصوّر اینکه آنها نشاندهنده کلیسا هستند، پوچ و بیهوده است و نتیجه گیری درباره کلیسا بر اساس نظرات و اعمال آنها، به همان اندازه پوچ و بیهوده است. شاید تصاویر زیر در آشکارسازی این مشکل مفید باشند.

نمی توان انکار کرد که رستاخیز عیسی مسیح یک اصل ضروری است. اگر یک نفر کاملاً این تعلیم را نپذیرد، طبق استاندارد کتاب مقدس یا تاریخ، مسیحی خوانده نمی شود. بنابراین، اگر ما رأی هزاران نفری را جمع کنیم که مدّعی مسیحیت هستند و دریابیم که ۷۵ درصد از آنها به رستاخیز ایمان ندارند، نمی توانیم به طور منطقی به این نتیجه برسیم که ۷۵ درصد از کلّ مسیحیان به رستاخیز ایمان ندارند. بلکه نتیجه منطقی تر این است که ۷۵ درصد از کسانی که معتقدند که مسیحی هستند، در واقع مسیحی نیستند. در ادامه اجازه بدهید که بگوییم کلیسایی در همسایگی ما به خاطر تنفر، نزاع و ستیزه جویی بدنام است. در یک جلسه کاری ماهانه، مباحثه وحشتناکی ایجاد می شود که نیمی از کلیسا را در مقابل نیمی دیگر قرار می دهد. این جلسه مملو از خشم، نفاق، پرخاش و تهدیدهای شریرانه است. نهایتاً مرد دینداری در جماعت برمی خیزد و فریاد می زند: "ما مسیحی هستیم و نباید از یکدیگر متنفر باشیم." اما صحیح تر این بود که می گفت: "ما از یکدیگر متنفریم و بنابراین مسیحی نیستیم!"^{۱۹}

کلیسای حقیقی به اندازه فرهنگ اطرافش فاسد و بی خدا نیست. اگرچه کلیسای حقیقی هنوز جلال نیافته، اما با قدوسیت، سرسپردگی و اطاعت شناخته می شود. وقتی لغزش خورده و در گناه می افتد می شکند، توبه می کند و گناهش را در برابر خدا و انسان اعتراف می کند. کسانی که ایمانی برخلاف این دارند، درک اندکی از ماهیت حقیقی کلیسا یا عظمت وعده های عهد جدید دارند که کلیسا بر پایه آنها بنا شده است.

سوم، اجازه بدهید که به معنای درست "انبیا" بپردازیم که کلیسا را به خاطر کراهت فرضی آن سرزنش کرده و از سدوم و عموره گرفته تا یک فاحشه خودش خطاب می کنند. وقتی به آنچه مردم، کلیسا

می خوانند، نگاه می کنیم، کراهات و فاحشگیهای زیادی را می بینیم. غالباً یک نوع فساد در به اصطلاح کلیسا وجود دارد که در بین غیرایمانداران نیز یافت نمی شود؛ چیزهای ننگینی که نمی توانیم بدون آلوده کردن خود درباره آنها صحبت کنیم.^{۲۰}

اما اینها اعمال متداول عروس حقیقی مسیح نیست، بلکه اعمال گرگها در لباس گوسفند و علفهای هرزی که با گندمها رشد می کنند.^{۲۱}

کلیسای حقیقی مصون از گناه نیست و ممکن است برای مدتی در اعمال دنیوی گرفتار شود. به همین ترتیب، ایماندار حقیقی با گناه در کشمکش خواهد بود و حتی شاید به شکل حزن انگیزی لغزش بخورد. اما زندگی کلیسای حقیقی و ایماندار حقیقی با بی خدایی و فساد این دنیا شناخته نمی شود. یک گل رز با هر نام دیگری، همچنان یک گل رز است، چون خصوصیات یک رز را دارد، صرفنظر از نامی که به آن داده شده است. اما یک خار، همچنان یک خار است، حتی اگر گل رز نامیده شود. ما باید بین کسانی که در ملأعام خود را از آن مسیح و کلیسایش می دانند و کسانی که حقیقتاً مسیحی و عضو بدن مسیح هستند، تمایز قائل شویم.

بر اساس این حقیقت، "انبیا"یی که کلیسا را سرزنش می کنند باید در ارزیابی و شیوه خود در اشاره به کلیسا محتاط باشند. ما نباید گوسفندان را به خاطر اعمال بزه سرزنش کنیم و مزرعه گندم را به خاطر علفهای هرز بسوزانیم. بعلاوه، آیا ترسناک نیست که کلیسای مسیح را سدوم و عموره بنامیم یا با نام فاحشه به آن توهین کنیم؟ درست است که چنین زبانی در عهدعتیق برای ملت اسرائیل بکار رفته، اما باید به یاد داشته باشیم که خدا اساساً به افراد تولد تازه نیافته اشاره می کرد که قلبشان از سنگ بود و دشمنی می کردند و اعمالشان غالباً بدتر از اعمال کافران اطرافشان بود. اما هیچ کس نباید از چنین زبان سنگینی برعلیه کلیسای حقیقی، عروس مسیح استفاده کند. هیچ مرد محترم بیکار نمی ایستد تا دیگران زنش را متهم به عدم وفاداری، ناپاکی و فاحشگی کنند. آیا فکر می کنیم که مسیح چنین رفتاری را با عروس عزیزش تحمل می کند؟ اگرچه ما باید درباره گناهش با او صحبت کنیم، اما نباید فراموش کنیم که با چه کسی صحبت می کنیم و او به چه کسی تعلق دارد.

به همین دلیل، به انبیای عهدجدید گفته شده که برای "بنا و تشویق و تسلی" با کلیسا صحبت کنند (اول قرنطیان ۱۴ : ۳). آنها هدایت نمی شوند که کلیسا را به خاطر جرایمی که مرتکب نشده سرزنش کنند یا با کلمات نامناسب به افراد بی ادب و ناهنجار در میان ما توهین کنند. باید با "حسادت

الهی" برای کلیسا غیرت داشته باشیم، اما احترام ما نسبت به جایگاهش به عنوان عروس مسیح، باید آتش زبانمان را ملایم سازد (دوم قرن‌تیاں ۱۱: ۲). باید با تمام قدرت، کلیسا را به عنوان باکره پاک به مسیح تقدیم کنیم.^{۲۲} اما باید مراقب باشیم که هرگز بر آن استیلا نیافته یا با خشونت با آن رفتار نکنیم.

توضیحِ نَفْسَانِیَّتِ ظاهریِ کلیسا

در این قسمت باید چند سؤال مهم بپرسیم. چرا ظاهراً کلیسای حقیقی در دنیا قابل شناسایی نیست و عده زیادی خود را متعلق به مسیح می‌دانند ولی میوه بسیار کمی دارند؟ چرا ظاهراً اکثر افراد در کلیسای انجیلی معاصر، نفسانی هستند، درحالی‌که افراد روحانی و متعهد بسیار کم هستند؟ اگرچه می‌توانیم کل کتاب را با توضیحات پُر کنیم، اما باید خود را به چند مورد محدود کنیم.

اول، تعداد زیادی از افراد نفسانی که خود را متعلق به کلیسا می‌دانند، نتیجه موعظه غیرکتاب مقدسی انجیل از سکوی موعظه اکثر انجیلیها هستند. همانطور که در سراسر این کتاب ذکر شد، ما انجیل عیسی مسیح را به چند جمله اعتقادی محدود کرده ایم که از شخص می‌خواهد که آنها را بپذیرد. تقاضاهای اساسی و اکثر رسواییهایش را برداشته ایم. از ارزش خدا و برتری او که بالاتر از تمامی خلقتش است، کاسته ایم و انسان را در مرکز تئاتر الهی قرار داده ایم. به ندرت شرارت اساسی انسان و ماهیت زشت گناهش را ذکر یا تفسیر می‌کنیم تا عذاب وجدان ندهیم. تکرار یک دعا را جایگزین دعوت به توبه و ایمان کرده ایم. اولیای امور کلیسایی با توجه اندکی به نشانه ایمان آوردن، نجات شخص را تضمین می‌کنند. دعوت پُربهای شاگردی کامل و تقاضای قدّوسیت، کاملاً غایب است. به همین دلیل انسان نفسانی و غیرایماندار می‌تواند ادعا کند که در صهیون و در درون حصارهایش ساکن است، درحالی‌که هیچ عذاب وجدانی ندارد یا در فکرش دچار تناقض نشده است.

دوم، وجود اکثریت افراد نفسانی که خود را متعلق به کلیسا می‌دانند، به خاطر دیدگاه ضعیف ما درباره ایمان آوردن است. درک تولد تازه تقریباً از بین رفته و اصطلاح تولد دوباره به "تصمیم‌گیری درباره مسیح" و "تکرار دعای گناهکار" تبدیل شده است. بعلاوه، عده زیادی معتقدند که انسان می‌تواند تولد دوباره بیابد ولی کل زندگیش در دنیاپرستی سپری شود. کلیسا نه تنها تداوم نفسانیت را

در کلیسا تحمّل می کند، بلکه ظاهراً انتظار وجود چنین چیزی را دارد. ظاهراً ماهیت اساسی تولد تازه به عنوان عمل ماوراء الطبیعه خلقت دوباره روح القدس، فوق از درک ماست. ظاهراً انسانها دیگر به قدرت انجیل ایمان ندارند که می تواند گناه را در زندگی ایماندار شکست دهد و او را بیشتر به شباهت مسیح درآورد. واعظان به ندرت این پیغام رسولی را اعلام می کنند که انسانها "باید توبه کنند و به سوی خدا بازگردند و کرداری شایسته توبه داشته باشند." (اعمال ۲۶ : ۲۰). این نصیحت که "فراخواندگی و برگزیدگی خویش را تثبیت نمایید"، به اندازه عدم وجود قدرت، در سکوهایی موعظه ما دیده نمی شود (دوم پطرس ۱ : ۱۰). دیگر فکر نمی کنیم که لازم است که خود را بیازماییم و محک بزنیم تا بدانیم که آیا در ایمان هستیم.^{۲۳} بنابراین، انسان نفسانی سرودهای صهیون را می سراید و فکر می کند که آسمان خانه آینده اوست، اگرچه در حال حاضر قلبش متعلق به این دنیا است.

پیش از بیداری عظیم، انسان پاک شده، ولی نفسانی، کلیساها را پُر می ساخت. آنها از جایگاهشان در نزد خدا مطمئن بودند، چون تعمید یافته، تأیید شده یا بانزاکت بودند. آنها در یک ملت کاملاً مسیحی، خود را کاملاً مسیحی می دانستند. اما خدا افرادی مانند جورج وایتفیلد، جان و چارلز وِسلِی، هاول هریس و دانیال رولاند را برافراشت که پیغامشان انگلیس و وِیلز را به لرزه درآورد. قدرت پیغامشان بر اساس این اعتقاد بود که انجیل قدرت خداست، نه تنها برای رهایی انسان از محکومیت گناه، بلکه برای رهایی از تسلط گناه. آنها تولد تازه را به عنوان یک رویداد معجزه آسایی موعظه کردند که می تواند شریرترین گناهکار را به قدیس خدای زنده تبدیل کند. وقتی موعظه این مردان، آنها را با مشکلشان رویارو کرد، اعضای نفسانی کلیسا اطمینان کاذبشان را از دست دادند و عده ای به سوی جلجتا دویدند یا عصبانی شده و به کسانی که جرأت کرده و خلوص و اعتبار ایمانشان را مورد سؤال قرار داده بودند، حمله کردند.

امروزه نیز اگر قرار است که بیداری و اصلاح را ببینیم، باید چنین اتفاقی بی افتد. در زمان وایتفیلد، انسان نفسانی به خاطر تعمید و تأیید، مطمئن بود. در زمان ما، این انسان نفسانی در خلوص ظاهری تصمیمی که یکبار گرفته و دعایی که یکبار تکرار کرده، اطمینان می یابد. کشیشانی که نیّت خوبی دارند، آنها را بدون تشخیص، هدایت صحیح یا هشدارهای ضروری انجیل، در خانواده خدا می پذیرند و اطمینان کاذبشان را تأیید می کنند. اگر می خواهیم در جایی که آنرا کلیسای

انجیلی می‌نامیم، اصلاح و بیداری را ببینیم، در اینصورت فریاد سکوی موعظه باید این چنین باشد: "شما باید تولد دوباره بیابید." اما پیش از آنکه به درستی بتوانیم این حقیقت را اعلام کنیم، باید اول مفهوم آنرا درک کنیم.

سوم، بسیاری از اشخاص نفسانی، خود را متعلق به کلیسا می‌دانند، زیرا کلیسا پیغام اشتباهی دربارهٔ رابطه با دنیا به آنها می‌دهد. نظریهٔ اشتباه و متداول امروز این است که کلیسا باید تا حدّ ممکن شبیه دنیا باشد تا مرتبط شده و مردم را برای مسیح صید کند. بنابراین ظاهر خود، جلسات و تمرکز خود را تغییر می‌دهیم. علاقمند به چیزهای می‌شویم که انسان نفسانی را علاقمند می‌سازد تا آنها به ما علاقمند شوند. این اشتباه مُهلکی است. کلیسا به خاطر شباهت به دنیا و عملکرد دنیوی یا شرکت در علایق دنیا، با آن ارتباط برقرار نمی‌کند. بلکه ما ارتباط برقرار می‌کنیم چون می‌خواهیم خود را در همهٔ جنبه‌های زندگی، تسلیم مسیح کنیم و او علایق، اعمال و ظاهر ما را تبدیل کند. تفاوت ما با دنیا، ما را مرتبط می‌سازد و هر چه این تفاوت بیشتر باشد، ارتباط ما بیشتر می‌شود. تمایز نمک باعث می‌شود که بر هر چه ریخته می‌شود، تأثیر بگذارد. خصوصیات بینظیر نور، آنرا از تاریکی متمایز می‌کند.

مردم به این دلیل به سوی مسیح نمی‌آیند که ما کلیسا را به بازار بیهودگی، تالار ورزشی یا مرکز سرگرمی تبدیل کرده ایم. اگر برای جذب انسان نفسانی از وسایل نفسانی استفاده می‌کنیم، باید برای نگهداشتن آنها به استفاده از وسایل نفسانی ادامه دهیم. طبق کلام بعضی از افراد، ما نمی‌توانیم در وسط راه، لیست غذا را به غذای روحانیت تغییر دهیم. انسانها بدون عمل ماوراء الطبیعهٔ روح القدس بوسیلهٔ موعظهٔ درست انجیل، هرگز نمی‌توانند طعم نان را که از آسمان آمد، بچشند.^{۲۴}

بعلاوه، ما در خدمت دائمی به انسان نفسانی، اجازه می‌دهیم که گوسفندان حقیقی از گرسنگی بمیرند. آنها سرگرمی نمی‌خواهند. آنها مشتاق پرستش هستند. آنها نمی‌توانند با پادزهرهای جذّاب، داستانهای اخلاقی یا قواعد زندگی، زنده بمانند. به شیر و گوشت حقیقی کلام خدا نیاز دارند.^{۲۵} به نیازهای خود اهمیت نمی‌دهند. آنها می‌خواهند اطاعت و خدمت به خدا را بیاموزند. خارش گوشها یا پرورش عزّت نفس را نمی‌خواهند. آنها می‌خواهند شبیه مسیح شوند. چیزی را نمی‌خواهند که در اکثر نمایشات دوستانه و متناسب با فرهنگ ارائه می‌شود. آنها فقط می‌خواهند خدا و عیسی مسیح را بشناسند، مسیحی که خدا فرستاده است.^{۲۶} بعلاوه، چقدر وحشتناک است که

کشیش، شیخ یا معلم، زندگی و خدمتش را صرف ترغیب انسان دنیوی و خدمت به علایق انسان نفسانی کرده، درحالیکه اجازه می دهد گوسفندان مسیح بدون غذا و مراقبت بروند.

چهارم، افراد نفسانی که خود را عضو کلیسا می دانند، به خاطر عدم اطاعت ما از خدا برای تأدیب کلیسایی می باشد. اگرچه تأدیب کلیسایی یکی از جنبه های انکارناپذیر زندگی کلیسایی در عهدجدید است، اما به شدت در بین انجیلیها مورد سوء تفاهم قرار گرفته است.^{۲۷} متداولترین کلام برعلیه تأدیب کلیسایی، این است که بی محبت و قضاوت کننده است. در مقابل، ما فقط باید به تعالیم خداوندمان اشاره کنیم که فرمان داد آنرا انجام دهیم. اگر به خاطر اطاعت از این فرمان، بی محبت هستیم، پس او هم با ارائه این فرمان، بی محبت بود؟ اگرچه نباید با سرزنش و انتقاد، قضاوت کنیم، اما به ما حکم شده که قضاوت کنیم و حتی اگر لازم است اخراج کنیم.^{۲۸} اگر در نهایت قرار است که فرشتگان را داوری کنیم، پس آیا اکنون نمی توانیم درباره مسائل مربوط به کلیسا و سلامت قضاوت کنیم؟^{۲۹}

فخر ما به محبتی که با گناه توبه نشده برخورد نمی کند، خوب نیست. آیا نمی دانیم که اندک خمیرمایه می تواند تمامی خمیر را ور آورد؟^{۳۰} آیا به خدا محبت می کنیم که اجازه می دهیم گناه به فراوانی در کلیسا جاری شود و نام خدا در بین غیرایمانداران بی حرمت شود؟^{۳۱} آیا به برادران خود در مسیح محبت می کنیم که اجازه می دهیم آنها با گناه دائمی نابود شوند، یا ما به خودمان محبت می کنیم و برای محافظت از خودمان، نمی خواهیم مشاجره کنیم؟

نتیجه گیری

خوب است به یاد داشته باشیم که کلیسا متعلق به خدا و عروس مسیح است. ما هیچ اقتداری نداریم تا کاری را که به نظرمان درست است، انجام دهیم. باید تسلیم خداوندی مسیح باشیم و طبق کلام او از کلیسا مراقبت کنیم. باید به روش خدا به قوم خدا خدمت کنیم.

در زمان ما، انجیل حقیقی بسیار کم موعظه می شود! چه تعدادی به راحتی بر روی نیمکتهای کلیسا می نشینند، درحالیکه نجات نیافته اند؟ چه تعدادی از کلیساهای ظاهری برای خشنودی انسان نفسانی خدمت می کنند، درحالیکه برّه های خدا پژمرده شده و گرسنه کلام، پرستش حقیقی و مشارکت الهی هستند؟ چقدر نام خدا در بین غیرایمانداران بی حرمت می شود، کسانی که نظرشان درباره مسیح و کلیسا، به خاطر شهادت انسان نفسانی که به مسیح اعتراف می کند ولی هیچ سهمی در او ندارد فرسوده شده است؟

ما باید به ادراک کتاب مقدسی درباره ایمان آوردن به عنوان عمل ماوراء الطبیعه روح القدس بازگردیم، عملی که نتیجه آن تقدیس و ثمردهی دائمی است. باید به ادراک کتاب مقدسی درباره کلیسای حقیقی به عنوان جماعت نجات یافته مردان و زنان روحانی بازگردیم که مسیح را شناخته و چیزی غیر از آن نمی خواهند. باید تلاش برای شبیه ساختن کلیسا به بازار بیهودگی را کنار بگذاریم، تلاشی که می خواهد انسان نفسانی را تحت تأثیر قرار دهد و توجه آنرا جلب کند. خدا مقرر کرده که برای خود قومی بسازد که او را خدای خود بخوانند. او مقرر کرده که از طریق اعلام انجیل پُر جلال خود و شهادت مقدسینش این کار را انجام دهد، درحالیکه آنها در سادگی، قدّوسیت و محبت گام برمی دارند و ثابت می کنند که فرزندان بی عیب خدا در بین نسلی کج رو و منحرف هستند که در میانشان همچون ستارگان در این جهان می درخشند.^{۳۲}

فصل سیزدهم

شناخت قطعی مسیحیان درباره خدا

دیگر کسی به همسایه یا به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت "خداوند را بشناسید!" زیرا خداوند می گوید: "همه از خُرد و بزرگ مرا خواهند شناخت، از آن رو که تقصیر ایشان را خواهم آمرزید و گناهشان را دیگر به یاد نخواهم آورد."

- ارمیا ۳۱ : ۳۴

در اینجا ما شگفت انگیزترین نبوتی را داریم که هر عضو کلیسایی یک شناخت واقعی و نزدیک از خدا خواهد داشت. ما نباید این نبوت را استعاره یا مبالغه بدانیم، بلکه نبوت عهدعتیق است که در مسیحیت عهدجدید به تحقق رسیده است. نویسندۀ عبرانیان با نقل قول مفصل از این متن و بکارگیری آن در کلیسای عیسی مسیح، این حقیقت را تأیید می کند: "دیگر کسی به همسایۀ خود تعلیم نخواهد داد و یا کسی به برادر خود نخواهد گفت، "خداوند را بشناس!" زیرا همه از خُرد و بزرگ، مرا خواهند شناخت. از آن رو که شرارت ایشان را خواهم آمرزید و گناهانشان را دیگر هرگز به یاد نخواهم آورد." (۸ : ۱۱ - ۱۲).

جهالت در عهدعتیق

برای درک اهمیت این وعده باید اول زمینه آنرا درک کنیم. در عهدعتیق، شناخت خدا محدود به گروه نسبتاً کوچک بود. انبیا، کاهنان، کاتبان و گاهی اوقات پادشاهان، کسانی بودند که به این شناخت دست می یافتند. در عوض، آنها مسئول شناخت خود بودند و باید بقیۀ جماعت عهدی اسرائیل را هدایت می کردند. اما ظاهراً چنین هدایتی، یک تکلیف ترسناک بود، نه فقط به خاطر تعداد اسرائیلیها، بلکه به خاطر نابینایی روحانی و سختدلی اسرائیل. درحقیقت، این جهالتی که آنها به خود تحمیل می کردند، علت یکی از اتهامات تکراری و بزرگ خدا برعلیه قوم عهدی خود در دوران عهدعتیق بود.

ای بنی اسرائیل، کلام خداوند را بشنوید،
زیرا خداوند ساکنان این سرزمین را متهم می کند.
در این سرزمین نه وفا یافت می شود، نه محبت، و نه شناخت خدا. (هوشع ۴ : ۱).

زیرا خداوند می گوید قوم من نادانند و مرا نمی شناسند؛
کودکانی بی عقلند و هیچ فهم ندارند.
در بدی کردن ماهرند، اما نیک کردن نمی دانند. (ارمیا ۴ : ۲۲)

اینان قومی عصیانگر و فرزندانی فریبکارند،
فرزندانی که نمی خواهند به شریعت خداوند گوش بسپارند.
به انبیا می گویند: "نبوت نکنید،"
و به رویا بینندگان می گویند:
"برای ما به حقیقت رویا نبینید.
سخنان دلنواز به ما بگویید،
روایهای فریبنده ببینید.
از راه منحرف شوید،
طریقت را ترک گویند،
و دیگر با ما از قدوس اسرائیل سخن مگویید" (اشعیا ۳۰ : ۹ - ۱۱).

از این متون درمی یابیم که چرا خدا غالباً به انبیایش هشدار می داد که آنها را به سوی قومی می فرستد که گوش نمی دهند. او به اشعیا گفت که به سوی قومی می رود که قلبشان حسّاس نیست، گوشهایشان سنگین و چشمانشان تاریک است.^۱ به ارمیا هشدار داد که باید در مقابل قوم احمق صحبت کند که هیچ شناختی از خدا ندارند و کودکان کم عقلی هستند که هیچ فهمی ندارند.^۲ نهایتاً، وقتی خدا به حزقیال به عنوان نبی اسرائیل مأموریت می داد، گفت: "نه نزد اقوام بسیار با زبان ناآشنا و ثقیل که سخنانشان را نتوانی فهمید. به یقین اگر تو را نزد چنین اقوامی می فرستادم، به تو گوش فرا می دادند. اما خاندان اسرائیل مایل به شنیدن سخنان تو نخواهند بود، زیرا مایل نیستند سخنان مرا بشنوند، چرا که تمام خاندان اسرائیل سرسخت و گستاخند. اینک من روی تو را به اندازه روی ایشان سخت ساخته ام، و پیشانی تو را به سختی پیشانی ایشان گردانیده ام." (حزقیال ۳: ۶ - ۸)

وقتی انبیا آمدند، اسرائیل جهالت خودسرانه خود را در رابطه با خدا اثبات کرده بود. اما عدم شناخت آنها به خاطر پنهان شدن خدا نبود، بلکه به خاطر سختدلی مردم و عشق به گناه بود و می گفتند: "دیگر با ما از قدوس اسرائیل سخن مگویید" (اشعیا ۳۰: ۱۱) تقریباً در همه موارد، جهالت اسرائیل در رابطه با خدای حقیقی به خاطر شرارت قلبشان است. ارمیای نبی، عدم شناخت مردم را به خاطر کم عقلی و شناخت زیاد بدی می داند.^۳ اشعیا قلبهای سخت و سرکشی آنها نسبت به خدا را سرزنش می کند.^۴ حزقیال بر سرسختی و گستاخی آنها دست می گذارد.^۵

پولس رسول بوضوح در عهد جدید، درباره رابطه مستقیم عدم شناخت خدا توسط مردم و شرارت قلب انسان صحبت می کند، جهالت همه انسانها را به "بی دینی و شرارت انسانهایی که با شرارت خود حقیقت را سرکوب می کنند" نسبت می دهد.^۶ به همین دلیل جهالت یک جرم محسوب می شود و جاهلان مجرم هستند. به همین دلیل خدا نهایتاً اسرائیلیها را به خاطر بی فهمی آنها تبعید کرد و به خاطر عدم شناخت شان نابود کرد.^۷

وعدۀ شناخت خدا

در نبوت‌های عهدعتیق دربارهٔ عهدجدید، خدا وعده داد که قومی برای خود بسازد که او را بشناسند، از او بترسند و طبق فرامین او گام بردارند. بعلاوه وعده داد که این هدف را با آمدن مسیحا به انجام رساند: جسم پوشیدن او، کفّاره و قدرت زنده کردنِ کسانی که از نظر روحانی مُرده اند.^۸

بر اساس آیات عهدعتیق، یکی از نتایج اساسی آمدن مسیحا این بود که قومش را از نابینایی روحانی و اسارت اخلاقی که حاصلِ این نابینایی بود، رهایی دهد. نبوّت مسیحایی از اشعیا ۴۲: ۶ - ۷ بوضوح این حقیقت را آشکار می کند. در این متن، خدا به مسیحا مأموریت می دهد و هدف کار او را توضیح می دهد:

من، یهوه، تو را به جهت برقراری عدالت خوانده ام؛

من دست تو را خواهم گرفت و تو را حفظ خواهم کرد؛

من تو را عهدی برای قوم و نوری برای ملت‌ها خواهم ساخت؛

تا چشمان نابینایان را بگشایی، و اسیران را از زندان برهانی،

و ظلمت نشینان را از سیاهچال به در آوری.

مسیحا به عنوان پسر جسم پوشیدهٔ خدا، صرفاً حامل نور نخواهد بود، بلکه خودش نور خواهد بود. او یکی از مکاشفات در بین مکاشفات دیگر نخواهد بود، بلکه بزرگترین مکاشفۀ خدا خواهد بود که دنیا تابحال شناخته است. به همین دلیل، اشعیای نبی اعلام کرد که مردمی که در تاریکی گام برمی داشتند، نوری عظیم دیدند؛ و بر آنان که در سرزمینِ ظلمتِ غلیظ ساکن بودند، نوری تابید.^۹ حبقوق نبی به اعلامیۀ اشعیا افزوده و اعلام کرد که مکاشفۀ خدا از طریق مسیحا، محدود به یک منطقه یا یک قوم نخواهد بود، بلکه از طریق او، همان گونه که آب‌ها دریا را می پوشاند، تمامی زمین از شناخت جلال خدا مملو خواهد شد.^{۱۰} درنتیجه، این شناخت چنان سرسپردگی ایجاد می کند که از محل طلوع آفتاب تا محل غروب آن، نام خدا در میان قوم‌ها بزرگ خواهد بود.^{۱۱}

از طریق جسم پوشیدن، شناخت خدا در مکان‌های تاریک این دنیای سقوط کرده خواهد درخشید. اما با توجه به آنچه کتاب مقدس دربارهٔ شرارت قلب انسان و دشمنی او نسبت به خدا می گوید،

درمی یابیم که بزرگترین مکاشفه تأثیر کمی بر قلب انسان خواهد گذاشت، مگر اینکه به نوعی قلب انسان تبدیل شود تا بتواند آنرا دریافت کند. پیش از آنکه شناخت خدا در تک تک اشخاص یا کلّ جماعت شکوفا شود، باید قلب آنها تازه یا تبدیل شود. به همین دلیل وعده های عهدعتیق درباره عهد جدید، نه تنها منتظر مکاشفه مسیحا درباره خداست، بلکه منتظر قدرت او برای رستاخیز قلب انسان و تبدیل آن به دریافت کنندگان مشتاق این مکاشفه می باشد. چنانکه خدا از طریق ارمیای نبی اعلام کرد: "دلی به ایشان خواهم بخشید که بدانند من یهوه هستم." (ارمیا ۲۴ : ۷)

این وعده در مرکز عهدجدید است. خدا قلب سنگی قومش را برداشته و به جای آن قلبی گوشتی می بخشد.^{۱۲}

سپس شریعت خود را بر قلبهای آنها می نویسد و آنها او را خواهند شناخت- همه از خُرد و بزرگ.^{۱۳} بنابراین، آن تاریکی را که قومش را احاطه کرده، برمی دارد و هر عضو زنده جماعت عهدی او، شناخت واقعی و نزدیک از شخص و اراده او خواهند داشت، از بیسوادترین شخص در قدیمیترین قبایل تا بزرگترین محققین و کشیشان تاریخ. هوشع نبی به زیبایی کلّ این موضوع را خلاصه کرده است:

و تو را تا به ابد نامزد خود خواهم ساخت؛

آری، تو را در عدالت و انصاف و محبت و

رحمت نامزد خود خواهم ساخت.

تو را در وفاداری نامزد خود خواهم ساخت،

و تو خداوند را خواهی شناخت. (۲ : ۱۹ - ۲۰)

وعده انجام شد

آنچه در نبوت‌های عهدعتیق وعده داده شده بود و منتظر آن بودند، به شکل شگفت‌انگیزی در عهدجدید از طریق شخص و عمل عیسی مسیح به تحقق رسید. نویسندۀ عهدجدید اعلام می‌کند که عیسی ناصری نور حقیقی است که انبیا درباره‌ او صحبت می‌کردند. آن نور حقیقی که به هر انسانی روشنائی می‌بخشد، برآستی به جهان می‌آمد.^{۱۴} او نور جهان است و هر که از او پیروی کند "هرگز در تاریکی راه نخواهد پیمود، بلکه از نور زندگی برخوردار خواهد بود." (یوحنا ۸ : ۱۲). هیچ کس هرگز خدا را ندیده، اما آن پسر یگانه که در آغوش پدر است، همان او را شناسانید.^{۱۵} هر که پسر را دیده، پدر را دیده، چون پسر صورت خدای نادیده است، او فروغ جلال خدا و مظهر کامل ذات اوست.^{۱۶}

نبوت‌های عهدعتیق منتظر قربانی بزرگتری بودند که در یک روز گناه سرزمین را بردارد.^{۱۷} این قربانی چشمه‌ای را برای خاندان داوود و ساکنان اورشلیم به جهت طهارت از گناه و ناپاکی خواهد گشود.^{۱۸} باعث می‌شود که خدای عادل، تقصیرات قومش را بیامزد و دیگر گناهشان را به یاد نیاورد.^{۱۹} قدرت خواهد داشت که قوم خدا را تا ابد در عدالت و انصاف با خدا نامزد کند.^{۲۰} نویسندۀ عهدجدید ادعا می‌کند که عیسی ناصری یک بار برای همیشه قربانی شد.^{۲۱} او برۀ خداست که گناه جهان را برمی‌دارد.^{۲۲} خون او، خون عهدجدید بود که برای بخشش گناهان بسیاری ریخته شد.^{۲۳} او برای قومش، حکمت، عدالت، تقدیس و رهایی شد.^{۲۴} از طریق او، آنها از آشتی برخوردار شدند.^{۲۵} او خود، صلح و سلامتی آنهاست.^{۲۶}

نبوت‌های عهدعتیق منتظر زمانی بود که همه قوم خدا، از بزرگ و کوچک او را بشناسند- زمانیکه زمین از شناخت خدا مملو خواهد گشت، همانطور که دریاها با آبها پوشانیده شده است.^{۲۷} نویسندگان عهدجدید ادعا می‌کنند که عیسی مسیح در چنین زمانی، از طریق مرگ، رستاخیز و نزول روح القدس، کار جدیدی را آغاز کرد.^{۲۸} از طریق عمل تولد تازه، قلب شخص از زمین سختی که دانه انجیل را رد می‌کند، قلب نیکویی می‌شود که با فروتنی کلامی را که کاشته شده، می‌پذیرد.^{۲۹} این قلب جوانه زده و حاصلخیز شده و "از خدا تعلیم می‌یابد" تا به مسیح حُرمت گذاشته و برای نجات به نزد او برود (یوحنا ۶ : ۴۵). این اعطای شناخت طبیعی نیست؛ بلکه عمل معجزه آسای روح القدس است و قابل مقایسه با روز اول آفرینش است، وقتی خدا گفت که در میان

تاریکی اولیه، روشنایی بشود. پولس رسول به این شکل توصیف می کند: "زیرا همان خدا گفت: "نور از میان تاریکی بتابد"، نور خود را در دل‌های ما تابانید تا شناخت جلال خدا در چهرهٔ مسیح ما را منور سازد." (دوم قرن‌تیاں ۴: ۶).

ما نمی‌توانیم دربارهٔ ماهیت فوق‌العاده و ماوراء الطبیعهٔ عمل خدا در قلب و فکر ایمانداران حقیقی مبالغه کنیم. عمل روشن‌کنندهٔ مسیح از طریق روح القدس در قلب مسیحیان، نشانهٔ ایمان حقیقی است و بدون استثناء این وعده برای همگان است. به همین دلیل، یوحنا رسول در نوشتن این اعلامیه دربارهٔ ایمانداران حقیقی مردّد نبود: "همچنین می‌دانیم که پسر خدا آمده و به ما بصیرت بخشیده تا حق را بشناسیم و ما در او هستیم که حق است، یعنی در پسر- او عیسی مسیح. اوست خدای حق و حیات جاویدان." (اول یوحنا ۵: ۲۰).

این شناخت قطعی از خدا که واقعیت زندگی هر ایماندار خواهد شد، نتیجهٔ عمل تولد تازهٔ روح القدس است. به خاطر عمل روشن‌سازی و تقدیس او تاریکی سپری می‌شود و نور حقیقی هم اکنون در هر فرزند خدایی درخشیدن آغاز کرده است.^{۳۰} در همان نامه، این رسول محبوب، حتی به نوایمانان نیز اطمینان می‌بخشد که با روح القدس مسح شده و حقیقت را دربارهٔ خدا می‌دانند.^{۳۱} او فراتر رفته و گفت که این مسح آنقدر قدرتمند است که لازم نیست کسی به آنها تعلیم دهد، چون روح خدا دربارهٔ همهٔ چیزهای ضروری زندگی و دینداری به آنها تعلیم می‌دهد.^{۳۲}

به این معنا نیست که مسیحیان به معلمان دیندار نیاز ندارند. کتاب مقدس بوضوح می‌گوید که خدا معلمان با استعدادی را به کلیسا بخشیده تا مقدّسین را تجهیز کنند و بدن مسیح را بنا کنند.^{۳۳} بلکه به این معناست که ایماندار (برخلاف اسرائیلی‌های تولد تازه نیافته در عهدعتیق) فقط وابسته به یک میانجی انسانی نیستند که حقیقت خدا را به آنها دیکته کند. همهٔ ایمانداران حقیقی "از خدا تعلیم یافته‌اند" تا پسر او را بپذیرند و "از خدا تعلیم یافته‌اند که یکدیگر را محبت کنند" (یوحنا ۶: ۴۵؛ اول تسالونیکیان ۴: ۹). خدمت تعلیم خدا در سراسر زندگی ایماندار ادامه خواهد یافت و مشیت الهی خدا، کتاب مقدس، روح القدس که درک و فهم می‌بخشد، آنرا انجام خواهد داد. در مقابل، شخص مسیحی باید نجاتش را با ترس و لرز به عمل آورد تا به شناخت خداوند ادامه داده و سخت بکوشد که خود را به عنوان کارگر پذیرفته شدهٔ خدا نشان دهد، کسیکه نباید شرم‌منده شود

بلکه به درستی به کلام حقیقت پردازد.^{۳۴} طبق کلام پطرس رسول، ایماندار باید "در فیض و شناخت خداوند و نجات دهنده خود عیسی مسیح رشد کند" و مطابق این شناخت ثمر آورد.^{۳۵}

یک کاربرد عملی

از طریق عمل کفاره مسیح و تولد تازه روح القدس، خدا قوم جدیدی برای خود ساخته است. آنها را آشتی داده و به جمعی تبدیل کرده که او را شناخته و بیشتر مشتاق او هستند. آنها قومی هستند که واقعیت‌های بزرگی که باید بر زندگیشان حکمفرما شود، درک کرده اند، واقعیت‌هایی همچون، خدا کیست، آنها که بودند، خدا برای آنها چه کاری انجام داد و آنها چگونه باید در نزد او زندگی کنند. خدا به آنها حیات جاویدان بخشیده تا تنها خدای حقیقی و عیسی مسیح را که او فرستاده، بشناسند.^{۳۶} خدا به آنها گفته که چه چیزی خوب است و از آنها چه می‌خواهد: عدالت و انصاف را به جا آورند، محبت را دوست بدارند و با فروتنی در حضور خدای خود سلوک کنند.^{۳۷} این شناخت واقعی و شخصی از خدا و اراده او مشخصه کلیسای حقیقی است و یک واقعیت پیوسته در زندگی هر ایماندار حقیقی خواهد بود. چنانکه عیسی به رهبران یهودی متخاصمی که با او مخالفت می‌کردند، گفت: "گوسفندان من به صدای من گوش فرا می‌دهند؛ من آنها را می‌شناسم و آنها از پی من می‌آیند." (یوحنا ۱۰: ۲۷)

ما غالباً می‌شنویم که خدا قومش را گوسفند خطاب می‌کند، چون گوسفندان موجوداتی احمق و مستعد سرگردانی هستند. اما با توجه به توصیف مسیح از گوسفندانش، این عقیده با تعلیم کتاب مقدس در تضاد است. مسیح قومش را به این دلیل گوسفند خطاب می‌کند که برخلاف بزهای دَغَل باز و سرسخت، بوضوح صدای او را تشخیص داده و با حلم و فروتنی از او پیروی می‌کنند. پس پایه و اساس این عبارت معروف و زیانبار چیست؟ این یک منطق وارونه نادرست است. به جای اینکه کتاب مقدس را جستجو کنیم تا توصیف آنرا درباره گوسفند یا گله گوسفندان بیابیم، اکثر افراد عقایدشان را با مشاهده خصوصیات کسانی که خود را مسیحی انجیلی می‌دانند، شکل می‌دهند. چون بسیاری از مسیحیان مُعترفِ غرب، از حقایق اولیه خدا ناآگاهند و ظاهراً نسبت به صدای ارباب ناشنوا هستند، ما تصوّر می‌کنیم که گوسفندان خدا چیزی بیش از حیوانات احمق زبان بسته ای هستند که دائماً سرگردان شده و نمی‌توانند صدای اربابشان را تشخیص دهند. ما فراموش می‌کنیم که مسیح می‌گوید که قوم او صدایش را می‌شنوند و به دنبالش می‌روند. بنابراین، بر اساس

کتاب مقدس باید تصوّر کنیم که بسیاری از کسانی که در جماعت انجیلی به مسیح اعتراف می کنند، گوسفندان حقیقی نیستند. بلکه بُزهای تولد تازه نیافته ای هستند که به خاطر هویت شان به این شکل زندگی می کنند.

در زمانهای آخر، مسیح آنها را در طرف چپ گله گذاشته و حکم ترسناکی را از مسیح دریافت خواهند کرد: "ای ملعونان، از من دور شوید و به آتش جاودانی روید که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است."^{۳۸}

یکی از خصوصیات بارز مسیحی حقیقی و کلیسای نامرئی، شناخت خدا و پاسخ آنها به آن است. اگرچه همه مسیحیان نیازمند شاگردی هستند و عمل تقدیس هرگز به طور کامل در این دنیا تکمیل نمی شود اما تفاوت برجسته ای در شناخت خدا توسط مسیحی حقیقی و تسلیم او در برابر این شناخت وجود خواهد داشت. این تفاوت حتی در زندگی نوایمانان نیز دیده خواهد شد. او با قلب تولد تازه یافته خود و سکونت روح القدس، شناخت قطعی و مشخصی از هویت خدا و درخواستهای شریعتش خواهد داشت. او به خطا بودن گناه و درستی اطاعت پی خواهد برد. هیچ کس به او نخواهد گفت که دروغ نگوید، دزدی نکند، زنا نکند یا نام خدا را بی حرمت نکند. او از شناخت این چیزها برخوردار خواهد بود و در آن رشد خواهد کرد، چون خدایی که کار نیکو را در او آغاز کرده آنرا به انجام خواهد رسانید.^{۳۹}

در نتیجه، ما باید از خود این سؤالات را بپرسیم: آیا نشانه ای وجود دارد که ما "از خدا تعلیم یافته ایم" یا از حقایق اولیه ایمان خود ناآگاهیم؟ آیا در شناخت رشد می کنیم یا بی تفاوت هستیم؟ آیا بیشتر تحت حاکمیت دانسته های خود هستیم یا نشانه کمی از رشد در دینداری وجود دارد؟ آیا صدای ارباب را می شنویم و به دنبال او می رویم، یا دَغَل بازهای کر و کوری هستیم که به راه خود می رویم؟ آیا کاملاً مطمئنیم که خدا گناه ما را بخشیده و شرارت ما را به خاطر پسرش فراموش کرده، پسری که به خاطر ما مُرد و قیام کرد؟ مسیحی معترف باید به این سؤالات پاسخ دهد و وظیفه خادم وفادار مسیح این است که با این سؤالات، قلب و وجدان گله خود را تحت تأثیر قرار دهد.

فصل چهاردهم

قلب و طریق قوم خدا

ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان. و ایشان را یک دل و یک طریق خواهم داد تا به جهت خیریت خویش و خیریت فرزندانشان که پس از ایشان خواهند بود، همیشه از من بترسند.

- ارمیا ۳۲: ۳۸ - ۳۹

در مقابل ما یکی از زیباترین وعده های عهدجدید در عهد عتیق قرار دارد. این اعلامیه فصیح و قدرتمند سلطنت مطلق خداست: او تصمیم گرفته که برای خود قومی بسازد و این کار را انجام خواهد داد. اگرچه عمل نجات، کلّ تاریخ بشریت را تحت پوشش می گیرد، اما اعتماد ما نباید از بین برود. آنچه را که اقتدار الهی حکم کرده، قدرت الهی به انجام خواهد رساند. چنانکه خدا از طریق اشعیای نبی اعلام کرد:

چنانکه باران و برف از آسمان می بارد،

و دیگر بدان جا بازمی گردد،

بلکه زمین را سیراب کرده،

آن را بارور و برومند می سازد،

و برزگر را بذر و خورنده را نان می بخشد،

همچنان خواهد بود کلام من که از دهانم صادر می شود؛

بی ثمر نزد من باز نخواهد گشت،

بلکه آنچه را خواستم به جا خواهد آورد،

و در آنچه آن را به انجامش فرستادم کامران خواهد شد. (۵۵: ۱۰ - ۱۱)

مطابق حکم خدا، وقتی زمان به کمال رسید او پسرش را فرستاد، پسری که از یک زن متولد شد، در شریعت بدنیا آمد تا قومی را برای خود بازخیرد کند.^۱ او در طول دو هزار سال بوسیله موعظه انجیل و عمل تولد تازه روح القدس، تعداد بیشماری را نجات داده است. به این ترتیب، یک کلیسای حقیقی برای خود ساخته که می توان گفت: "آنها قوم او هستند و او خدای آنهاست." با فیض مطلقش، آنها را

از بقیه انسانها جدا کرده و گنجینه خود ساخت.^۲ با همین فیض، علایقشان را به سوی خدا جلب کرد تا خواسته هایشان در مقایسه با او هیچ به نظر برسد.^۳ آنها چشیده و دیده اند که خداوند نیکوست.^۴ دریافته اند که در حضور او کمال شادی است و به دست راست او لذتها تا ابدالآباد.^۵ به این ترتیب، آنها یک روز در صحنهای خدا را بهتر از هزار روز در جای دیگر خواهند دانست و ترجیح می دهند که در آستانه در خانه خدای خود بایستند، تا اینکه در چادرهای لوکس انسان دنیوی مسکن گزینند.^۶ او خدای آنهاست و آنها قوم او هستند. او به آنها یک قلب، یک راه و یک ترس داده، برای خیریت خودشان و خیریت نسلهای بیشماری که بعد از آنها می آید.

یک قلب

خدا بعد از اعلام تعهد لغزش ناپذیرش در ساختن قومی برای خود، اولین خصوصیت این قوم را آشکار کرد: آنها یک قلب خواهند داشت. در علایقشان به خدا محبت به یکدیگر و هدف و طرز زندگیشان متحد خواهند بود. به عبارت دیگر، آنها یک خواهند شد.^۷

این وعده برای بسیاری از ایمانداران خالص، نشاندنده مشکل بزرگی است. با وجود فرقه های بیشمار در مسیحیت و بیهودگی بی پایان انحرافات در اصول و تعالیم، چگونه می توانیم تأیید کنیم که وعده عهدجدید درباره اتحاد در کلیسا به تحقق رسیده است؟ پاسخ این مشکل ظاهری به دو صورت است. اول باید بدانیم که وقتی مسیحیان واقعی و پُر از روح با هم جمع می شوند، اتحاد و محبت بین آنها مهمتر از همه تفاوت های تعلیمی و جانبی خواهد بود. دوم باید بدانیم که بسیاری از این جداییها در مسیحیت، به خاطر این حقیقت فراموش شده است که هر که به مسیح اعتراف می کند، واقعاً مسیحی نیست و همه سازمانهای مذهبی که خود را کلیسا می خوانند، واقعاً کلیسا نیستند.

اتحاد واقعی

ما مسیحیان از اهمیت حقیقت و خطرات انحراف از آن آگاهیم. به همین دلیل نسبت به اعتقاد خود، شور و شوق داریم، به سرعت از آن دفاع می کنیم و سرسختانه، اعتقاداتمان را در ملاعام به دیگران اعلام می کنیم. با افزودن این احتمال واقعی که شاید مجرم به غرور، خودمحموری، خودخواهی و اشتیاق به حمایت از حرفها و اعمال خود باشیم، براحتی می بینیم که چگونه روابطمان با برادران و خواهران مسیحی دشوار می شود. درحقیقت، این شهادت ماهیت ماوراء الطبیعه ایمان آوردن است که این اشخاص پرحرارت می توانند در کنار هم باشند.

عهدجدید شهادت می دهد که کلیسا مصون از نفاق و جدایی نیست.^۸ حتی پولس رسول و برنابای محبوب برای مدتی از هم جدا شدند.^۹ با اینحال نمی توان انکار کرد که وقتی مسیحیان واقعی و پُر از روح با هم جمع می شوند، اتحاد و محبتی بین آنها خواهد بود که فراتر از چیزی است که دنیا بتواند ایجاد کند. محبت شان به خدا و پسر عزیزش، درک ارزش جلجتا، درک فیض و سکونت روح القدس، آنها را متحد خواهد ساخت. باعث می شود که متحمل بارهای یکدیگر شوند، به نیازهای یکدیگر رسیدگی کنند و حتی در صورت لزوم، زندگیشان را فدای یکدیگر کنند. این یک حرف پوچ و بیهوده نیست. بلکه شهادت مسیحیان حقیقی در سراسر تاریخ کلیساست. محبت به برادران، همیشه صفت مشخصه مسیحیت واقعی بوده است.^{۱۰}

این صحنه را تصور کنید: یک مسیونر جوان آمریکایی به دیدار کلیساهای جنگلهای مرتفع آمریکای جنوبی می رود. تروریستها از این منطقه پاسبانی می کنند و این سفر خطرناک است. یک شب، این مسیونر راهش را گم می کند و به دهکده کوچکی می رسد. او می داند که عاقلانه نیست که شب را در جنگل بماند، ولی به خاطر ترس از اینکه شاید این عملش نشانه حمایت از تروریستها باشد، برای ورود به دهکده مردد است. نهایتاً، ترس او را مجبور می کند و در یک کلبه خشتی کوچکی را می زند که در کنار تپه تراشیده شده است. بعد از چند دقیقه، یک پیرزن کوچک فانوس به دست، در را باز می کند. ظاهراً ترسیده و نام او را می پرسد. وقتی او پاسخ می دهد که یک مسیونر مسیحی است، گت او را می گیرد و به داخل می کشد. به او هشدار می دهد که این کار امنی نیست و بعد او را در پناهگاه زیرزمینی خانه خود پنهان می کند. وقتی او بر روی بسته های ساقه ذرت استراحت می کرد، این پیرزن به یک پسر جوان می گوید که برادران کلیسا را جمع کند و از آنها بخواهد که

غذا بیاورند. بعد از یک ساعت، ایمانداران با جوجه ای که تازه سر بُریده شده و چند سیب زمینی که به سرعت پخته شده از راه می رسند و به مسیونر گرسنه غذا می دهند. میزبانان در حین صرف غذا و صحبت متوجه می شوند که مهمانشان یک باپتیست (تعمیدی) است و او متوجه می شود که آنها ناصری هستند. آنها تفاوت‌های زیادی با یکدیگر دارند، اما آن شب، همه این تفاوتها بی اهمیت بود. آنها ایماندارانی بودند که به یکدیگر محبت می کردند، گویی از یک خون و جسم هستند و به نیازهای یکدیگر رسیدگی می کردند، گویی هریک دیگری را همچون مسیح می دانست. این مسیونر خود را به خطر انداخت تا کتاب مقدس را به آنها برساند و آنها با پناه دادن او برای یک شب، همین کار را کردند. آنها صرفنظر از تفاوت‌های تعلیمیشان، نشان دادند که یک قلب دارند، همانطور که ارمیا نبوت کرد.^{۱۱}

خداوند عیسی مسیح در دعای کاهنانه عظیمش در شب قبل از مصلوب شدن، به پدر التماس کرد که قومش یکی شوند.^{۱۲} ما نباید فکر کنیم که پدر در پاسخ به این دعا کوتاهی کرد یا یک ذره یا عنوان از این وعده عهد جدید انجام نهد. وقتی ایمانداران حقیقی به نام مسیح با هم جمع می شوند، تفاوتها، اختلافات و حتی مخالفت‌هایی وجود خواهد داشت، اما همیشه محبت خواهد بود. اگر محبت نیست، پس اعتراف ایمانشان باید مورد سؤال قرار گیرد.

اختلافات ضروری

بسیاری از افراد و جنبشهای انجیلیهای غرب خود را مسیحی می دانند، ولی خارج از مسیحیت تاریخی امروز هستند. تعالیم و اعمالشان برخلاف قانون کتاب مقدس است و آنها نمی توانند به طور منطقی مسیحی شناخته شوند. شاید حق با آنها باشد و همه مسیحیت تاریخی در خطا باشد، یا آنها معلمان دروغین و برادران دروغینی هستند که مسیح و رسولان درباره آن به ما هشدار دادند: "اما در میان قوم، انبیای دروغین نیز بودند، همان گونه که در میان شما نیز معلمان دروغین خواهند بود که پنهانی بدعت‌های مهلک خواهند آورد و حتی سروری را که ایشان را خریده، انکار خواهند کرد و این گونه، هلاکتی سریع بر خود فرو خواهند آورد. بسیاری فجور ایشان را پیروی خواهند کرد و به سبب آنان راه حق مذمت خواهد شد." (دوم پطرس ۲: ۱ - ۲)

اگرچه مسیحیان واقعی دچار اختلافات می شوند، اما باید بدانیم که اختلافات فرضی عظیم و مکرری که در کل مسیحیت وجود دارد، در بین اعضای بدن مسیح به فراوانی یافت نمی شود، بلکه این اختلافات بین گندم و علف هرز، گوسفندان و بُزها، شبانان نیکو و گرگها است.^{۱۳}

به همین دلیل، پولس رسول به کلیسای قرن‌تس نوشت که تفرقه ها و جداییها باید در میان کسانی که خود را مسیحی می دانند وجود داشته باشد تا بدین گونه آنانی که اصالتشان به ثبوت می رسد، در میان شما شناخته شوند.^{۱۴} به عبارت دیگر، خدا یک هدف دو منظوره برای اختلافات دارد: اول، کسانی را که واقعاً مسیحی هستند و کسانی را که مسیحی نیستند، آشکار کند؛ و دوم، معلمان دروغین و برادران دروغین را از بدن مسیح بردارد تا آنها بیش از این قوم خدا را آلوده نکنند.

در بین انجیلیها، معلمان معروف زیادی هستند که پیروان زیادی بدست آورده اند. جلساتشان، استادیومهای بزرگ را پر می سازد و جلسات شان را در سراسر دنیا پخش می کنند. تعالیم شان ترکیبی از ارتداد قدیمی، روانشناسی جدید، انسانگرایی و شهوانیت است. آنها خودشناسی، سعادت مادی، سلامت جسمانی و خوشی موقت را ترویج می دهند. در نتیجه، بسیاری از افراد از مسیحیت تاریخی دور شده و مانند هیمنائوس و اسکندر، ایمانشان را در هم شکسته اند.^{۱۵} چنین چیزی قلب انسان را می شکند و تحمل آن دشوار است، ولی باید مراقب باشیم و بدانیم که خدا در این چیزها مشغول کار است. او از معلمان دروغین استفاده می کند تا بُزها را از گوسفندان دور کند و آنها را در آغل جداگانه ای قرار دهد تا در برابر خطاهای تعلیمی و اخلاقی آنها، از گله خود محافظت کند. همانطور که یک دکتر قدیمی، ضمادی را تهیه می کند تا زهر را از زخم خارج کند، خدا نیز از این انبیای دروغین استفاده می کند تا غیرایمانداران و افرادی را که تولد تازه نیافته اند از قوم خدا دور کند تا سم آنها پخش نشود و عده زیادی را آلوده نکند.^{۱۶}

وقتی کلیسای کلی، فرمان مسیح را برای بکارگیری تأدیب کلیسایی نادیده می گیرد، او خودش به این موضوع رسیدگی می کند.^{۱۷} مانند یک شبان نیکو مراقب است که هیچ فاسد یا بی دینی مانند عیسو در بین قومش نماند.^{۱۸} اگر یک کلیسا واقعاً کلیساست و مسیح واقعاً در بین آنهاست، پس مانند آتش تصفیه کننده و صابون پاک کننده خواهد بود. او همچون پالایشگر و تصفیه کننده نقره می نشیند و قومش را مانند طلا تصفیه می کند.^{۱۹} اما اگر شخص بی دین در جماعت بماند و مسیح

دخالتی نکند، نشان می دهد که چراغدانشان برداشته شده و کلیسا دیگر کلیسا نیست. ایخابود بر روی در نوشته شده، چون جلال خداوند رخت بسته است.^{۲۰}

یک راه

در عهدعتیق، نشانه ملت اسرائیل، دغل بازی او بود. مانند اسب یا قاطری که درک و فهم ندارد و تنها به افسار و لگام مهار می شوند.^{۲۱} به همین دلیل، خدا از طریق اشعیای نبی اعلام کرد: "حال برو و این را برای ایشان بر لوحی بنویس و بر طوماری بنگار، تا شهادتی باشد ماندگار، برای ایام آینده." تمامی روز دستانم را دراز کردم به سوی قومی گردنکش، که در طریقه‌های نادرست گام برمی دارند و توهّمات خویش را پیروی می کنند." (۶۵ : ۲) بارها خدا قوم اسرائیل را فراخواند:

بر طریقه‌ها ایستاده، بنگرید؛

درباره راههای قدیم بپرسید که راه نیکو کدام است.

در آن گام بردارید تا برای جانهای خود استراحت بیابید.

اما گفتید[اسرائیل گفت]، "گام بر نخواهیم داشت." (ارمیا ۶ : ۱۶)

مانند گوسفندان گمراه، هر یک به راه خود رفتند.^{۲۲}

خدا با وجود سرکشی اسرائیل، انبیایش را فرستاد تا نه تنها این ملت را توبیخ کرده و هشدار دهند، بلکه درباره روزی نبوت کنند که او قوم جدیدی برای خود خواهد ساخت، قومی که گوش داده و اطاعت خواهند کرد. آنها به افسار و لگام یا راهنما نیاز نخواهند داشت، چون روح القدس آنها را تبدیل کرده، در آنها ساکن شده و آنها را هدایت خواهد کرد.^{۲۳} خدا قلبی تازه به آنها خواهد داد که گرسنه و تشنه عدالت خواهند بود و مشیت الهی او به خاطر نام خودش، آنها را در مسیر عدالت هدایت خواهد کرد.^{۲۴} آنها هدف و قواعد اخلاقی مشترکی خواهند داشت. در مسیری که توسط مسیحا برایشان مشخص شده گام برمی دارند. این راه قدّوسیت، عدالت و محبت خواهد بود. اشعیای نبی به شکل زیبا و قدرتمندی این حقیقت را به تصویر می کشد:

در آنجا شاهراهی خواهد بود که "راه مقدس" نامیده خواهد شد؛

شخص نجس در آن قدم نخواهد نهاد،

بلکه تنها از آن سالکانِ راه خواهد بود،

و جاهلان از آن گذر نخواهند کرد.

شیری در آن نخواهد بود،

و حیوان درنده ای بر آن بر نخواهد آمد،

و در آن یافت نخواهد شد.

بلکه تنها رهایی یافتگان در آن گام خواهند زد (۳۵ : ۸ - ۹)

اگرچه خداوندگار تو را نانِ تنگی و آبِ مصیبت دهد،

اما رهنمای تو دیگر از نظرت پنهان نخواهد بود،

بلکه او را به چشم خود خواهی دید.

آنگاه که به چپ یا راست بروی،

از پشت سر آوازی خواهی شنید که می گوید:

"راه این است؛ در آن گام بردار!" (۳۰ : ۲۰ - ۲۱)

نابینایان را به راهی که نمی دانند رهبری خواهم کرد

و در طریقه‌های ناآشنا هدایت خواهم نمود.

تاریکی را در برابر ایشان به نور بدل خواهم کرد،

ناهمواری ها را به زمین هموار.

آری، این همه را به جا خواهم آورد،

و ایشان را و نخواهم نهاد. (۴۲ : ۱۶)

خدا در وعده های عهدعتیق دربارهٔ عهدجدید، منتظر زمانی بود که نه تنها قوم جدیدی بسازد، بلکه آنها را وارد جریان تازه ای کند و مراقبشان باشد تا از او جدا نشوند. حزقیال نبوت کرد که خدا به قومش یک قلب تازه خواهد داد، روحش را در آنها گذاشته و آنها را به فرایض خود سالک خواهد گردانید.^{۲۵} ارمیا روزی را پیشگویی کرد که خدا به قومش یک راه داده و به آنها تعلیم خواهد داد که در آن گام بردارند.^{۲۶} اشعیا اعلام کرد که خدا شاهراه قدوسیت را برای قومش بنا خواهد کرد و آنها را از هر خطری که گمراه می کند یا مانع از پیشرویشان می شود، محافظت خواهد کرد.^{۲۷} به عنوان یک معلم با آنها راه می رود، راه را نشان می دهد و اگر از مسیر خارج شوند، آنها را باز می گرداند.^{۲۸} حتی کسانی که در قومش، چشمان ضعیفی دارند، دلیلی برای ترس نخواهند داشت، چون او تاریکی را در مقابلشان به نور و ناهمواریها را به زمین هموار تبدیل می کند.^{۲۹} در عهدجدید، این کلمات امثال کاملاً قابل درک بود:

طریق پارسایان همچون طلوع سپیده دمان است،

که تا روشنایی نیمروز، نور آن هر دم فزونی می گیرد.

اما راه شیران همچون تاریکی غلیظ است

و نمی دانند که از چه می لغزند. (۴ : ۱۸ - ۱۹)

برای خشنودی مسیحیان باید بگویم که همهٔ این وعده ها در مسیح، با عمل کفّارهٔ او در جلجتا و فرستادن روح القدس انجام شد. مطابق عهدجدید، خدا نه تنها قومی را از پیش تعیین کرد، بلکه آنها را از پیش برای کارهای نیکو آماده کرد تا مطابق آن گام بردارند.^{۳۰} وقتی زمان به کمال رسید، پسرش را فرستاد تا آنها را رهایی بخشد و با موعظهٔ انجیل و عمل تولد تازهٔ روح، آنها را فراخواند.^{۳۱} همهٔ کسانی که می شنوند و از پدر تعلیم می یابند، به سوی پسر آمده و از این حق برخوردار می شوند که فرزند خدا شوند.^{۳۲} چون فرزندانند، خدا روح پسرش را وارد قلبهایشان می کند که فریاد می زند: "ابا، ای پدر!"^{۳۳} این روح آنها را مَهر می کند، تقدیس می کند و به آنها قدرت می بخشد و در مسیر تنگی که مسیح مشخص کرده، رهبری می کند.^{۳۴}

نهایتاً، اگرچه آنها دچار کشمکش شده، گیج و سرگردان می شوند و گاهی اوقات می افتند، اما دستان قدرتمند مشیت الهی، آنها را تا روز آخر حفظ می کند.^{۳۵} در اینجا زنجیر طلایی دیگری را

دربارهٔ نجات می بینیم، که حتی یکی از حلقه های آن نیز جدا نشده است. کسیکه کار نیکو را در زندگی ایمانداران آغاز کرده، آنرا تکمیل خواهد کرد.^{۳۶} "در برابر همهٔ اینها چه می توانیم گفت؟ اگر خدا با ماست، کیست که بتواند بر ضد ما باشد؟" (رومیان ۸: ۳۱)

عجیب نیست که مسیحیان قرن اول و دشمنانشان به طور متداول، مسیحیت را "اهل طریقت" خطاب می کردند.^{۳۷} شایان ذکر است که در کتاب اعمال، لوقا به عنوان طریقی خداوند، طریقی خدا، طریقی حقیقت، طریقی عدالت، به آن اشاره می کند.^{۳۸} امروزه، این یادآوری خوبی برای ماست، زیرا ما مستعدیم که فقط مسیحیت را به عنوان یک جایگاه قانونی در نزد خدا بدانیم که بر اساس ایمان می باشد. غالباً در اشتیاق برای محافظت از اصل و تعلیم، sola fide، این حقیقت را که مسیحیت یک راه برای زندگی است، نادیده می گیریم. عیسی مسیح نه تنها نجات دهندهٔ ماست، بلکه نمونهٔ ماست. ما نه تنها باید به او ایمان داشته باشیم، بلکه باید از او پیروی و تقلید کنیم و در فکر، کلام و اعمال خود شبیه او شویم.^{۳۹} به همین دلیل، یوحنا رسول می نویسد: "آن که می گوید در او می ماند، باید همان گونه رفتار کند که عیسی رفتار می کرد." (اول یوحنا ۲: ۶)

هرگز نباید فراموش کنیم که نجات فقط بوسیلهٔ فیض و از طریق ایمان است و از خودمان نیست؛ بلکه هدیهٔ خداست.^{۴۰} اما باید با ذکاوت به یاد داشته باشیم که کسانی که با فیض و بوسیلهٔ ایمان نجات یافته اند، ساختهٔ دست خدا شده اند، در مسیح عیسی برای اعمال نیکویی آفریده شده اند که خدا از پیش مهیا کرد تا در آنها گام بردارند.^{۴۱} کسانی که ایمان آورده و عادل شمرده شده اند، تولد تازه یافته یا برخیزانیده شده اند تا زندگی جدیدی داشته باشند.^{۴۲} خدا آنها را خلقت تازه با علایق تازه ساخته است. او آنها را به عنوان فرزندان خود پذیرفته و تحت سرپرستی و تأدیب خود قرار داده است.^{۴۳} آنها را ساختهٔ دست خود ساخته و آنکه کار نیکو را آغاز کرده، آنرا به کمال خواهد رسانید.^{۴۴} به همین دلیل، گام برداشتن در مسیر عدالت، نه تنها صرفاً چیزی است که مسیحیان باید انجام دهند، بلکه چیزی است که آنها انجام خواهند داد.

با توجه به نبوت‌های عهدعتیق و تحقق آنها در عهدجدید، می بینیم که یک هدف و قانون اخلاقی مشترک، علامت مشخصهٔ همهٔ مسیحیان خواهد بود. آنها در مسیری که الگو و تعالیم مسیح برای آنها مشخص کرده، گام برمی دارند. اگرچه شاید فرهنگ و قوهٔ درک و بلوغ مسیحیان متفاوت باشد. و بسیاری از آنها دسته بندی شده- اما در عقیده و کردارشان شباهت قابل توجهی خواهند داشت.

در حقیقت، این شباهتها آنقدر برجسته خواهد بود که فقط عمل ماوراء الطبیعه خدا می تواند آنها را توضیح دهد:

- همه ایمان دارند که عیسی مسیح، پسر خداست، تنها قربانی که کفاره گناهان انسان است و تنها نام در زیر آسمان که بوسیله آن، انسانها نجات می یابند.^{۴۵}
 - همه با زبانشان اعتراف می کنند که عیسی خداوند است و در قلبشان ایمان دارند که خدا او را از مُردگان برخیزانید.^{۴۶}
 - همه به عنوان استاندارد لغزش ناپذیر ایمان به کتاب مقدس تکیه کرده و آنرا بکار برده و می خواهند زندگی خود را تسلیم تعالیم آن کنند.^{۴۷}
 - همه تلاش می کنند که آلوده دنیا نشوند و به دنبال تقدیس هستند، تقدیسی که بدون آن، هیچ کس خداوند را نخواهد دید.^{۴۸}
 - همه مشتاقند که میوه روح را داشته باشند و در مسیح، پیروان خدا باشند.^{۴۹}
 - همه می خواهند که خداوند خدای خود را با تمامی قلب، جان، فکر و قوت خود محبت کنند و همسایه خود را همچون خویشان محبت کنند.^{۵۰}
 - همه با گناه در کشمکشند، به خاطر شکستهای اخلاقی سوگواری، آنها را نزد خدا اعتراف می کنند و به وعده های او برای آمرزش اعتماد می کنند.^{۵۱}
 - همه منتظر بازگشت مسیح هستند، چون به دنبال شهری هستند که پایه های دارد، شهری که معمار و سازنده آن خداست.^{۵۲}
- این فهرست کوتاه شامل همه جزئیات نیست، بلکه به اندازه کافی نشان می دهد که خدا به قومش یک قلب و یک راه داده است. اگرچه در سراسر دنیا، تفاوت های زیادی در کلیسا وجود دارد، اما مسیحیان واقعی در ضروریات ایمان و کردارشان با یکدیگر متحدند، طوری که این تفاوتها آنقدر اهمیت ندارند.

پدر به دعای مسیح برای اتحاد پاسخ داده و عهد جدید وعده می دهد که یک قلب و یک راه واقعیت کسانی خواهد بود که حقیقتاً مسیحی اند.^{۵۳} اما این سؤال باقی می ماند که آیا ما در این اتحاد هستیم و در مسیر تنگ گام برمی داریم. اگر اعتقادات شخص و طرز زندگیش برخلاف چیزی است

که در سطوح گوناگون در مسیحیان واقعی دیده می شود، پس او باید نگران شده و این سؤال را بپرسد که آیا در ایمان می باشد.^{۵۴}

یک ترس

با توجه به اتحاد کلیسا در علایق و رفتار ضروریش، اکنون به سومین صفت مشخصه قوم عهدجدید خدا می پردازیم: یک ترس متداول یا احترام به خدا که به کمال و برکت رهنمون می شود. خدا از طریق ارمیا وعده می دهد: "و ایشان را یک دل و یک طریق خواهم داد تا به جهت خیریت خویش و خیریت فرزندانیشان که پس از ایشان خواهند بود، همیشه از من بترسند." (ارمیا ۳۲: ۳۹)

غالباً مردم بدگویی کرده و به ندرت ترس خداوند را درک می کنند. اما آیات عهدعتیق، آنرا پایه همه فضایل و دانشها می داند.^{۵۵} به قوم خدا تعلیم می دهد که از بدی متنفر شده و از آن دوری کنند.^{۵۶} آنها را با سرسپردگی کامل به سوی محبت، پرستش و خدمت به خداوند هدایت می کند.^{۵۷} بر رابطه انسانها حاکم شده و قوم خدا را هدایت می کند که در رفتار با یکدیگر بسیار مراقب باشند، چون می دانند که نزد او هیچ بیعدالتی نیست.^{۵۸} به همین دلیل و بسیاری از دلایل دیگر، ترس خداوند پایه زندگی و وجه ضروری در دینداری حقیقی است.^{۵۹} درحقیقت ترس خداوند، عامل اصلی در پرهیزگاری عهدعتیق بود که باقیمانندگان دیندار اسرائیل را غالباً ترسندگان خداوند می خواندند (ملاکی ۳: ۱۶) همچنین مهم است که انبیا گفته اند که یکی از ویژگیهای برجسته مسیحای آینده ترس خداوند خواهد بود:

روح خداوند بر او قرار خواهد یافت،

روح حکمت و فهم، روح مشورت و قوت،

روح معرفت و ترس خداوند.

و لذت او در ترس خداوند خواهد بود. (اشعیا ۱۱: ۲ - ۳)

کلمه ترس از کلمه عبری ترجمه شده که نشاندهنده ترس، بیم، وحشت، احترام یا حرمت است.^{۶۰} مانند بسیاری از کلمات، مخصوصاً در زبان عبری، بر اساس زمینه بکار رفته، معانی گوناگونی دارد. دشمنان خدا به خاطر عدالت و داوریش، با ترس خداوند زندگی می کنند. آنها می دانند که او

آتش سوزاننده^{۶۱} است و "افتادن به دسته‌های خدای زنده"، چیز هولناکی است. (عبرانیان ۱۰ : ۳۱)
کوهها در حضورش مانند موم ذوب می شوند و او با توبیخ و ملامت دریا را خشک می سازد.^{۶۲} وقتی
عصبانی است، هیچکس نمی تواند در حضورش بایستد و هیچکس نمی تواند آتش دائمی این خشم
را تحمل کند.^{۶۳} به همین دلیل، گناهکاران وحشتزده اند و لرزه بی دینان را فرامی گیرد.^{۶۴} آنها به
کوهها التماس می کنند که ما را بپوشانید و به تپه ها که بر آنها فروافتند و آنها را در برابر روی خدا
بپوشانند.^{۶۵}

برخلاف شیران، قوم خدا در ترس او زندگی نمی کنند، بلکه با حرمت و احترام عمیق و پایدار زندگی
می کنند که به خاطر درک برتری شخصیت خدا، عظمت صفات او و کمال اعمال اوست. مقدسین
جلال یافته آسمان بوضوح این حقیقت را در سرود بره نشان می دهند:

عظیم و حیرت زاست کارهای تو،

ای خداوند خدای قادر مطلق،

عدل و حق است راههای تو، ای پادشاه همه اعصار.

کیست که از تو نترسد، ای خداوند، و نام تو را جلال ندهد؟

زیرا تو، و تنها تو، قدوسی.

همه قومها خواهند آمد و در پیشگاه تو به پرستش خواهند ایستاد

زیرا که کارهای عادلانه تو اکنون آشکار شده است. (مکاشفه ۱۵ : ۳ - ۴)

بوسیله عمل تولد تازه روح القدس، شخص مسیحی به ارزش بیکران خدا، عدالت کامل، زیبایی
وصف ناپذیر، قدرت بی همتا و محبت عمیق خدا پی می برد. اگرچه این دید و رویا بر روی زمین
ناچیز است، اما قلب تولد تازه یافته را برمی انگیزد تا به خدا احترام گذاشته و نامش را جلال دهد.
وقتی این دید و رویا رشد می کند، احترام و حرمت ایماندار به خدا نیز رشد می کند. او با ترس و
لرز، نجاتش را به عمل خواهد آورد، چون متوجه می شود که خدا در او مشغول کار است تا هم
تصمیم و هم قدرت انجام آنچه را که خشنودش می سازد در او پدید آورد.^{۶۶} می آموزد که فساد و
ناپاکی اطرافش را رد کند و درک می کند که به خاطر این چیزها، خشم خدا بر دنیا فرود می
آید.^{۶۷} اشتیاقش برای خشنود ساختن خداوند در همه کارها افزایش می یابد، چون می داند که باید
در برابر تخت داوری مسیح ظاهر شود و سزای کارهای خوب یا بدش را ببیند.^{۶۸} بعلاوه، با آگاهی از

ترس خداوند، نه تنها زندگیش را تسلیم خدا می کند بلکه سعی می کند که دیگران را برای انجام این کار متقاعد کند.^{۶۹}

همچنین باید توجه کنید که ترس خداوند نه تنها بر اعمال شخص مسیحی حاکم است، بلکه بر رابطه او با خدا تأثیر عمیقی می گذارد. این ترس او را فروتن می سازد. اگرچه مسیحی از این امتیاز برخوردار شده که خدا را پدر خطاب کند، اما می داند که پدرش در آسمان است و به عنوان شاه شاهان و رب الارباب در نور

دست نیافتنی ساکن است.^{۷۰} اگرچه مسیحی به پدر دسترسی دارد و تشویق می شود که با شجاعت و دلیری به نزدش برود، اما می داند که دسترسی او به خاطر مسیح است و فرض نمی کند که می تواند به چنان آزادی دست یابد که صریحاً به او عطا نشده است.^{۷۱} نهایتاً اگرچه با این حقیقت تسلّی می یابد که مسیح شرمسار نیست که او را برادر بخواند، اما ادعا نمی کند که با مسیح برابر است یا بدون تحسین و احترام بسیار درباره او سخن نمی گوید.^{۷۲} اگر یک زمانی دریابد که به نوعی مسیح را بی اهمیت شمرده یا به طور نامناسب درباره او صحبت کرده، قلبش به درد آمده و شرمنده می شود.

درحالیکه شخص مسیحی در شناخت برتری خدا و عظمت اعمالش رشد می کند، احترام و حرمت او نسبت به خدا افزایش می یابد. زمانی می رسد که این چیزها بر تمامی قسمتهای زندگیش حاکم می شود. حتی در میان یک شکست اخلاقی، او درمی یابد که احترام عمیق و پایداری نسبت به خدا دارد، احترام که نمی تواند از آن فرار کند. این احترام که از جانب خدا در او قرار گرفته او را به سوی توبه و اعتراف سوق می دهد.^{۷۳}

معلوم است که ترس خداوند، عمل رایج در بین بسیاری از انجیلیهای مُعترف یا کلیساهای انجیلی نیست. کمیاب بودن آن، هشدار است که نشان می دهد، همه چیز به خوبی پیش نمی رود. چون ترس خداوند و پرهیزگاری واقعی در ارتباط مستقیم با یکدیگرند، عدم حضور یکی، نشاندهنده نقصان دیگری است. همانطور که متوجه شدیم، ترس خداوند برای پرهیزگاری کتاب مقدسی بسیار اساسی است، طوریکه قوم واقعی خدا غالباً به عنوان "ترسندگان خداوند" خطاب می شدند.^{۷۴} باید از خود پرسیم که آیا کسانی که ما را به خوبی می شناسند، چنین توصیفی درباره ما خواهند داشت. کاهش ترس خداوند در قوم خدا، غالباً نتیجه جهالت آنها نسبت به صفات و اعمال خداست. عدم حضور ترس خداوند، غالباً نشانه آن است که قوم بدون تولد تازه یا بدون ایمان هستند.

برکت تکثیر شده

ارمیا ۳۲: ۳۸-۳۹ با یک وعده دیگر درباره جماعت عهد جدید به پایان می رسد: نه تنها ترس خداوند و برکت آن نشاندهنده شخص مسیحی و کلّ کلیسا خواهد بود، بلکه این مزایا در زندگی فرزندان و فرزندان فرزندان جاری خواهد شد. چنانکه ارمیا در آیه ۳۹ اعلام می کند که کسانی که از خداوند می ترسند "به خاطر خیریت خودشان و خیریت فرزندانشان که پس از ایشان خواهند بود."

در عهدعتیق وعده برکت بر فرزندان کسی که از خداوند می ترسد بسیار متداول است. بر اساس امثال، ترس خداوند نه تنها اعتمادی محکم برای کسانی است که این ترس را دارند، بلکه پناهگاهی برای فرزندان آنهاست.^{۷۵} پیدایش ۱۸: ۱۹ جایگاه خدا نقشه خود را برای ابراهیم آشکار می کند، به شکل قدرتمندی رابطه بین افراد دیندار و نسلهای آنها را نشان می دهد: "زیرا او را برگزیده ام تا فرزندان و اهل خانه خویش را پس از خود، امر فرماید که با به جا آوردن پارسایی و عدالت، طریق خداوند را نگاه دارند، تا خداوند آنچه را که به ابراهیم وعده داده است نصیب او گرداند."

چون این پاتریارک حقیقت را حفظ کرد، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، یعقوب و فرزندان شد که بعد از آنها می آمد. بنابراین، مسئولیت همه نسلهای اسرائیل، هدایت نسل بعدی بوسیله بازگویی اعمال نجات دهنده عظیم خدا، تعلیم فرامین او و ارائه الگویی از پرهیزگاری حقیقی بوسیله احترام و اطاعتشان بود. هدف این بود که هر نسلی مانند نور برای نسلهای بعدی و ملتهای مُشرک اطرافشان باشد تا همه نسبت به مزایای وفاداری و اطاعت از تنها خدای حقیقی متقاعد شوند. به همین دلیل موسی، ملت اسرائیل را اینطور نصیحت کرد:

بشنو، ای اسرائیل: یهوه، خدای ما، خداوند یکتاست. یهوه خدای خود را با تمام دل و با تمام جان و با تمام قوّت خود محبت کن. و این سخنان که من امروز تو را امر می فرمایم بر دل تو باشد. آنها را به دقت به فرزندان بیاموز و حین نشستن در خانه و رفتن به راه و هنگام خوابیدن و برخاستن از آنها گفتگو کن. آنها را چون نشان بر دست خود ببند و چون علامت بر پیشانیت بگذار. آنها را بر چارچوب در خانه خود و بر دروازه های خویش بنگار. (تثنیه ۶: ۴-۹)

پس آنها را نگاه داشته، به جای آرید، زیرا این است حکمت و فهم شما در نظر قومهایی که چون همه این فرایض را بشنوند، خواهند گفت: "بدرستی این قوم بزرگ، مردمانی حکیم و فهیمند." (تثنیه ۴: ۶)

پدران هر نسل باید خود را کاملاً وقف هدایت نسل بعدی می کردند. فرامین خدا باید در قلبشان قرار می گرفت و با سختکوشی به پسران و دخترانشان تعلیم می دادند. خدا و کلامش باید بخش ضروری کل زندگیشان در داخل و خارج از خانه می بود.^{۷۶} به هر حال، اگرچه شریعت و انبیا دائماً بر جدیت این سعی و کوشش در اسرائیل پافشاری می کردند، اما این امر به ندرت اطاعت می شد. در حقیقت، نویسندۀ داوران به ما می گوید که حتی نسل اولی که وارد سرزمین وعده شدند، شدیداً این نظارت را نادیده گرفتند: "آن نسل [نسل یوشع] نیز همگی به پدران خود پیوستند و بعد از آنها نسل دیگری برخاستند که نه خداوند را می شناختند و نه از کارهای که او برای اسرائیل کرده بود آگاهی داشتند." (۲: ۱۰)

اگرچه دوره های مختصری از بیداری در سراسر تاریخ اسرائیل وجود داشت، اما آنها خیلی کوتاه بودند. به ندرت یک نسل، دعوت والای خود برای تعلیم به فرزندان را به تحقق می رساند. به ندرت نسل بعدی از پرهیزگاری و هدایت نسل پیشین برخوردار می شد. اما در این زمینه، ارمیا درباره آینده و عهدی نبوت کرد که در آن هر عضو از قوم خدا قلبی را دریافت می کند که ترس خداوند را دارد، نه تنها برای خیریت خود بلکه برای خیریت فرزندان که بعد از او می آیند.^{۷۷}

باید بدانیم که در این آیات، خدا نجات هر فرزندی را که در خانواده مسیحی متولد می شود تضمین نمی کند، بلکه وعده می دهد که هر مسیحی واقعی، هر عضو واقعی کلیسا، با ترس عمیق و پایدار نسبت به خدا شناخته می شود که برای فرزندان او و همه کسانی که با او در ارتباط خواهند بود مزیت بزرگ روحانی خواهد داشت. در حقیقت، یکی از بزرگترین نشانه های مسیحی واقعی، خیریت روحانی است که از سوی او به اطرافیانش جاری می شود، مخصوصاً نزدیکانش، از جمله همسر- یا فرزندان. شاید بتوان چنین چیزی را درباره کلیسای کلی مطرح کرد. ما می دانیم که کلیسا به خاطر خیریت روحانی یا مزیت که دیگران از تعلیم و پرهیزگاری آن دریافت می کنند یک کلیسای حقیقی است.

در نتیجه، کسانی که ادعای مسیحیت می کنند باید به چند سؤال مهم باقیمانده پاسخ بدهند: آیا ترس خداوند، ویژگی برجسته زندگی ماست؟ آیا این یک واقعیت قابل مشاهده در مشارکتها یا کلیساهای ماست؟ آیا احترام ما نسبت به خداوند تأثیر روحانی مثبت بر اطرافیان ما می گذارد، مخصوصاً کسانی که به ما نزدیکند؟ آیا در نظارت خود برای انتقال حقیقت خدا به نسلهای بعدی وفاداریم؟ آیا دعوت والای خود را برای تعلیم فرزندان به تحقق می رسانیم و آنها از الگوی ما بهره مند می شوند؟ اگر این چیزها برای ما بیگانه است یا در بین ما نایاب است، باید باعث نگرانی بسیار ما شود. این چیزها در ایمان مسیحی، اختیاری نیست، بلکه نشانه های ایمان است.

کاربردها

ما با سه خصوصیت حیاتی قوم عهدی و جدید خدا آشنا شدیم: اول، کسانی که واقعاً مسیحی اند، یک دل داشته و در علایق خود نسبت به خدا و یکدیگر متحدند. دوم، آنها یک راه یا یک هدف و رفتار خواهند داشت: آنها پیروان عیسی مسیح خواهند بود. سوم، آنها با یک ترس واقعی در برابر خداوند شناخته خواهند شد که در نتیجه آن، خودشان و کسانی که بعد از آنها می آیند برکت خواهند یافت.

نمی توان در ماهیت واقعی ایمان اغراق کرد. به هر حال، شخص مسیحی در روز ایمان آوردن کامل نمی شود. همه ما هنوز منتظر نجات و جلال نهایی خود هستیم.^{۷۸} با وجود همه تغییراتی که روح القدس در ما ایجاد کرده، یک وجه از سقوطمان باقیمانده است. این به ضدّ ماهیت جدیدمان برخاسته و بر علیه تلاشهایمان برای شباهت یافتن به مسیح و پرهیزگاری حقیقی می جنگد. پولس رسول به این دشمن به عنوان جسم ما اشاره می کند و جنگ آنرا بر ضدّ ما توصیف می کند: "زیرا تمایلات نفس برخلاف روح است و تمایلات روح برخلاف نفس؛ و این دو بر ضد هم اند، به گونه ای که دیگر نمی توانید هر آنچه را که می خواهید به جا آورید." (غلاطیان ۵ : ۱۷). زندگی مسیحی چالش بزرگ انسان جدید با جسم، دنیا و شریر است، اما این چالش با گناه، شکستگی به خاطر قصورات و پافشاری بدون توجه به سرگردانیهای ماست که کار خدا را در درون ما اثبات می کند.

به هر حال، بین آنچه کتاب مقدس درباره قوم عهدی و جدید خدا تعلیم می دهد و شرایط اکثر انجیلگرای غربی، اختلاف زیادی وجود دارد. در بسیاری از موارد، انسانگرایی و ماده گرایی بر

علاقه الهی و محبت فداکارانه به برادران پیشی گرفته است. تعالیم و اصول اصلی که یکبار برای همیشه به مقدّسین سپرده شده بود، با لنز ترجیحات شخصی، آسودگی غربی و روانشناسی، از نو تفسیر شده است، بدون کمترین توجه به دستور زبان، زمینه یا عقاید و اعترافات دوران اولیه. تمرکز انحصاری بر شباهت به مسیح که به پاداش ابدی رهنمون می شود، جایگزین پرورش کامل استعدادهای خود در عالم دنیوی شده است.^{۷۹} ترس خداوند توجیه شده یا در کنار بقیه تعالیم و اصول کتاب مقدسی دیگر که برای قلب شکننده انسان امروزی بسیار خشن به نظر می رسند کنار گذاشته شده است.

با علم بر این انحرافات از کتاب مقدس و محترم ترین اعترافات مسیحیت تاریخی، تعجبی ندارد که ظاهراً جماعت انجیلی در نفسانیت و گناه فرو رفته است. اما ترسناکترین مسأله درباره بسیاری از اشخاص و کلیساها این است که انجیلی دانستن خود به این معنا نیست که آنها با گناه در کشمکشند، بلکه آنها اصلاً در کشمکش نیستند. خطر بزرگ در انجیلی گرایی غربی این نیست که با کمی دنیاپرستی، بی تفاوتی و خودپرستی فاسد شده است، بلکه با این ننگ و آلودگی، هیچ مشکلی ندارد. در حقیقت، اکثر آنها حتی متوجه نمی شوند که چنین چیزی وجود دارد. دو دلیل احتمالی برای این نابینایی در برابر یک بیماری وحشتناک و مشخص وجود دارد.

احتمال اول این است که بسیاری از خادمین و حاضرین در جماعت انجیلی، غیرایماندار و نفسانی هستند. حتی در زمان بیداری عظیم آمریکا چنین چیزی وجود داشت. مبشر بزرگ، جورج وایتفیلد (۱۷۱۴ - ۱۷۷۰) نوشت:

چون من حقیقتاً متقاعد شده ام که اکثر واعظان درباره یک مسیح ناشناخته و احساس نشده صحبت می کنند؛ و دلیل اینکه جماعتها بسیار مُرده اند، این است که انسانهای مُرده برایشان موعظه کرده اند. باشد که خداوند به خاطر نام خود، آنها را زنده و بیدار کند! چگونه انسان مُرده می تواند فرزندان زنده بوجود آورد؟ حقیقتاً درست است که اگر خدا بخواهد می تواند انسانها را بوسیله ابلیس تبدیل کند و می تواند بوسیله خادمان غیرایماندار نیز این کار را انجام دهد؛ اما من معتقدم که او به ندرت از آنها برای رسیدن به این هدف استفاده می کند. خیر، خداوند از وسایلی استفاده می کند که بوسیله عمل روح مبارکش برای کاربرد مقدّس او ساخته شده اند.^{۸۰}

کسانیکه می گویند انجیل گرایی با غیرایمانداران اشباع شده خود را در معرض اتهام بی محبتی، اعتقاد به عدالت شخصی و عدم بردباری قرار می دهند. اما ما باید این موضوع را اعلام کنیم. حتی تزلزل ناپذیرترین اعتراف ایمان، اثباتی برای ایمان آوردنِ شخص نیست. عیسی هشدار داد که هر آنکه او را "خداوند، خداوند" خطاب کند، وارد ملکوت نخواهد شد، بلکه هر که اراده پدر را به جا آورد.^{۸۱} شخص مسیحی با میوه هایش شناخته می شود.^{۸۲} بنابراین اگر اجازه بدهیم که بسیاری از انجیلیهای مُعترفی که هیچ میوه ای به بار نمی آورند در صهیون بخوابند، درحالیکه مجازاتشان نزدیک است، در واقع به آنها محبت نمی کنیم. خدا به حزقیال نبی گفت: "ای پسر انسان، من تو را برای خاندان اسرائیل به دیدبانی برگماشتم. هرگاه کلامی از دهان من بشنوی، باید از جانب من بدیشان هشدار دهی. اگر من به مرد شریر بگویم، "به یقین خواهی مرد!" و تو به او هشدار ندهی و به جهت بر حذر داشتن او از طریقه‌های شیرانه سخن نگویی تا جان‌ش را برهانی، آن مرد شریر در گناه خویش خواهد مرد اما من خون او را از دست تو خواهم طلبید." (حزقیال ۳ : ۱۷ - ۱۸؛ همچنین به ۳۳ : ۷ - ۹ نیز مراجعه کنید).

دومین احتمال این است که بسیاری از کسانیکه واقعاً ایمان آورده اند، به خاطر عدم شناخت و خطای بسیاری از کسانیکه در سکوی موعظه می ایستند، پژمرده می شوند. آنها به ندرت درباره صفات خدا تعلیم می دهند. شرارت اساسی انسان را انکار کرده یا نادیده می گیرند. صلیب را به عنوان شهادتِ محبت نشان می دهند، به جای اینکه آنرا به عنوان وسیله ای برای فرونشاندن خشم و اجرای عدالت الهی و تسکین غضبِ خدای قدوس نشان دهند. انجیل را در حد چند جمله درباره مسیح کاهش داده اند که آنقدر محتویات تعلیم و اصولش ناچیز است که نمی توان حتی به عنوان یک عقیده در نظر گرفت. دعوت انجیل به توبه و ایمان را با معامله موهوم و خُرافی بین گناهکار و خدا معاوضه کرده اند. خادمان به کسانیکه سرشان را خم کرده و دستشان را بلند کرده و دعای گناهکار را تکرار می کنند، اطمینان نجات را می دهند. کسانیکه ایمانشان را به مسیح اعتراف می کنند، به ندرت به چالش کشیده می شوند تا خود را بیازمایند و ببینند که آیا در ایمان هستند یا فراخواندگی و برگزیدگی خویش را تثبیت کنند.^{۸۳} تعداد خیلی کمی شنیده اند که بدون قدوسیت و تقدیس، هیچ کس خداوند را نخواهد دید.^{۸۴} نهایتاً، قواعد عملی طراحی شده برای ارائه بهترین حیات ممکن در این دنیا، جایگزینِ تعالیمی شده که شخص را در دینداری هدایت کرده و برای

ابدیت آماده می سازد. با وجود همه فعالیتها، قحطی کلام خدا را در این سرزمین کاهش نداده ایم.^{۸۵}

پس برای درمان آن باید چه کار کنیم؟ اول باید بدانیم که درمان آن، فوق از توان ماست و به نزد خدا فریاد برآوریم تا بر این آشفتگی که ایجاد کرده ایم، رحم کند. در زمان حزقیال، خدا به دنبال انسانی بود که دیوار را بسازد و در شکاف در نزد خدا بایستد تا قوم نابود نشود، اما کسی را نیافت.^{۸۶} به فیض خدا، باشد که او شب و روز، ما را در آنجا بیابد که هرگز خاموش نشده و او را نیز آرامی مدهیم تا زمانی که کلیسایش را در تمامی زمین مایه ستایش گرداند.^{۸۷}

دوم باید از همه وسایل نفسانی که برای "رشد" کلیسا بکار برده ایم، شرمند شویم و آنها را با بیزاری شدید کنار بگذاریم. باید خود را از سلاح شائول پاک کنیم و فقط بهترین سنگها را برای فلاح خود انتخاب کنیم: کلام خدا، دعای شفاعت و محبت فداکارانه. نباید فراموش کنیم که اگرچه در جسم زندگی می کنیم، اما با جسم نمی جنگیم. اسلحه های جنگ ما، اسلحه های جسمانی نیستند، بلکه قدرتهای الهی برای نابودی قلعه ها و موانعی که بر علیه انجیل و پیشرفت ملکوت مسیح می ایستند. فقط با قدرت خدا می توانیم گمانه زنیهای عصر- خود و هر چیز مغرورانه ای که بر علیه شناخت خدا برخاسته نابود سازیم. فقط با وسایل خدا می توانیم هر فکری را به اطاعت مسیح درآوریم.^{۸۸} سوم، نیاز به دریافت تأیید از انسانها نباید بر ما حاکم شود. باید همه تقدیر و ستایشها را خوار بشماریم، به غیر از تقدیرهایی که برای مرد خدا مناسب است. در این زمینه پولس رسول راهنماییهای خاصی به ما می دهد:

بلکه در هر چیز شایستگی خود را نشان می دهیم، آن گونه که از خادمان خدا انتظار می رود: با بردباری بسیار در زحمات، در سختیها، در تنگناها، در تازیانه ها، در زندانها، در هجوم خشمگین مردم، در کار سخت، در بی خوابی، و در گرسنگی؛ با پاکی، با معرفت، با صبر، با مهربانی، با روح القدس، با محبت بی ریا، با راستگویی، با قدرت خدا، با اسلحه پارسایی به دست راست و چپ؛ در عزت و ذلت، و بدنامی و نیکنامی. گویی گمراه کننده، اما حقیقت را می گوئیم؛ گویی گمنام، اما شناخته شده ایم؛ گویی در حال مرگ، اما هنوز زنده ایم؛ گویی دستخوش مجازات، اما از پا درنیامده ایم؛ گویی غمگین، اما همواره شادمانیم؛ گویی فقیر، اما بسیاری را دولت مند می سازیم؛ گویی بی چیز، اما صاحب همه چیزیم. (دوم قرن بیان ۶: ۴ - ۱۰).

فصل پانزدهم

عهد ابدی

و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست که هرگز از نیکویی کردن به ایشان باز نایستم. و ترس خود را در دل ایشان خواهم نهاد تا از من روی برتانبند.

- ارمیا ۳۲ : ۴۰

اگر حقیقتاً مسیحی هستیم، به زودی به این درک عمیق دست می یابیم که امنیت و اطمینان نجاتمان بر دو ستون بزرگ تکیه می کند: وفاداری خدا به عهدش و عمل کامل نجات او برای ما.^۱ یکی از خصوصیات برجسته و ضروری ایماندار واقعی این است که در طول دوران کامل زندگی، درک او درباره اینکه نجات تماماً از خدا، تماماً از فیض و تماماً از مسیح است بیشتر می شود. خدا ما را دوست دارد، اگرچه ما او را دوست نداشتیم.^۲ او به طرف ما آمد، وقتی که ما به نزد او نرفتیم.^۳ هنگامیکه ناتوان بودیم، ما را در نزد خود عادل ساخت.^۴ او از ما رویگردان نمی شود اگرچه شکستهای بیشمار اتهامات وجدان و روحهای شریر ما را درهم می شکنند.^۵

ایماندار بالغی که درکش بیشتر شده و می داند که نجات تماماً با فیض است، با کوچکترین چیزی که بگوید نجاتش نتیجه فضیلت یا شایستگی خودش است، عمیقاً دچار مشکل می شود. او ترجیح می دهد که بزرگترین شکستهای اخلاقیش نمایان شود و تحقیرآمیزترین نگاهها را نسبت به او داشته باشند، اما کسی او را بزرگ و مسیح را کوچک نکند. بعلاوه، او هر ستایش و تقدیری را خوار می شمارد، به غیر از آنچه به مسیح تقدیم شود. به همین دلیل مسیحی بالغ با موعظه ای که شرارت جهانی انسان را نمایان می سازد، مبارزه نمی کند. او می داند که هرچه انسان تاریکتر ترسیم شود ستاره صبح مسیح درخشانتر نمایان می شود.^۶

مسیحی بالغ از عملی که خدا به خاطر او انجام داده، خشنود شده و افتخار می کند که عادل شمردگی، تقدیس و جلال نهایی او فقط در مسیح است.^۷ فریاد عظیم قلبش این است: "اما مباد که من هرگز به چیزی افتخار کنم جز به صلیب خداوندان عیسی مسیح" و "نه ما را، خداوندا، نه ما را!"

بلکه نام خود را جلال ده" (غلاطیان ۶ : ۱۴؛ مزامیر ۱۱۵ : ۱). این حقیقت با وضوح شگفت انگیزی در نامه پولس به کلیسای فیلیپی بیان شده، جایکه او یکی از مختصرترین و درعین حال قدرتمندترین توصیفات مسیحی واقعی را ارائه می دهد. او می نویسد: "زیرا ختنه شدگان واقعی ماییم که در روح خدا عبادت می کنیم، و فخرمان به مسیح عیسی است و به افتخارات انسانی خود اتکا نداریم." (فیلیپیان ۳ : ۳).

اگر فقط یک بُرهان برای ایمان آوردن وجود داشته باشد، آن برهان این است: ایماندار حقیقی به شخص و عمل مسیح فخر خواهد کرد و حتی کوچکترین اعتمادی به خود یا اعمال خود نخواهد داشت. او هر امیدی برای دستیابی به عدالت از طریق انجام شریعت را رد کرده و خوار می شمارد، تا در مسیح یافت شود، عدالتی را بیابد که از خدا و بر اساس ایمان است.^۸ خشنودی عظیم و اعترافش این است:

! soli Deo Gloria و sola fide, sola gratia, solus Christus

ما نمی توانیم درباره این حقیقت اغراق کنیم. وقتی شخص مسیحی بالغ می شود او کوچک شده و به مسیح ارتقا می یابد.^۹ او همه امیدش را به شایستگی خود کنار گذاشته و به عمل کامل و تکمیل شده دیگری اعتماد می کند. هیچ اعتمادی بر نگاه درونی نخواهد داشت و نگاهش را به بیرون و فقط به مسیح می دوزد. شتری که باری را بر خود حمل می کند نمی تواند از سوراخ سوزن عبور کند.^{۱۰} همچنین مردی که بر عدالت خود تکیه می کند نمی تواند وارد ملکوت آسمان شود.

وفاداری خدا به عهدش

ارمیا ۳۲ : ۴۰ با این وعده خدا آغاز می شود که با قومش عهد ابدی می بندد: عهدی تغییرناپذیر و فسخ ناپذیر که هرگز از نیکویی کردن به آنها بازنیستد. اصطلاح *جاودانی* از یک کلمه عبری ترجمه شده که نشاندهنده چیز همیشگی، ابدی یا بی پایان است.^{۱۱}

این آیه از این اصطلاح استفاده می کند تا ثابت کند که وفاداری خدا به این عهد و عواقب آن، ابدی خواهد بود.^{۱۲} در طول سالهای زندگی ایماندار، در طول نسلهای بسیاری که تا به امروز وجود داشته و در روزهای بیشمار ابدیت که خواهد آمد، برکات این عهد جدید هرگز از بین نخواهد رفت. آمدن مسیحا سرآغاز زمانهای آخر و تحقق عظیم همه چیزهایی است که در شریعت و انبیا نبوت شد.^{۱۳}

زمان مناسب و خاتمه همه چیز در مسیح گرد آمده است.^{۱۴} اگرچه هنوز منتظر نجات بدنهای خود و پایان نهایی همه چیز هستیم، اما می دانیم که حضور کنونی ما در نزد خدا، به کاملترین شکل است.^{۱۵} او خداوند ما شده و ما قوم او. او "ما را در مسیح به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی مبارک ساخته است." (افسیان ۱ : ۳) جایگاه ما نهایی، ابدی، تغییرناپذیر و فسخ ناپذیر است. خدا به زودی عهد خود را با روز و شب زیر پا گذاشته و الگوهای ثابت آسمان و زمین را تغییر خواهد داد، اما قومش را ترک نخواهد کرد.^{۱۶} اگرچه ممکن است یک زن، کودک شیرخواره خود را فراموش کند و بر پسر رَحِم خویش تَرَحَم ننماید، اما خدا ما را فراموش نمی کند: او ما را بر کف دستهایش نقش کرده است.^{۱۷}

اگرچه این موضوع صریحاً بیان نشده، اما کلمات مشخص ارمیا ۳۲ : ۴۰ بوضوح نشان می دهد که اعتماد ما بر ماهیت فناپذیر و تغییرناپذیر عهد جدید، بر اساس شخصیت بی عیب و نقص خداست. خدا از طریق ارمیای نبی، خود را اجرا کننده قواعد یا عامل اولیة نجات ما و به عنوان کسی آشکار می کند که کلّ این عهد بر او تکیه دارد. او اعلام می کند: "و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست که هرگز از نیکویی کردن به ایشان بازناایستم. و ترس خود را در دل ایشان خواهم نهاد" (ارمیا ۳۲ : ۴۰). بنابراین، مطابق اعتراف خدا متوجه می شویم که عهد تازه کاملاً بر اساس وفاداری او و قدرت انجام کاری است که وعده داده است. مفهوم این حقیقت، به دو صورت است. اول، خدا را جلال می دهد. از آغاز تا پایان، کار خداست و تحقّق آن فقط خدا را جلال می دهد. دوم، این تسلی برای قوم خداست و پایه ای که باعث قوّتشان می شود. اگر حتی ذره ای از نجات ما به خودمان وابسته بود، قلبمان از یأس و نومیدی ذوب و ضعیف می شد و امیدی به بهبودی آن نبود. اما چون این عهد بر خدایی تکیه دارد که شکست ناپذیر است و عمل نجات که از نظر زمانی، نامحدود است، از ارزش نامحدودی برخوردار بوده و ابدی است.

ما باید با تکرار این نکته از خود بپرسیم که اگر این عهد بی قید و شرط نبود، حتی بهترین اشخاص، چه امیدی می توانستند داشته باشند؟ حتی اگر بدترین اعمال ما از بین می رفت و اجازه داشتیم که فقط بهترین اعمالمان را به حضور تخت داوری خدا ببریم، آیا چنین فکری ما را به لرزه در نمی آورد؟ آیا کتاب مقدس به ضدّ ما شهادت نداده که عادلانه ترین اعمال ما چیزی بیش از پارچه کثیف

نیست؟ در برابر عدالت بسیار سفید خدا، همه ما مانند برگ پژمرده خواهیم بود و گناهان ما مانند باد، ما را با خود می برد.^{۱۸}

هر مسیحی که حتی کوچکترین شناختی از کتاب مقدس دارد، می داند که اگر این کلامی که بوسیله ارمیای نبی اعلام شده، وجود نمی داشت، وضعیت ما بسیار وحشتناک بود؛ کلامی که به اندازه خدایی که آنرا ساخته، وفادار و شکست ناپذیر است. این وعده به اندازه فکر و ذهن الهی که آنرا شکل داده، ابدی است. به ما ایمانداران اطمینان می بخشد که صرفنظر از ناتوانی خود، وارد عهد ابدی و بی قید و شرط با خدا شده ایم. همه این کارها را او انجام داده، و ما کلام مطمئنی را داریم که بر پایه آن می ایستیم، نه تنها در این جهان، بلکه در تمام دورانهایی که می آید. به همین دلیل، آزادانه و همزمان تصدیق می کنیم که با فیض نجات یافته ایم، نه بوسیله خودمان و اعمالمان، بنابراین کسی در بین ما نباید فخر کند.^{۱۹}

عهدعتیق درباره ماهیت ابدی و بی قید و شرط عهد جدید وعده می دهد که مطابق وعده ارمیای نبی نیست، اما به طور یکسان در کلام اشعیای نبی آشکار شده است. خدا از طریق او به قومش می گوید:

گوش فرا داده، نزد من آیید؛

از من بشنوید، تا جانهای تان زنده گردد.

من با شما عهد جاودانی خواهم بست،

همانند محبت وفادارانه ام به داوود. (۳: ۵۵)

ما از این متن درمی یابیم که عهد ابدی خدا با قومش، بر اساس یا مطابق رحمتهای وفادارانه به داوود خواهد بود. اگرچه تفسیر این عبارت به نوعی دشوار است، اما اکثر محققان با این تفسیری که مطرح خواهد شد، موافقت. اولاً بزرگترین رحمت خدا نسبت به داوود، وعده مسیحا بود.

اگرچه داوود با پدران خود می آرامید و نسلش به خاطر گناه و سرکشی نابود می شد،^{۲۰} اما خدا وعده داد که شاخه ای از درخت افتاده نسل داوود برمی خیزد.^{۲۱} او قومش را احیا خواهد کرد و از طریق او، خانه داوود یا سلسله اش تا ابد باقی خواهد ماند و تختش تا ابد بر پا خواهد بود.^{۲۲}

متقابلاً، عهد ابدی خدا با قومش، مطابق این رحمت‌های وفادارانه است. در زمان کامل، وقتی قوتی نداشتیم و در دنیا بدون خدا بودیم، مسیحا از نسل داوود آمد.^{۲۳} بدنش به خاطر نافرمانی‌های ما سوراخ شد، به خاطر تقصیرهای ما له گشت و به زخم‌های او ما شفا می‌یابیم.^{۲۴} در روز سوم، خدا او را دوباره برخیزانید، درد شدید مرگ را به پایان رساند، چون غیرممکن بود که او تحت تسلط قدرت مرگ بماند.^{۲۵} سپس، او به آسمان صعود کرد و به دست راست خدا نشست.^{۲۶} از طریق او، خیمه سقوط کرده داوود از نو بنا شد، تا همه انسانها در طلب خداوند باشند، حتی امت‌هایی که به نام او خوانده می‌شوند.^{۲۷} ما در او بواسطه خون او رهایی یافته ایم که این همان آمرزش گناهان است که آن را به اندازه غنای فیض خود به فراوانی به ما بخشیده است.^{۲۸}

مسیحا آمد و خانه ویران شده داوود را برافراشت، زمانی که تعمیر آن فوق از قدرت یا مهارت انسان فانی بود. به همین ترتیب، او در حالت ویران شده و بیچاره ما به نزدman آمد و عهد ابدی با ما بست، نه به خاطر شایستگی ما، بلکه به خاطر رحمت‌های چندگانه و پایان ناپذیر خود. نجات ما و تداوم آن نیز مانند داوود، کاملاً به خدا و مسیحش وابسته است. این حقیقت بیشترین امید را به کسانی می‌بخشد که هیچ امیدی به خود ندارند. اگرچه شکست‌های ما بیشمار است، اما می‌دانیم که در امنیت هستیم، چون خدا یا مسیحش هرگز در برقراری عهدی که با ما بسته اند، شکست نمی‌خورند.

دوم، رحمت‌های وفادارانه خدا به داوود، محدود به ارتقاء او از یک پسر بچه چوپان به پادشاه اسرائیل یا وعده خانه ابدی از طریق مسیحا نیست، بلکه اینها به فیض خدا برای داوود اشاره می‌کنند که صرفنظر از بی وفایی و شکست‌های اخلاقی اوست. داوود با وجود همه فضایلش، همچنان انسانی مانند ما بود، تحت تسلط جسم و به خاطر خطاهای بسیار بر ضد شریعت خدا، آسیب دیده بود.^{۲۹} اگرچه با ایمان به خدا متصل بود و هرگز به سوی اعمال بُت پرستانه پادشاهان دیگر نرفت، اما تعدادی از گناهان گزارش شده او رسواکننده بود. دروغ او به اخیملک باعث شد که کاهنان شهر نوب کشته شوند.^{۳۰} زنای او با بت‌شعب باعث قتل شوهر او، اوریا و مرگ پسر-نوزاد داوود و بت‌شعب شد.^{۳۱} غرورش برای سرشماری باعث شد که طاعون بیاید و هفتاد هزار مرد از دان تا بت‌شعب کشته شدند.^{۳۲} به هر حال، با وجود گناه داوود، خدا همه وعده‌هایی را که به او و خاندانش داده بود، انجام داد که در پایان عمر و در آخرین سرودی که از او گزارش شده، اعلام می‌کند: "او با من عهد جاودانی بسته است، که در همه چیز آراسته و مستحکم است." (دوم سموئیل ۲۳ : ۵)

دوباره این رحمتها نسبت به داوود و ما در عهد جدید، بر اساس فضایل یا شایستگیهای ما نیست، بلکه بر اساس شخصیت خدای ماست. این عهد "در همه چیز آراسته و مستحکم است"، چون به او تکیه می کند. او تغییر نمی کند و بنابراین ما هلاک نشده ایم.^{۳۳} او وعده داده که به ما نیکویی کند، نه بر اساس لیاقت ما، بلکه بر اساس مهربانی و رحمتهای محبت آمیزش که بوسیله ایمان به عیسی مسیح، به ما تعلق دارد. درحقیقت، فقط در مسیح و به خاطر کفاره او، رحمتهای الهی که داوود در مزامیرش ستود، امکان پذیر شده است.

به خاطر عهد ابدی خدا و وعده های آن، شخص مسیحی از بیشترین امنیت برخوردار است. خدا در مسیح، با هریک از ما، عهدی ابدی، تغییرناپذیر و فناپذیر بسته که می گوید از نیکویی کردن به ما باز نمی ایستد. این حقیقت، به همراه ایمان، باید حتی به ترسوترین مقدّسین، بیشترین امید را ببخشد. باید ضعیفترین اشخاص را مانند شیری شجاع بسازد، حتی وقتی با صدای بلند و بی رحم وجدان و بیرحمانه ترین تهمت شخص شریر مواجه می شویم.

وقتی متهم کننده، شکستهای ما را می شمارد و اعلام می کند که این عهد باطل شد، ما به وفاداری خدایمان و عمل کامل مسیح برای ما تکیه می کنیم. وقتی او با انتقام برعلیه ما عمل می کند، ما با همان شدّت به مسیح می چسبیم. ما ترسی نداریم و تسلیم نمی شویم، چون امیدمان بر عهد ابدی است که بر اساس رحمتهای وفادارانه خدایمان می باشد. او از نیکویی کردن به ما باز نمی ایستد!

تبعیت ایماندار

وعده هایی که تابحال مورد توجه قرار داده ایم، پایه و منبع بزرگ امید ایماندار است. به هر حال، این وعده ها غالباً به اشتباه تفسیر شده اند: اگر خدا با ما عهد ابدی بسته، پس به ما پشت نخواهد کرد، آیا به این معناست که نجات ما تضمین شده، حتی اگر در بی تفاوتی و سرکشی به شخص او و اراده او زندگی کنیم؟ آیا به زندگی در گناه ادامه دهیم تا فیض افزایش یابد؟^{۳۴} قطعاً اینطور نیست! همان خدایی که وعده داد که هرگز به قوم خود پشت نخواهد کرد، این وعده را داده که در آنها چنان احترامی ایجاد می کند که نمی گذارد به او پشت کنند. او از طریق ارمیای نبی اعلام کرد: "و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست که هرگز از نیکویی کردن به ایشان بازناایستم. و ترس خود را در دل ایشان خواهم نهاد تا از من روی برنتابند." (ارمیا ۳۲ : ۴۰)

برای درک و بکارگیری صحیح این متن، باید بدانیم که این شامل دو وعده لازم و ملزوم است. مانند دو سوی یک سکه که یکی بدون دیگری نمی تواند وجود داشته باشد. خدا در وعده اول تعهد می کند که عهد ابدی با قوم خود ببندد که از نیکویی کردن به آنها بازنايستد. اما در وعده دوم تعهد می کند که ترس خود را در دل قومش قرار دهد تا آنها از او رویگردان نشوند و در سرکشی و بی ایمانی دائمی یا ثابت سقوط نکنند. اگرچه همه به شکلهای گوناگون لغزش می خورند و بعضیها شاید برای مدتی در گناه دردناک و جدی سقوط کنند، اما اگر واقعاً مسیحی هستند، با شکستگی و ایمان بازمی گردند.^{۳۵} آنها نمی توانند برای همیشه پشت کنند یا به سوی نابودی بروند.^{۳۶} بزرگترین اعترافات کلیسا این حقیقت پر جلال را منعکس می کند:

و اگرچه آنها [مقدّسین] ممکن است با وسوسه شیطان و دنیا، فسادی که در آنها باقیمانده و عدم محافظت از خود، در گناهان جدی و دردناک سقوط کنند و تا مدتی به آن ادامه دهند، که به موجب آن باعث نارضایتی خدا شده و روح القدس او را محزون کنند، به فیض و تسلی خود آسیب برسانند، قلبشان را سخت کنند و به وجدانشان آسیب برسانند، به دیگران آسیب رسانده و باعث رسوایی آنها شوند، و داوری موقت را بر خود بیاورند، اما [با وجود همه اینها] باید [به موقع] از نو توبه کنند و بواسطه ایمان به مسیح عیسی تا به آخر نجات یابند.^{۳۷}

احتمالاً ایمان آوردن یک نفر، باشکوهترین نمایش قدرت خدا در جهان هستی است. اگرچه تصمیم گیری فردی ضروری است، اما اساساً از اول تا به آخر، خدا کار می کند. خدا در هنگام ایمان آوردن، قلب شخص را احیا و تبدیل می کند تا او خلقتی تازه شود.^{۳۸} این صرفاً یک شعر، استعاره اغراق شده یا مبالغه نیست؛ بلکه باید به طور واقعی در نظر گرفته شود. از طریق عمل تولد تازه روح القدس، شخص ماهیت جدیدی را به همراه علایق جدید و عادلانه دریافت می کند که دیگر دوری از خدا، دوستی با دنیا یا گناه را تحمل نمی کند.^{۳۹} اگرچه ممکن است گمراه شود، اما نمی تواند به مدت طولانی گمراه شود، بلکه توسط نیروهای زیادی در درون و بیرونش مجبور می شود که به سوی خدا بازگردد. ماهیت جدیدش نسبت به گناه بیمار شده و باعث می شود که از آن بیزار شود، حتی زمانیکه هنوز در حال جویدن گوشت ممنوعه است.^{۴۰} روحی که در او ساکن است، او را نسبت به گناهش ملزم کرده و امیدی تازه می بخشد که در طلب بخشش و احیا در رحمتهای خدایش باشد.^{۴۱} پسر به دنبال او خواهد رفت و با یادآوری محبت جلجتا، او را به سوی خود می کشاند.^{۴۲} پدر

از هر وسیله مشیت الهی استفاده می کند و دستش را با تأدیب محبت آمیز دراز می کند. خدا این شخص را از مسیر نابودی باز می گرداند، به او یاد می دهد که از خداوند بترسد و او را در قدوسیت خود سهیم می کند.^{۴۳} به همین دلیل، مسیحی واقعی رویگردان نمی شود یا به سوی نابودی نمی رود. او تا به آخر محافظت می شود، نه تنها در ایمان، بلکه در تقدیسی که به سوی عدالت شخصی رهنمون می شود. خدایی که کار نیکو را در او آغاز کرده، آنرا تا به روز مسیح عیسی به کمال خواهد رسانید.^{۴۴}

باید بدانید که در وعده های عهد جدید، خدا نه تنها اعلام می کند که برای قومش چه کار خواهد کرد، بلکه اعلام می کند که در آنها چه کار خواهد کرد. عمل کفاره مسیح برای ما، پایه عهد جدید است و باید همیشه سرآمد افکار و عبادت ما باشد.

به هر حال، عمل تولد تازه روح القدس در ما به همان اندازه ضروری است. جلال عهد جدید نه تنها در این است که خدا قومش را از محکومیت گناه آزاد می کند، بلکه آنها را از قدرت آن نیز آزاد می کند. عمل اول از طریق صلیب انجام شد. عمل دوم از طریق تولد تازه روح القدس که کاملاً تبدیل کرده یا هریک از اعضای قوم عهد جدید خدا را از نو خلق می کند. در نتیجه، آنها نه تنها قانوناً و شرعاً با خدا آشتی کرده اند بلکه خود را در عبادت به او وصل می کنند. بنابراین آنها واقعاً قوم او هستند و او واقعاً خدای آنهاست.^{۴۵}

در اینجا دوباره باید تأکید کنیم که این وعده ها، واقعیت چالش با گناه در زندگی بالغترین ایمانداران را نفی نمی کند. به هر حال، برای وفاداری به انجیل باید به این حقیقت که "اگر کسی در مسیح باشد، خلقتی تازه است" بچسبیم.^{۴۶} او به خدا تمایل داشته، شناخت واقعی از خدا داشته و تا اندازه ای ترس خدا را خواهد داشت که از او رویگردان نخواهد شد. اگرچه بزرگترین اشخاص در بین ما لغزش می خورند و به طریقه های بسیاری متزلزل می شوند، اما حتی ضعیفترین اشخاص برای همیشه یا با ارتداد ثابت، از خدا رویگردان نخواهند شد.^{۴۷} ما این کار را نخواهیم کرد چون نمی توانیم این کار را بکنیم و نمی توانیم این کار را بکنیم چون خلقتی تازه شده ایم که دیگر نمی توانیم بدون نور حضور خدا زندگی کنیم یا تاریکی و ناپاکی این عصر را تحمل کنیم.

با توجه به این حقایق، اکنون باید بوضوح ببینیم که وعده عهد جدید درباره تبعیت و وفاداری ایماندار به خدا، به عنوان آزمون نمایانگر ایمان حقیقی است. کسانی که واقعاً تولد تازه یافته اند،

پایداری کرده و تا آخر با امید به خدا می چسبند بعلاوه، آنها با احترام واقعی به خدا شناخته می شوند که نتیجه آن اطاعت است. برعکس، کسانی که چنین احترام پایداری را ندارند، باید اطمینان کمی به سهم خود در این عهد داشته باشند. کسانی که ادعا می کنند که در مسیح در امنیت هستند اما در ایمان، تقدیس و ترس خداوند پایداری نمی کنند پایه و اساس کمی برای امید خود دارند. چنانکه بلدد شوحی اعلام کرد: "[شخص ریاکار] آنچه بر آن توکل دارد لرزان است، تکیه گاهش تار عنکبوت است." (ایوب ۸ : ۱۴)

حقایق عهد جدید، هشدار بزرگی برای اعضای کلیسای نفسانی و بی تفاوت است، کسانی که به نجات می بالند و در صهیون آسوده خیالند.^{۴۸} اعتقادشان درست است که خدا هرگز به قومش پشت نمی کند اما به اشتباه تصور می کنند که قوم او هستند، درحالی که زندگیشان برخلاف اعترافشان است. آنها باید جداً نصیحت شوند که خواندگی و برگزیدگی خود را تثبیت کنند، خود را بیازمایند و محک بزنند تا ببینند که آیا در ایمان هستند.^{۴۹} اگر نشانه کمی از ترس خدا در آنهاست، پس نشانه کمی برای سهم شدن در قوم خدا دارند صرفنظر از تکرار یا سرسختی اعترافشان. اطمینان کتاب مقدس عهد ابدی خدا با ما فقط تا حدی امکانپذیر است که برهان واقعی و پایدار وجود داشته باشد که او قلبهای ما را احیا کرده و کاری کرده که به او احترام بگذاریم.

اکثر چیزهای عملی در جماعت انجیلی غرب، در زمینه بشارت، ایمان آوردن و اطمینان از نجات، انکار همه چیزهایی است که کتاب مقدس درباره عهد جدید، تولد تازه و ماهیت خدا و نجات تعلیم می دهد. به همین دلیل، حقایقی که در ارمیا ۳۲ : ۴۰ یافت می شود، بسیار مهم است. خدا وعده داده که هرگز به کسانی که نجاتشان داده، پشت نکند. اما این وعده را هم داده که ترس خود را در دلهایشان قرار دهد تا هرگز از او رویگردان نشوند. ما می دانیم که وارد عهد جدیدی شده ایم، نه صرفاً به خاطر اینکه یکبار در زندگی خود داعی را تکرار کرده یا در ملاعام اعتراف کرده ایم، بلکه به خاطر پایداری و احترام بیشتر به خدا که در تقدیس ما ظاهر می شود. به طور خلاصه، تقدیس ما که نتیجه تولد تازه است، نشانه عادل شمردگی ما در نتیجه ایمان است!

پیش از پایان مطالب، باید توجه کنید که وعده نهایی در ارمیا ۳۲ : ۴۰، نه تنها هشدار برای اعضای نفسانی کلیساست، بلکه برای ایماندار واقعی یک تسلی و دلگرمی است، زمانی که اطمینان

نجاتش به خاطر محکومیت قلبش یا تهمت شریران تضعیف می شود.^{۵۰} شاید تصویر بعدی به ما کمک کند که این حقیقت را درک کرده و بکار ببریم.

مرد جوانی را تصوّر کنید که نشانه خوبی از ایمان واقعی‌اش ارائه می دهد، اما با یأس و نومیدی با این اطمینان در کشمکش است. حتی بعد از مشاوره مکرر و طولانی مدت با چندین کشیش، دلیل کمی برای امیدواری دارد. متهم کننده او را کوبیده و گناهانش را تا حدی بزرگ کرده که او نشانه کمی از فیض می بیند. یک روز، حرف دلش را به یک مبشر مهمان می گوید. این مبشر بعد از آنکه تقریباً یک ساعت به حرفهای او گوش می کند، به این نتیجه می رسد که این مرد جوان مشاوره خوبی درباره این موضوع دریافت کرده، اما هیچ پیشرفتی نکرده است. بنابراین، به چشمان او نگاه کرده و می گوید: "ظاهراً مسیح و انجیلش، کار کمی برای تو انجام داده اند و فقط تو را در گودال نومیدی و بیچارگی انداخته اند. توصیه من این است که فقط همه این چیزها را فراموش کرده و رها کنی. مسیح را ترک کن و با سر در گناه برو. حداقل وقتی اجازه بدهی که جسمت کاملاً بر تو فرمانروایی کند، برای مدتی شاد خواهی بود و شاید آنقدر سختدل شوی که داوری آینده را فراموش کنی."

مرد جوان از پاسخ این مبشر شوکه شد و در پاسخ گفت: "من نمی توانیم این کار را بکنم." مبشر سریعاً در پاسخ پرسید: "چرا نمی توانی؟ تو امید می دهی به نجات نداری و کشمکشهای گذشته تو با گناه، باعث آسودگی تو نشده است. چرا نباید از مسیح فرار کنی؟"

در پاسخ، مرد جوان فریاد می زند: "من نمی توانم از مسیح فرار کنم، چون نجات فقط در او یافت می شود. اگرچه گناهان هزاران مرتبه بر من پیروز می شود، اما من به سوی آن نمی دوم، چون از آن متنفرم. من به خدا پشت نمی کنم، چون از او می ترسم."

در این لحظه، مبشر به چشمان مرد جوان می نگرد و به سادگی از ارمیا ۳۲ : ۴۰ نقل قول می کند: "و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست که هرگز از نیکویی کردن به ایشان بازناایستم. و ترس خود را در دل ایشان خواهم نهاد تا از من روی برتابند."

در این لحظه، چهره مرد جوان از حیرت و شگفتی سرخ شده و می گوید: "من چطور می توانستم او را محبت کنم، مگر اینکه او اول مرا محبت کند؟ چطور می توانستم از گناه متنفر شوم، مگر اینکه او

قلبم را تازه کند؟ و چطور می توانستم از او بترسم مگر اینکه او ترس خود را در درونم بگذارد؟" مرد جوان با اطمینان عظیم و خوشی روح القدس رفت.

قدرت و وفاداری خدا، ایماندار واقعی را نجات داده و حفظ می کند. به همین دلیل، ضعیفترین اشخاص در بین ما می توانند در این حقیقت که خدا هرگز از نیکویی کردن به ما باز نمی ایستد آرامی یابند. به هر حال، به همین اندازه باید ایمان داشته و اعلام کنیم که نشانه ایمان واقعی و مشارکت در عهد جدید، این است که کاملاً از خدا رویگردان نشده و به طور ثابت و پابرجا، با سر در گناه فرو نرویم. فیض خدا که در عهد جدید ظاهر شده، به سوی بی تفاوتی یا سُستی در عبادت رهنمون نمی شود، بلکه مسیحی را به سوی دینداری بیشتر سوق داده و برای سعی و تلاش بیشتر تشویق می کند. ما می توانیم درباره این نتایج مطمئن باشیم، نه به خاطر اینکه به قدرت انسانی اعتماد داریم، بلکه چون هدف و قدرت خدا را در نجات درک می کنیم. کسیکه کار نیکو را در قومش آغاز کرده، آنرا تا روز مسیح عیسی به کمال خواهد رسانید. او قلبی تازه به ما بخشیده تا با پاسخ به شخص و اراده او شادمان شویم.^{۵۱} او روحش را به ما بخشیده که ما را هدایت کرده و قدرت ببخشد.^{۵۲} شریعت خود را بر قلبهای ما نوشته و ترس خود را در درونمان گذاشته تا از او رویگردان نشویم.^{۵۳} او خدای ماست و ما قوم او هستیم.^{۵۴}

فصل شانزدهم

نیکویی خدا به قومش

و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست که هرگز از نیکویی کردن به ایشان بازناایستم. و ترس خود را در دل ایشان خواهم نهاد تا از من روی برنتابند. از نیکویی کردن به ایشان شادمان خواهم شد و ایشان را به امانت خویش و به تمامی دل و جان خود در این سرزمین غرس خواهم کرد.

- ارمیا ۳۲ : ۴۰ - ۴۱

در این متن ارمیای نبی، سه حقیقت مهم را آموختیم. اول بواسطه عمل کفاره مسیحا، خدا عهد ابدی و تغییرناپذیر با قومش بست- او از نیکویی کردن به آنها باز نمی ایستد. دوم، بواسطه عمل تولد تازه روح القدس، وضعیت قومش را نسبت به خود پابرجا ساخت: آنها به او احترام گذاشته و رویگردان نخواهند شد. سوم، اکنون با تنظیم رابطه و وضعیت خود با قومش و تنظیم رابطه و وضعیت آنها با او، طریقی را برای نزدیکترین مشارکت و برکت آسمانی مهیا کرده است. همه چیزهایی که به خاطر سقوط آدم منسوخ شده بود و سر راه خدا و قومش بود بواسطه عمل نجات بخش مسیح، گناه مجازات شد، عدالت برقرار شد و عدالت کامل به ما نسبت داده شد. عمل تولد تازه روح، دشمنی قلب را برداشت، قدرت گناه را شکست و قلبی تازه به قوم خدا داد تا در تازگی حیات گام بردارند.^۱ در نتیجه، اکنون خدا می تواند بر قوم خود شادمانی کند و نقشه هایی را که پیش از آفرینش جهان برای آنها تعیین کرده، اجرا کند- "فکرهای سعادت‌مندی است و نه تیره بختی تا به شما امید بخشم و آینده ای عطا کنم." (ارمیا ۲۹ : ۱۱)

شادمانی الهی

خدا در فواصل معین در سراسر آیات عهدعتیق، با استفاده از خصوصیات انسانی^۲، بارها و اندوهش را به خاطر سرکشی دائمی قومش توصیف می کند. خدا در مراحل اولیه تاریخ بشر- اعلام می کند که او "از اینکه انسان را بر زمین ساخته بود، متأسف شد و در دل خود غمگین گشت". (پیدایش ۶ : ۶) مزمورنویس به ما اطلاع می دهد که اندک زمانی بعد از آنکه خدا قومش را از اسارت مصر- رهایی

داد، آنها "چند مرتبه در صحرا بر او تمرّد ورزیدند و در بیابان وی را غمگین ساختند!" (مزامیر ۷۸ : ۴۰) به همین دلیل به مدت چهل سال از این نسل بیزار بود و گفت که آنها قومی بودند که در دل خود گمراه بوده و راههای خدا را نمی شناختند.^۳ انبیا حتی با صراحت بیشتر سخن می گویند. خدا از طریق حزقیال به اسرائیل گفت که به خاطر دل زناکارشان که از او دور شده اند و با چشمان زناکارشان که از پی بتهایشان رفته او را مجروح ساخته اند.^۴ او از طریق اشعیای نبی شهادت داد که قومش او را صدا نکردند، بلکه با گناهانشان باری گران بر او نهادند و با تقصیرات خویش او را خسته کردند.^۵ در کتاب عاموس می آموزیم که فساد اسرائیل و گوش ندادن به کلام خداوند باعث شد که خدا اعلام کند: "اینک من [به خاطر شما] زیر فشار قرار [گرفته ام]، چنانکه ارابه ای پر از بافه ها چنین می کند" (۲: ۱۳) نهایتاً عهدعتیق در ملاکی با اتهام خدا برعلیه اسرائیل به پایان می رسد که می گوید آنها او را "با کلام خود" خسته کرده اند، تا حدّی که او کسی را می خواست که "درها را می بست"، درهای معبد را که دیگر پرستشی برگزار نمی شد (ملاکی ۲: ۱۷؛ ۱: ۱۰).

خدا اسرائیل را از کوره آهن مصر بیرون آورد و با آنها در کوه سینا عهد بست.^۶ آنها را از بین تمامی قومهای روی زمین برگزید تا قوم خاصّ او باشند. آنها باید برای خداوند خدای خود ملّتی مقدّس می شدند.^۷ اما برخلاف خواندگی عظیمشان، اکثر آنها در قلب خود احیا نشدند، به فرامین خدا دشمنی ورزیده و به هر نوع بُت پرستی و فساد تمایل یافتند. به طور خلاصه، مُلک گرانبهای خدا به بار سنگینی تبدیل شد که او از حملشان خسته شده بود.^۸

فقط در زمینه این اتهامات ترسناک برعلیه انسان می توانیم قدرت و عظمت وعده عهد جدید را ببینیم. خدا اکنون از طریق عمل کفّاره مسیح و تولد تازه روح القدس، برای خود قومی ساخته که با شادمانی انواع نیکوییهای بیشمار را برای آنها بجا می آورد. به خاطر عمل او در ما، اکنون او می تواند کاملاً با ما باشد.^۹

اگرچه به طور کامل در ارمیا ۳۲ : ۴۱ توضیح داده نشده، اما عبارت برای ایشان "شادمان خواهیم شد" نشاندهنده شادی بلامانع و کامل در حُجره عروس است. این حقیقت در عبارت مشابهی در اشعیا به صراحت مطرح شده: "چنانکه داماد از عروس خویش به وجد می آید، همچنان خدایت از تو به وجد خواهد آمد." (۶۲ : ۵). چنانکه داماد خود را مشتاقانه، با شادمانی و به طور کامل به عروسش تقدیم می کند خدا نیز خود را برای خیریت قومش به آنها تقدیم می کند. خدا بدون برکت

یا با خساست با ما رفتار نمی کند. او با اکراه و به خاطر تعهد قبلی خود که اکنون از آن پشیمان شده، به ما برکت نمی دهد یا چیزی را تقدیم نمی کند. بلکه با شادمانی-حتی با وجد و بدون ملامت عطا می کند.^{۱۰}

این موضوع باید در قلب ایماندار جای بگیرد که خدا طرفدار اوست و از نیکویی کردن به او شادمان می شود. اما اکنون باید ماهیت دقیق این نیکویی را که خدا از عطای آن شادمان می شود تعیین کنیم. با توجه به تعلیم عهدجدید، به این معنا نیست که خدا شادمان می شود که یک زندگی کاملاً سعادت‌مند و راحت به ما بدهد. همچنین به این معنا نیست که او متعهد شده که در برابر آزمایشات، ناامیدیها یا حتی رنجهای بزرگ از ما محافظت کند. معنای آن بوضوح در رسالهٔ پولس به کلیسای روم بیان شده است: "می دانیم در حق آنان که خدا را دوست می دارند و بر طبق ارادهٔ او فرا خوانده شده اند، همهٔ چیزها با هم برای خیریت در کار است. زیرا آنان را که از پیش شناخت، ایشان را همچنین از پیش معین فرمود تا به شکل پسرش درآیند تا او فرزند ارشد از برادران بسیار باشد." (رومیان ۸ : ۲۸ - ۲۹).

در این متن، خدا وعدهٔ خیریت و تعریف دقیق این خیریت و نیکویی را به ما داده است. او وعده داده که همه چیز را در زندگی ما از بزرگترین چیزها گرفته تا کوچکترین آنها بکار ببرد تا ما شبیه مسیح شویم. اکنون خدا با آشتی دادن ما با خودش، بواسطهٔ مرگ پسرش شادمان است که ما را به شباهت او درآورد. این *summum bonum*، یا بزرگترین نیکویی و خیریت در زندگی مسیحی است. این بالاترین هدف و بزرگترین امتیازی است که می توانست به ما عطا شود. همهٔ نیکوییهای دیگر در زندگی مسیحی بر روی این نیکویی بنا شده و از آن جاری می شود.

ما برای درک این حقیقت فقط باید به یاد داشته باشیم که همهٔ مشکلات انسان از فساد اخلاقی ما نشأت می گیرد. عدم دینداری ما تمام بیماریهای این عصر سقوط کرده را بوجود آورده است. وعدهٔ خیریت ما در این زندگی یا در زندگی آینده، بدون تبدیل اخلاقی ما برای رسیدن به بالاترین استانداردهای ممکن در مسیح کاملاً غیرممکن است. مدینهٔ فاضله ای که میراث موجودات فاسد شود به زودی به بهشت گم‌شده تبدیل می شود. آسمانی [بهشت] که بدون شباهت یافتن به مسیح باشد، به زودی به جهنم تبدیل می شود. به همین دلیل خدا با شادمانی ما را شبیه پسرش می سازد و با تمام نیکوییهای حاصل از چنین شباهتی به ما برکت می دهد. ما ساختهٔ دست اویم^{۱۱} و

او هیچ چیز نیکویی را از ما دریغ نخواهد کرد، چون تلاش می کند که ما را از "حالت اولیّه" خود به شباهت پسر پرچالش عیسی مسیح تبدیل کند.^{۱۲} چنانکه مزمورنویس اعلام کرد: "یهوه لطف می کند و عزّت می بخشد. او هیچ چیز نیکو را دریغ نمی دارد از آنان که در راستی گام برمی دارند." (۸۴: ۱۱).

غرس وفادارانه

شادمانی و اشتیاق برای انجام کار یک چیز است و داشتن توانایی یا منابع برای انجام آن کار چیز دیگری است. انسان فقیری که از انجام کاری نیکو برای فرزندش شادمان می شود، با تمام نیروی اراده خود کار می کند تا آنرا به انجام رساند. اما شاید محدودیتهای طبیعی خارج از کنترلش باشد و مانع ایجاد کند. در نهایت همه تلاشهایش به جایی نرسیده و فرزندش ناامید و مأیوس می شود. غالباً چنین چیزی برای انسانها پیش می آید، انسانهایی که با تمامی توان و با مجاهدات ارزشمند کار می کنند ولی بدبختانه در تمامی تلاشهایشان شکست می خورند. اما در رابطه با خدا اینطور نیست. او "یهوه خدای جمیع آدمیان است" (ارمیا ۳۲: ۲۷). او آسمانها و زمین را با قدرت عظیم خود و بازوی افراشته آفریده است. هیچ چیز برای او دشوار نیست.^{۱۳} همه چیز را مطابق رأی اراده خود انجام می دهد.^{۱۴} هدف او پابرجا می ماند و تمامی خشنودی خود را به جا خواهد آورد.^{۱۵} چنانکه مزمورنویس اعلام می کند: "اما نقشه های خداوند جاودانه پابرجاست و تدبیرهای دلش در همه نسلها." (۳۳: ۱۱)

بر پایه های مستحکم این حقایق، وعده خدا در این متن تفسیر می کنیم: "ایشان را به امانت خویش در این سرزمین غرس خواهم کرد." وفاداری خدا به قوم تبعید شده او، اسرائیل، در این وعده آشکار شد وعده ای که گفت آنها را از همه سرزمینهایی که به خاطر داوری به آنجا پراکنده شده بودند گرد آورده و به سرزمینی بازمی گرداند که به شکل بینظیری برای آنها کنار گذاشته شده بود.^{۱۶} در عهد جدید این وعده در شباهت ایماندار به مسیح و جلال نهایی در آسمان به تحقق می رسد.

چنانکه خدا با وفاداری، همه ملتها را به حرکت واداشت تا قوم تبعید شده خود را به خانه بازگرداند، او نه تنها وفادار و امین است، بلکه قدرتمند است که آسمان و زمین را به جنبش درآورد تا ما را به شباهت پسرش درآورده و به خانه بازگرداند و جلال دهد. این اساس دلگرمی پولس برای کلیسای

فیلیپی بود: "یقین دارم آن که کاری نیکو در شما آغاز کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید." (فیلیپیان ۱: ۶)

خدایی که بر جهان حاکم است، خدایی که الکترون‌ها را به دور هسته می چرخاند، کسیکه در هر جا که بخواهد قلب پادشاه را تبدیل می کند، کسیکه همه ملت‌ها را پابرجا کرده و برمی چیند، برای خیریت و نیکویی بر ما نظر کرده و ما را به مکانی می برد که پیش از آفرینش جهان برای ما مقرر کرده است.^{۱۷} برخلاف بچه ای که به خاطر وعده های برآورده نشده یک پدر، مأیوس و نومید شده، ما امید لغزش ناپذیری داریم که بر اساس وعده های بهتر می باشد.^{۱۸} خدای ما نه تنها به حرف خود برای رهایی ما از محکومیت گناه عمل کرده، بلکه اکنون در ما عمل می کند تا وعده خود را برای آزاد ساختن ما از قدرت گناه به تحقق رساند. ما ضمانت کامل او را داریم که او در ما عمل کرده و تا به آخر عمل خواهد کرد تا ما را به شباهت پسر عزیزش درآورد. او مراقب است که پسر- نخست زاده اش صاحب جمع بیشمار برادرانی باشد که از آنها شرمسار نخواهد شد.^{۱۹}

خدا در مسیح نه تنها نویسنده نجات ماست، بلکه تکمیل کننده آن است.^{۲۰} بنابراین در زندگی مسیحی، شرکت در فرایند تقدیس به صورت اختیاری نیست که ایماندار آنرا برای خود انتخاب کند یا نکند. بلکه وجه قطعی و ضروری نجات است که بر اساس هدایت مشیت الهی شکست ناپذیر خداست. خدایی که ایماندار را عادل شمرده و وعده قطعی خود را درباره جلال آینده به او داده، تا به روز آخر او را تقدیس خواهد کرد. آیا کسیکه به مسیح ایمان دارد می تواند از عادل شمردگی خود مطمئن باشد؟ بله، قطعاً! آیا کسیکه ایمان دارد و عادل شمرده شده، می تواند از جلال یافتن خود مطمئن باشد؟ بله، قطعاً! آیا کسیکه ایمان دارد و نجات یافته و به جلال آینده امیدوار است، می تواند مطمئن باشد که خدا به تقدیس او در طول دوره کامل زندگیش ادامه خواهد داد؟ بله، قطعاً! چنانکه نویسنده عبرانیان اعلام می کند:

سختیها را به منزله تأدیب تحمل کنید؛ خدا با شما همچون پسران رفتار می کند. زیرا کدام پسر- است که پدرش او را تأدیب نکند؟ اگر شما تأدیب نشده اید در حالی که همه از آن سهمی داشته اند، پس حرامزاده اید، نه فرزندان حقیقی. به علاوه، همه ما پدران زمینی داشته ایم که تأدیبمان می کردند و ما به آنها احترام می گذاشتیم. حال، چقدر بیشتر باید پدر روحهایمان را اطاعت کنیم تا حیات داشته باشیم. پدران ما کوتاه زمانی بنا بر صلاحدید خود، ما را تأدیب کردند. اما خدا برای

خیریت خودمان ما را تأدیب می کند تا در قدوسیت او سهیم شویم. هیچ تأدیبی در حین انجام شدن خوشایند نیست، بلکه دردناک است. اما بعد برای کسانی که به وسیله آن تربیت شده اند میوه آرامش و پارسایی به بار می آورد. (عبرانیان ۱۲ : ۷-۱۱، تأکیدها افزوده شده است).

خدا با وفاداری قومش را در این سرزمین غرس کرده و کاری را که در آنها آغاز کرده، به پایان خواهد رسانید. تأدیب او که غالباً دشوار ولی همیشه هدفمند است این کار را انجام خواهد داد. در حقیقت یکی از بزرگترین نشانه های نجات تأدیب خدا در زندگی ماست تا در قدوسیت او سهیم شده و میوه آرامش و عدالت به بار آوریم. به همین اندازه، یکی از بزرگترین نشانه های ایمان دروغین یا اعتراف پوچ این است که شخص مدعی مسیحیت باشد، ولی عمل تقدیس خدا در زندگیش دیده نشود. او می تواند در گناه زندگی کند نسبت به عدالت بی تفاوت باشد و از تأدیب الهی هیچ آسیبی نبیند.^{۲۱} خدا پدر بی توجهی نیست که اجازه بدهد فرزندانش بدون مانع و به شدت مرتکب گناه شوند. او نه تنها فرزندانش را بوجود می آورد بلکه با توجه زیاد از آنها نگهداری می کند. او چوب خود را از فرزندانش دریغ نمی کند بلکه با سعی تمام آنها را تأدیب می کند و به این ترتیب محبتش را نشان می دهد.^{۲۲}

منابع پایان ناپذیر خدا

پیشرفت قابل مشاهده ایماندار واقعی در تقدیس، نتیجه قدرت اراده او یا میزان سرسپردگی او نیست. این چیزی نیست که به ایمانش بیفزاید تا نجات یابد بلکه نتیجه ایمانش می باشد. خدایی که او را عادل شمرده، به او تولد تازه بخشیده و او را خلقتی تازه ساخته با علایق و قدرت تازه که زندگی الهی و دیندار داشته باشد. چنانکه پطرس رسول می نویسد: "قدرت الهی او هر آنچه را برای حیات و دینداری نیاز داریم بر ما ارزانی داشته است." (دوم پطرس ۱ : ۳).

در ارمیا ۳۲ : ۴۰-۴۲، یکی از فوق العاده ترین وعده های کل کتاب مقدس را می یابیم.

در حقیقت، این عبارت در اینجا یافت شده و در جای دیگری یافت نمی شود. خدا از طریق ارمیای نبی وعده می دهد که برای تقدیس ما با تمامی دل و جان عمل کند.^{۲۳} این جمله که با استفاده از خصوصیات انسانی می باشد نمی گوید که بین خدا و انسان شباهتهای فیزیولوژیکی وجود دارد بلکه او منابع پایان ناپذیر الوهیتش را بکار می برد تا اهدافش را در قومش اجرا کند. این به ما می

گوید که تقدیس و جلال نهایی ما برای خدا یک موضوع ناچیز و جزئی نیست، بلکه از چنان اهمیتی برخوردار است که وعده می دهد کلّ الوهیت خود را بکار ببرد تا به طور قطع آنها را انجام دهد! بسیار حیرت انگیز است که خدایی که جهان را با کلامش خلق کرده و حفظ می کند، وعده داده که برای تقدیس و جلال نهایی ایماندار با کلّ شخصیت و قدرتش عمل کند.^{۲۴}

این بیانیه فوق العاده، کاربردی دوگانه دارد که به عنوان وعده ای است که امید می بخشد و هشدار می دهد که ترس ایجاد می کند. این برای ایماندار یک وعده است. حتی قویترین اشخاص در بین ما با گناه و دلسردهای حاصل از آن در کشمکشند. ما دائماً نیاز داریم که خط پایان مسابقه را ببینیم و مطمئن شویم که با پیروزی به خط پایان می رسیم. به چیزی بزرگتر از طرز فکر "مثبت و سختکوشی" نیاز داریم. ما نیازمند اطمینانی هستیم که فراتر از عزم راسخ و استقامت ماست. نیازمند کمک کسی هستیم که بزرگتر از ماست کسیکه قدرتش به اندازه رحمتش نامحدود است و شخصیتش از بالاترین کیفیت برخوردار است. ما به خدایی نیاز داریم که "همه چیز را مطابق رأی اراده خود انجام می دهد" و کاری را که آغاز کرده به کمال می رساند.^{۲۵} پس این آگاهی که نویسنده و تکمیل کننده ایمانمان خود را کاملاً متعهد کرده که نجات ما را به انجام رساند باعث دلگرمی بسیار ما می شود. اگرچه سرعت و میزان پیشرفت در ایمان از یک ایماندار به ایماندار دیگر متفاوت خواهد بود و بعضیها به نوک قله دویده و بعضی دیگر فقط در مناطق پایین تر قدم خواهند زد اما همه رشد خواهند کرد همه پیشرفت قابل توجهی در ایمان خواهند داشت همه تدریجاً به عیسی مسیح شباهت می یابند.

در مقابل، این متن هشدار عظیم برای کسانی است که در ایمان رشد نمی کنند بلکه در اعتراف خود راکد می مانند؛ کسانی که صورت ظاهر دینداری دارند، اما قدرتش را انکار می کنند؛ نام خداوند را می خوانند اما بدون سرسپردگی درونی، پرهیزگاری واقعی و تعاقب قدّوسیت که بدون آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید.^{۲۶} این هشدار برای همه انسانهاست که یک درخت با میوه اش شناخته می شود یک کتاب با جلدش قضاوت می شود و نشانه عادل شمردگی عمل دائمی تقدیس است. خدا خود را کاملاً به تقدیس و جلال نهایی ایماندار متعهد ساخته است. بنابراین کسانی که به مسیح اعتراف می کنند ولی عمل تبدیل مشیت الهی به ندرت یا اصلاً در آنها دیده نمی شود خانه خود را بر روی شن بنا می کنند:^{۲۷}

همچنین است طریق همه آنان که خدا را از یاد می برند؛

امید مردِ خدانشناس بر باد خواهد شد.

آنچه بر آن توکل دارد لرزان است،

تکیه گاهش تار عنکبوت است.

بر خانه خویش تکیه می زند، اما خانه تاب نمی آورد.

آن را به چنگ می گیرد، اما قائم نمی ماند. (ایوب ۸ : ۱۳ - ۱۵).

بگذارید ایمانداری که در کشمکش است تسلی بیابد؛ بگذارید عضو بی تفاوت کلیسا آگاه شود. نشانه عظیم ایمان واقعی، عمل دائمی تقدیس خدا در زندگی ماست. اگر با فیض و بوسیله ایمان نجات یافته ایم، اکنون "ساخته دست خداییم و در مسیح عیسی آفریده شده ایم تا کارهای نیک انجام دهیم، کارهایی که خدا از پیش مهیا کرد تا در آنها گام برداریم." (افسیان ۲: ۸ - ۱۰). نشانه اینکه خدا کار نیکو را در ما آغاز کرده این است که او تا به روز آخر آنرا ادامه می دهد.^{۲۸}

مقدمه مجموعه: بازگردانی انجیل

1. رومیان ۱: ۱۶؛ افسسیان ۳: ۱۰
2. اول قرنتیان ۱۵: ۳؛ کولسیان ۴: ۴؛ غلاطیان ۱: ۸-۹
3. دوم تیموتائوس ۱: ۱۴
4. اول تیموتائوس ۴: ۱۵
5. اول تیموتائوس ۴: ۱۶
6. ارمیا ۲۰: ۹
7. اول قرنتیان ۹: ۱۶
8. اعمال ۲: ۲۳؛ عبرانیان ۱: ۳؛ فیلیپیان ۲: ۶-۷؛ لوقا ۱: ۳۵
9. عبرانیان ۴: ۱۵
10. اول پطرس ۲: ۲۴؛ اشعیا ۵۳: ۱۰
11. لوقا ۲۴: ۶؛ رومیان ۱: ۴؛ رومیان ۴: ۲۵
12. عبرانیان ۱: ۳؛ متی ۲۸: ۱۸؛ دانیال ۷: ۱۳-۱۴
13. لوقا ۲۴: ۵۱؛ فیلیپیان ۲: ۹-۱۱؛ عبرانیان ۱: ۳؛ عبرانیان ۷: ۲۵
14. مرقس ۱: ۱۵؛ رومیان ۱۰: ۹؛ فیلیپیان ۳: ۳
15. تیطس ۱: ۱۶
16. اول قرنتیان ۲: ۱۴
17. رومیان ۲: ۲۴
18. اول تیموتائوس ۱: ۱۱
19. چارلز، اچ. اسپرین، The Metropolitan Tabernacle Pulpit (Repr., Pasadena, Tex: Pilgrim Publications), 32: 385.

فصل اول

دعوت به توبه

1. این خلاصه بر اساس بخشی از اعتراف وست مینیستر، باب ۸ می باشد.
2. به عنوان نمونه، به مرقس ۱: ۱۴-۱۵ مراجعه کنید.
3. متی ۱۷: ۲۰
4. *Metanoéo*. "حرف اضافه *meta* با افعال مربوط به حرکت و فعالیت ذهنی بکار می رفت که نشاندهنده یک تغییر در معنای یک فعل ساده است." لغتنامه بین المللی جدید الهیات عهدجدید، ویراستار: کلین براون (Grand Rapids: Zondervan, 1975)، ۱: ۳۵۷
5. افسسیان ۴: ۱۷-۱۸
6. رومیان ۱: ۱۸، ۸: ۷
7. رومیان ۱: ۲۱
8. رومیان ۲: ۱۴-۱۵
9. رومیان ۱: ۳۲
10. داوران ۱۷: ۶، ۲۱: ۲۵
11. امثال ۱۴: ۱۲
12. اعمال ۹: ۱-۲، اول تیموتائوس ۱: ۱۳
13. اعمال ۹: ۳-۸
14. رومیان ۷: ۱۸، افسسیان ۲: ۸-۹
15. اعمال ۸: ۱، رومیان ۸: ۱۴-۱۵، غلاطیان ۶: ۱۶
16. آر. لیرد هریس، گلیسون ال. آرکر (Jr)، و بروس کی. واک، کتاب تمرین الهیاتی عهدعتیق (Chicago: Moody Press, 1980)، ۲: ۵۷۰.
17. حزقیال ۲۰: ۴۳
18. رومیان ۶: ۲۱
19. اشعیا ۵۷: ۱۵
20. رومیان ۳: ۱۹
21. یونانی: *homologéo*.
22. عبرانیان ۴: ۱۲

23. مزامیر ۵۱: ۳
24. مزامیر ۳۲: ۵
25. عبرانیان: *shuwb*.
26. هریس، آرکر و والکه، کتاب تمرین الهیاتی عهدعتیق، ۲: ۹۰۹.
27. اول قرنیتیان ۹: ۲۴ - ۲۷؛ افسسیان ۵: ۱۵
28. اشعیا ۶۶: ۲
29. فیلیپیان ۱: ۶
30. دوم قرنیتیان ۱۳: ۵
31. متی ۸: ۳؛ لوقا ۳: ۸، یعقوب ۲: ۱۷، ۲۶
32. افسسیان ۲: ۸ - ۹
33. آگوستوس ام، تُلیدی، "صخره دورانه"، بند ۲ - ۳.
34. رومیان ۶: ۱
35. دوم قرنیتیان ۵: ۱۷
36. رومیان ۶: ۲ - ۴
37. اجرای اخلاقیات کتاب مقدس با دلایلی غیر از محبت به خدا و پیشرفت جلال او، بُت پرستی آشکار است.
38. پرسشنامه کوتاه وست مینیستر، سؤال ۱.
39. متون دیگری که ماهیت دوگانه توبه کتاب مقدسی را نشان می دهند، شامل این متون است: اشعیا ۴۵: ۲۲؛ مرائی ارمیا ۳: ۳۹ - ۴۱؛ یوئیل ۲: ۱۲ - ۱۴؛ زکریا ۱: ۳.
40. متی ۳: ۱۰
41. غلاطیان ۳: ۱۰
42. فیلیپیان ۱: ۶
43. ایمانداران انجیلی در رومانی، غالباً از جانب مخالفین یا دشمنان ایمانشان، "توبه کنندگان" نامیده می شوند.

فصل دوم

دعوت به ایمان

1. عبری: *aman*.
2. عبری: *emuwnah*.
3. یونانی: *pisteúo*.
4. یونانی: *hupóstasis*.
5. یونانی: *élegchos*.
6. دوم تیموتائوس ۳: ۱۶؛ دوم پطرس ۱: ۲۱
7. رومیان ۴: ۱۹
8. "در میان آنان زنی خداپرست از شهر تیاتیرا بود که به سخنان ما گوش فرا می داد. او لیدیه نام داشت و فروشنده پارچه های ارغوان بود. خداوند قلب او را گشود تا به پیام پولس گوش بسپارد." (اعمال ۱۶: ۱۴)
9. اشعیا ۵۴: ۱۳؛ ارمیا ۳۱: ۳۴؛ یوحنا ۶: ۴۵
10. دوم قرنتیان ۴: ۶
11. رومیان ۱: ۱۶
12. اعمال ۱۷: ۳۰
13. دوم تیموتائوس ۲: ۳؛ ۴: ۵
14. اعداد ۲۳: ۱۹؛ تثنیه ۷: ۹؛ ۳۲: ۴؛ تیتوس ۱: ۲؛ عبرانیان ۶: ۱۸
15. پیدایش ۳: ۱-۶؛ یوحنا ۸: ۴۴
16. رومیان ۳: ۴
17. متی ۳: ۱۷؛ ۱۷: ۵؛ مرقس ۹: ۷؛ یوحنا ۱۴: ۶؛ دوم پطرس ۱: ۱۷
18. رومیان ۳: ۱-۲۰
19. رومیان ۳: ۲۱-۲۶
20. جوزف هنری تایر، لغتنامه یونانی-انگلیسی تایر (Grand Rapids: Baker, 1977)، ۱۹۵.
21. پولس از فعل زمان گذشته *ekkleíō* استفاده کرده و اشاره می کند: "[فخر کردن] کاملاً، یا یکبار برای همیشه کنار گذاشته شد." دلیلیو. رابرتسون نیکول، تفسیر عهد یونانی (London: Hodder and Stoughton, 1897 – 1910)، ۲: ۶۱۳.

22. این افکار برگرفته از تمامی فیض می باشد: کلامی صادقانه با کسانی که بوسیله عیسی مسیح خداوند در جستجوی نجات هستند، نوشته چارلز اسپرجن

(Pasadena, Tex: Pilgrim Publications, 1978).

23. پیدایش ۴: ۲۳-۲۴؛ استر ۵: ۱۱

24. اشعیا ۲: ۲۲؛ ۶: ۶۴؛ یعقوب ۴: ۱۴

25. یونانی: *logizomai*

26. لوقا ۱۸: ۱۳-۱۴

فصل سوم

ایمان آور و اعتراف کن

1. اعمال ۱۶: ۳۰

2. رومیان ۱۰: ۱-۳

3. رومیان ۱۰: ۴

4. از "جان من در جایگاه خوبی است"، بیت ۲، نوشته: هوراتیو گیتز اسپابورد (۱۸۲۸-۱۸۸۸).

5. یعنی: "در دسترس آنها قرار گرفته است".

6. لاتین: "فقط ایمان". این عبارت تاریخی به نجات فقط بوسیله ایمان اشاره می کند که با عمل رهایی بخش خدا بوسیله عیسی مسیح و بدون ترکیب با

شایستگی انسان است. این یکی از پنج *Sola* است که اعتقادات الهیاتی اصلاحگرایان را خلاصه می کند. چهار *Sola* دیگر، *Sola Scriptura* (فقط بوسیله

کتاب مقدس)، *Sola gratia* (فقط بوسیله فیض) *solus Christus* (فقط مسیح)، *solī Deo Gloria* (فقط جلال بر خدا).

7. فیلیپیان ۱: ۶

8. افسسیان ۲: ۸

9. مرقس ۱۳: ۱۳؛ فیلیپیان ۱: ۶؛ یعقوب ۲: ۱۸

10. یعقوب ۲: ۱۹

11. در این عبارت، مسیحیان واقعی به عنوان کسانی که "ایمانی همتر از با ایمان ما [رسولان] نصیبشان شده است"، معرفی شده اند.

12. یوحنا ۱: ۱-۲؛ ۸: ۵۸-۵۹

13. یوحنا ۱: ۴؛ ۶: ۳۵؛ ۸: ۱۲؛ ۱۱: ۲۵

14. یوحنا ۸: ۲۴؛ ۱۴: ۶؛ اعمال ۴: ۱۲

15. متی ۲۸ : ۱۸؛ اعمال ۲ : ۳۶
16. متی ۱۶ : ۲۷؛ ۲۵ : ۳۱ - ۴۶
17. متی ۱۶ : ۲۶
18. لوقا ۶ : ۴۶؛ ۱۲ : ۴۷
19. لوقا ۱۴ : ۲۶
20. متی ۱۶ : ۲۴ - ۲۵؛ لوقا ۱۴ : ۲۷ - ۳۳
21. متی ۱۶ : ۲۷؛ دوم قرن‌تیاں ۵ : ۱۰
22. LXX مخفف سپتواژنت است - ترجمه یونانی آیات عهدعتیق.
23. ای. تی. رابرتسون، تصاویر کلام در عهدجدید (Nashville: Broadman Press, 1930 - 1933)، ۴ : ۳۸۹.
24. رابرتسون، تصاویر کلام، ۴ : ۱۶۸.
25. رابرت هالدین، تفسیر رساله به رومیان (Edinburgh: Banner of Truth, 1958)، ۵۰۸.
26. مریل سی. تینی، New Testament Times (Grand Rapids: Eerdmans, 1965)، 329 - 30.
27. اول قرن‌تیاں ۱۲ : ۳
28. غلاطیان ۳ : ۱

فصل چهارم

پذیرش مسیح

1. یوحنا ۱۴ : ۳
2. جان فلاول، "نامه تقدیمی" در کارهای جان فلاول (London: Banner of Truth, 1968)، ۱ : xix-xx.
3. جامعه ۱ : ۲
4. اشعیا ۶۴ : ۶؛ رومیان ۷ : ۱۸
5. رومیان ۳ : ۱۲
6. اشعیا ۱ : ۶
7. مکاشفه ۳ : ۱۷
8. یعقوب ۴ : ۱۴

9. مزامیر ۱ : ۴
10. اول قرتیان ۳ : ۱۱ - ۱۵
11. مزامیر ۴۹ : ۷ - ۹
12. مرقس ۸ : ۳۶ - ۳۷
13. فیلیپیان ۳ : ۸ - ۹
14. یوحنا ۱۵ : ۱ - ۶؛ کولسیان ۳ : ۴
15. فیلیپیان ۱ : ۶
16. هلن اچ. لمل، برگردانی از "به عیسی چشم بدوز".
17. ارمیا ۲ : ۱۳؛ زکریا ۱۳ : ۱
18. دوم پطرس ۱ : ۳
19. یعقوب ۱ : ۱۷
20. اشعیا ۵۵ : ۲
21. مزامیر ۳۴ : ۸
22. اعداد ۱۱ : ۵
23. مزامیر ۳۴ : ۸
24. عبرانیان ۵ : ۱۲
25. اول پطرس ۲ : ۱ - ۳
26. عبرانیان ۵ : ۱۴
27. دوم سموئیل ۹ : ۶ - ۷
28. فیلیپیان ۳ : ۱۲ - ۱۴

فصل پنجم

مسیح پشت در قلب

1. سالمان وارنر (۱۸۹۲ - ۱۹۶۸) یک نقاش مسیحی اهل شیکاگو بود. اثر او بر اساس اثر سابق نقاش بریتانیایی، ویلیام هالمن هانت، "نور جهان"، می باشد که در سال ۱۸۵۳ تکمیل شد.
2. مکاشفه ۳: ۱۶ - ۱۷
3. مرقس ۱: ۱۵؛ لوقا ۲۴: ۴۶ - ۴۷؛ اعمال ۱۶: ۳۰ - ۳۱؛ ۱۷: ۳۰
4. برگرفته از پیشوند یونانی *día* (دو، دو نیم، از میان) و فعل *anoígo* (باز کردن).
5. رابرتسون، تصاویر کلام، ۲۵۲: ۳
6. تاپر، لغتنامه انگلیسی-یونانی، ۱۴۰.
7. لوقا ۲: ۲۳
8. لوقا ۲۴: ۴۵
9. اعمال ۷: ۵۶
10. حزقیال ۱۸: ۲۳
11. مرقس ۱۶: ۱۵؛ اعمال ۱۷: ۳۰
12. خروج ۳۴: ۶
13. رومیان ۲: ۴
14. مرقس ۱: ۱۵
15. دوم قرنیتان ۵: ۱۱، ۲۰
16. رومیان ۱۰: ۹ - ۱۰
17. دوم قرنیتان ۵: ۱۷؛ افسسیان ۲: ۱۰
18. افسسیان ۲: ۸ - ۹
19. فیلیپیان ۱: ۶
20. اشعیا ۷: ۱۴؛ متی ۱: ۲۳؛ ۲۸: ۲۰
21. کولسیان ۱: ۲۷. ای. تی. رابرتسون می نویسد: "او به غیریهودیان اشاره می کند، اما هدف از "در" در اینجا، "در" می باشد، نه "در میان". این یک تجربه شخصی است و حضور مسیح در زندگی شخصی همه ایمانداران، مد نظر پولس است، سکونت مسیح در قلب، چنانکه در افسسیان ۳: ۱۷ مطرح شده

است. او امید جلال را نیز ایجاد می کند، چون او شِکینای (shekina) خداست. مسیح در زمان حال امید ماست (اول تیموتائوس ۱: ۱) و امید آینده ای

که می آید (رومیان ۸: ۱۸). "تساویر کلام، ۴: ۴۸۵.

22. ویلیام هَندریکسن، تفسیر عهد جدید: تفسیر کولسیان و فیلیمون (Grand Rapids: Baker, 1964)، ۹۱.

23. "شیطان در پاسخ خداوند گفت: "پوست به عوض پوست! انسان هر چه دارد برای جان خود خواهد داد." (ایوب ۲: ۴)

24. فیلیپیان ۳: ۷-۸

25. ارمیا ۲۴: ۷، ۳۱: ۳۳، ۳۲: ۳۸؛ عبرانیان ۸: ۱۰

26. اشعیا ۶۶: ۱

27. اعمال ۱۷: ۲۵

28. مزامیر ۵۰: ۱۲

29. ایوب ۳۵: ۶-۷

30. ای. دبلیو. توزر، شناخت آن قدّوس (New York: Harper & Row, 1961)، ۴۰.

فصل ششم

انگیزه مهم و پایان نجات

1. حبقوق ۱: ۱۳

2. پیدایش ۱۸: ۲۵

3. افسسیان ۲: ۴-۵

4. رومیان ۲: ۲۴

5. رومیان ۳: ۱۹

6. چارلز هاج، الهیات اصولی، ed. Edward N. Gross (Grand Rapids: Baker, 1988), 1: 565T 567.

7. جانانان ادواردز، مقاله ای درباره هدف خدا از خلقت جهان، در کارهای جانانان ادواردز. (Edinburgh: Banner of Truth, 1974), 1: 119.

8. ای. ای. هاج، فهرست الهیات (Edinburgh: Banner of Truth, 1972), 245.

9. سی. اچ. اسپرچن، سکوی موعظه خیمه متروپولیتن: شامل موعظاتی که موعظه شد و تجدید نظر شد (Pasadena, Tex: Pilgrim Publications, 1969)

304: 10, (1980) -

10. لوئیس برکوف، الهیات اصولی (repr., Edinburgh: Banner of Truth, 1998), 136 - 37.

11. فیلیپیان ۱: ۶

12. فیلیپیان ۱: ۶

فصل هفتم

نویسنده نجات

1. عبرانیان ۱۲: ۱

2. فیلیپیان ۱: ۶

3. رومیان ۸: ۲۹ - ۳۰ غالباً به عنوان "زنجیره طلایی نجات" شناخته شده که قطعیت کامل هریک از جنبه های عمل نجات بخش خدا را در زندگی

ایماندار بیان می کند- برگزیدگی، از پیش تعیین شدن (سرنوشت)، عادل شمرده گی، تقدیس (فرضی)، و جلال یافتن: "زیرا آنان را که از پیش شناخت،

ایشان را همچنین از پیش معین فرمود تا به شکل پسرش درآیند، تا او فرزند ارشد از برادران بسیار باشد. و آنان را که از پیش معین فرمود، همچنین

فراخواند؛ و آنان را که فراخواند، همچنین پارسا شمرده؛ و آنان را که پارسا شمرده، همچنین جلال بخشید."

4. یوحنا ۶: ۳۷، ۳۹؛ ۱۸: ۹

5. یوحنا ۳: ۳-۸؛ رومیان ۵: ۹؛ ۶: ۱۱؛ ۸: ۱۴؛ اول قرنتیان ۶: ۱۱؛ غلاطیان ۵: ۱۸؛ تیتوس ۳: ۵

6. فیلیپیان ۳: ۱۴

7. متی ۱۳: ۲۳

8. متی ۷: ۱۶ - ۲۰

فصل هشتم

جداسازی و پاکسازی

1. دوم قرن‌تینان ۱۳ : ۵
2. عبرانیان ۱۲ : ۲
3. افسسیان ۲ : ۱۰
4. فیلیپیان ۱ : ۶
5. اول قرن‌تینان ۶ : ۲۰؛ ۷ : ۲۳؛ کولسیان ۱ : ۱۶
6. خروج ۱۹ : ۵
7. افسسیان ۱ : ۱۴؛ اول پطرس ۲ : ۹
8. تیتوس ۲ : ۱۴
9. خروج ۳۴ : ۱۴
10. خروج ۲۰ : ۴ - ۵
11. یعقوب ۴ : ۵
12. دوم قرن‌تینان ۱۳ : ۵
13. مزامیر ۱۴ : ۳
14. اشعیا ۶۴ : ۶
15. ایوب ۹ : ۲۹ - ۳۱
16. مزامیر ۳۲ : ۱ - ۲؛ رومیان ۴ : ۷ - ۸
17. مزامیر ۵۱ : ۷
18. غزل غزلها ۴ : ۷
19. دوم قرن‌تینان ۵ : ۲۱
20. فیلیپیان ۱ : ۶
21. اشعیا ۴۵ : ۹
22. اشعیا ۲۹ : ۱۶
23. ملاکی ۳ : ۲

24. اول سموئیل ۵ : ۲ - ۷

25. افسسیان ۲ : ۱۰؛ فیلیپیان ۱ : ۶

26. رومیان ۸ : ۲۸ - ۲۹

27. دوم تیموتائوس ۳ : ۱۶

28. دوم قرنتیان ۴ : ۱۷

29. پیدایش ۲۷ : ۴۰؛ ۳۳ : ۹

30. عبرانیان ۱۲ : ۱۶

31. پیدایش ۳۲ : ۳۱

32. عبرانیان ۱۲ : ۱۰

33. یهودا ۴

فصل نهم

یک قلب تازه

1. اعتراف ایمان وست مینیستر، باب ۱۰، اعتراف باپتیست لندن ۱۶۸۹، باب ۱۰.

2. لاتین: دوباره زاییدن

3. یوحنا ۳ : ۳، ۶ - ۷؛ یونانی: *gennáo ánothen*

4. اول پطرس ۱ : ۳، ۲۳؛ یونانی: *anagennáo*

5. رومیان ۶ : ۴؛ افسسیان ۲ : ۴ - ۵

6. دوم قرنتیان ۵ : ۱۷

7. چیزی که مربوط به وجود، ماهیت یا هستی یک شخص یا یک چیز می شود.

8. رومیان ۱ : ۱۸ - ۳۲

9. اشعیا ۵۳ : ۲

10. اول قرنتیان ۲ : ۱۴

11. رومیان ۱ : ۲۲

12. لوقا ۱۸ : ۲۷

13. ایوب ۱۵ : ۱۶ ؛ مزامیر ۵۱ : ۵۰
14. مزامیر ۳۴ : ۸ ؛ اشعیا ۵۵ : ۱ - ۲
15. اشعیا ۶۵ : ۲ ؛ رومیان ۱۰ : ۲۱
16. افسسیان ۲ : ۱ - ۳
17. رومیان ۶ : ۵ ؛ افسسیان ۲ : ۴
18. متی ۵ : ۶ ؛ افسسیان ۴ : ۲۴
19. رومیان ۶ : ۲۱
20. دوم قرنتیان ۵ : ۱۷
21. اول قرنتیان ۲ : ۱ - ۲
22. "دست خداوند بر من فرود آمده، مرا در روح خداوند بیرون برد و در وسط یک وادی گذاشت که پر از استخوان بود. و مرا به هر سو در میان استخوانها گردانید و اینک شمار آنها بر زمین وادی بی نهایت زیاد بود و بسیار خشک بودند. مرا گفت: "ای پسر انسان، آیا ممکن است این استخوانها زنده شوند؟"
- پاسخ دادم: "ای خداوندگار یهوه، تو خود می دانی!" (حزقیال ۳۷ : ۱ - ۳)
23. رومیان ۱ : ۱۶
24. حزقیال ۳۷ : ۱ - ۱۰
25. حزقیال ۳۷ : ۳ ؛ یوحنا ۳ : ۸
26. حزقیال ۳۷ : ۴
27. رومیان ۱ : ۱۶

فصل دهم

روح مؤثر

1. متی ۲۵ : ۲۴، افسسیان ۴ : ۱
2. فیلیپیان ۱ : ۶
3. حزقیال ۳۶ : ۲۶
4. حزقیال ۳۶ : ۲۶
5. حزقیال ۳۶ : ۲۶
6. حزقیال ۳۶ : ۲۷
7. رومیان ۱ : ۱۸، ۱ : ۳۰، ۸ : ۷، افسسیان ۲ : ۱
8. رومیان ۵ : ۶، ۷ : ۲۴، ۸ : ۷
9. افسسیان ۲ : ۱۲
10. متی ۱۹ : ۲۶، مرقس ۱۰ : ۲۷، لوقا ۱۸ : ۲۷
11. ارمیا ۳۳ : ۹، افسسیان ۱ : ۶
12. پیدایش ۱ : ۱-۲، ایوب ۱۲ : ۱۰، ۳۴ : ۱۴-۱۵، مزامیر ۱۰۴ : ۲۷-۳۰، یوحنا ۱ : ۲-۳، کولسیان ۱ : ۱۷، عبرانیان ۱ : ۳
13. اول تیموثائوس ۶ : ۱۳
14. ایوب ۳۴ : ۱۴-۱۵
15. غلاطیان ۳ : ۳
16. رومیان ۱ : ۱۷
17. عبری : *asah*.
18. مزامیر ۱ : ۲، اول یوحنا ۵ : ۳
19. دوم تواریخ ۲۴ : ۲، ۱۷-۱۸
20. من برای اولین بار این حقیقت را در گفتگویی با کشیش چارلز لیستر از کلیسای کوچک جاده لیک در کیرکز وایل، میسوری شنیدم.
21. جوزف هارت، "بیا، ای گناهکار، مسکین و نیازمند"، بند ۱.

فصل یازدهم

جلال عهد تازه

1. دوم قرتیان ۵: ۲۱؛ افسسیان ۲: ۵-۶
2. دوم قرتیان ۱۳: ۵
3. اول قرتیان ۲: ۹؛ افسسیان ۳: ۲۰
4. هوشع ۱: ۲
5. رومیان ۹: ۶
6. عبرانیان ۳: ۱۶-۱۹
7. اصطلاح کلیسای مُعترف، اشاره به همه کسانی است که ایمانشان را به عیسی مسیح اعتراف می کنند و خود را مسیحی می دانند. کلیسای مُعترف و کلیسای حقیقی عیسی مسیح، یکسان نیستند.
8. متی ۱۳: ۲۴-۳۰، ۳۶-۴۳
9. احکام ده گانه برگرفته از کلمه یونانی *dekalogos* است (Deka [ده] + logos [کلمه]). بنابراین، احکام ده گانه غالباً نشاندهنده "ده کلمه" است.
10. رومیان ۳: ۱-۲
11. خروج ۳۲: ۱-۵
12. خروج ۲۰: ۳-۶
13. خروج ۳۲: ۱۹
14. تثنیه ۳۰: ۱۵، ۱۹؛ رومیان ۷: ۹-۱۰
15. رومیان ۸: ۳
16. رومیان ۷: ۹-۱۰
17. حزقیال ۳۶: ۲۶
18. عبرانیان ۳: ۵
19. عبرانیان ۹: ۹؛ ۱۰: ۴
20. رومیان ۸: ۳
21. عبرانیان ۸: ۶
22. عبرانیان ۳: ۱-۳
23. حزقیال ۳۶: ۲۶-۲۷

فصل دوازدهم

بنای قوم جدید

1. زکریا ۸: ۸؛ یوحنا ۴: ۲۳
2. اشعیا ۱: ۳
3. ملاکی ۱: ۶
4. نحمیا ۹: ۲۶
5. افسسیان ۱: ۱۱
6. متی ۱۹: ۲۶؛ مرقس ۱۰: ۲۷؛ لوقا ۱۸: ۲۷
7. پیدایش ۱: ۲
8. اول پطرس ۲: ۹
9. اول قرنتیان ۲: ۱۴؛ ۳: ۳
10. پیدایش ۵: ۳؛ یوحنا ۸: ۳۳-۳۴؛ افسسیان ۲: ۳
11. لوقا ۳: ۷-۸؛ رومیان ۹: ۶-۸
12. کولسیان ۳: ۱۱؛ مکاشفه ۵: ۹
13. پیدایش ۱۵: ۶؛ رومیان ۴: ۳، ۱۶؛ غلاطیان ۳: ۶؛ یعقوب ۲: ۲۳
14. "زیرا همه وعده های خدا در مسیح "آری" است و به همین جهت در اوست که ما "آمین" را بر زبان می آوریم، تا خدا جلال یابد. (دوم قرنتیان ۱: ۲۰)" زیرا به شما می گویم که مسیح برای نشان دادن امانت خدا، خدمتگزار یهودیان شد تا بر وعده هایی که به پدران داده شده بود، مهر تأیید زند، و تا قومهای غیریهود، خدا را به سبب رحمتش تمجید کنند. چنانکه نوشته شده است: "از این رو، تو را در میان قومها اقرار خواهم کرد، و در وصف نام تو خواهم سرایید." باز می گوید: "ای قومها با قوم او شادمان باشید!" و نیز می گوید: "ای همه قومها، خداوند را بستایید! باشد که تمامی ملتها، تمجیدش کنند!" و اشعیا نیز می گوید: "ریشه یسا پدیدار خواهد شد، هم او که برای حکمرانی بر قومها بر خواهد خاست؛ به اوست که قومها امید خواهند بست." (رومیان ۱۵: ۸-۱۲).
15. رومیان ۶: ۴
16. دوم قرنتیان ۴: ۶
17. دوم قرنتیان ۵: ۱۷
18. متی ۷: ۲۱-۲۳؛ یعقوب ۲: ۱۸-۱۹

19. این تصویر از کشیش چارلز لیتر از کلیسای کوچک جاده لیک (دریاچه) در کیرکزوایل، میسوری است.

20. اول قرن‌تیاں ۵ : ۱ ؛ افسسیان ۵ : ۱۲

21. متی ۷ : ۱۵ ؛ ۱۳ : ۲۴ - ۳۰ ، ۳۶ - ۴۳

22. دوم قرن‌تیاں ۱۱ : ۲

23. دوم قرن‌تیاں ۱۳ : ۵

24. یوحنا ۶ : ۲۶ ، ۳۵

25. عبرانیان ۵ : ۱۴ ؛ اول پطرس ۲ : ۲

26. یوحنا ۱۷ : ۳

27. متی ۱۸ : ۱۵ - ۲۰ ؛ اول قرن‌تیاں ۵ : ۱ - ۵ ؛ دوم تسالونیکیان ۳ : ۶ ، ۱۴

28. متی ۷ : ۱ - ۵ ، ۱۵ - ۲۰ ؛ اول قرن‌تیاں ۵ : ۱۳

29. اول قرن‌تیاں ۶ : ۳

30. اول قرن‌تیاں ۵ : ۶

31. رومیان ۲ : ۲۴

32. فیلیپیان ۲ : ۱۵

فصل سیزدهم

شناخت قطعی مسیحیان درباره خدا

1. اشعیا ۶ : ۱۰

2. ارمیا ۴ : ۲۲ ؛ ۱۰ : ۱۴

3. ارمیا ۴ : ۲۲

4. اشعیا ۶ : ۱۰ ؛ ۳۰ : ۹

5. حزقیال ۳ : ۷

6. رومیان ۱ : ۱۸

7. اشعیا ۵ : ۱۳ ؛ هوشع ۴ : ۶

8. "آمین، آمین، به شما می گویم، زمانی فرامی رسد، بلکه هم اکنون است، که مردگان صدای پسر خدا را می شنوند و کسانی که به گوش گیرند، زنده

خواهند شد." (یوحنا ۵: ۲۵)

9. اشعیا ۹: ۲؛ متی ۴: ۱۵-۱۶

10. اشعیا ۱۱: ۹؛ حبقوق ۲: ۱۴

11. ملاکی ۱: ۱۱

12. حزقیال ۳۶: ۲۶

13. ارمیا ۳۱: ۳۳-۳۴

14. یوحنا ۱: ۹

15. یوحنا ۱: ۱۸

16. یوحنا ۱۴: ۹؛ کولسیان ۱: ۱۵؛ عبرانیان ۱: ۱-۳

17. زکریا ۳: ۹

18. زکریا ۱۳: ۱

19. ارمیا ۳۱: ۳۴

20. هوشع ۲: ۱۹-۲۰

21. عبرانیان ۷: ۲۷؛ ۹: ۱۲؛ ۱۰: ۱۰

22. یوحنا ۱: ۲۹

23. متی ۲۶: ۲۸

24. اول قرننتیان ۱: ۳۰

25. رومیان ۵: ۱۱

26. افسسیان ۲: ۱۴

27. اشعیا ۱۱: ۹؛ ارمیا ۳۱: ۳۴؛ حبقوق ۲: ۱۴

28. اعمال ۲: ۱۶-۲۱

29. متی ۱۳: ۱۹؛ یعقوب ۱: ۲۱

30. اول یوحنا ۲: ۸

31. "اما شما مسیحی از آن قدّوس یافته اید و همگی دارای معرفت هستید." (اول یوحنا ۲: ۲۰). احتمالاً مسیحی که همه ایمانداران دریافت می کنند، اشاره

به عمل تولد تازه و سکونت روح خدا در قلب ایماندار است.

32. اول یوحنا ۲: ۲۷

33. افسسیان ۴: ۱۱-۱۲

34. هوشع ۶: ۲-۳؛ فیلیپیان ۲: ۱۲؛ دوم تیموتائوس ۲: ۱۵

35. دوم پطرس ۱: ۸؛ ۳: ۱۸

36. یوحنا ۱۷: ۳

37. میکاه ۶: ۸

38. متی ۲۵: ۳۱-۳۳، ۴۱

39. فیلیپیان ۱: ۶

فصل چهاردهم

قلب و طریق قوم خدا

1. غلاطیان ۴: ۴

2. تثنیه ۲۶: ۱۸

3. امثال ۳: ۱۴-۱۵

4. مزامیر ۳۴: ۸

5. مزامیر ۱۶: ۱۱

6. مزامیر ۸۴: ۱۰

7. "گوسفندانی دیگر نیز دارم که از این آغل نیستند. آنها را نیز بیاد بیاورم و آنها نیز به صدای من گوش فرا خواهند داد. آنگاه یک گله خواهند شد با یک

شبان." (یوحنا ۱۰: ۱۶) "بیش از این در جهان نمی مانم، اما آنها هنوز در جهانند؛ من نزد تو می آیم. ای پدرِ قدّوس، آنان را به قدرت نام خود که به من

بخشیده ای حفظ کن، تا یک باشند، چنانکه ما هستیم." (یوحنا ۱۷: ۱۱) "تا همه یک باشند، همان گونه که تو ای پدر در من هستی و من در تو. چنان

کن که آنها نیز در ما باشند، تا جهان ایمان آورد که تو مرا فرستاده ای." (یوحنا ۱۷: ۲۱).

8. اول قرنتیان ۱: ۱۰-۱۲؛ ۱۱: ۱۸؛ فیلیپیان ۲: ۴

9. اعمال ۱۵: ۳۷-۴۰

10. یوحنا ۱۳: ۳۵؛ اول یوحنا ۲: ۹-۱۱؛ ۴: ۷-۱۲

11. ارمیا ۳۲: ۳۸-۳۹

12. یوحنا ۱۷ : ۱۱
13. متی ۱۳ : ۲۴ - ۳۰، ۳۶ - ۴۳؛ ۲۵ : ۳۱ - ۳۳؛ ۷ : ۱۵؛ اعمال ۲۰ : ۲۹ - ۳۰
14. اول قرنتیان ۱۱ : ۱۹
15. اول تیموتائوس ۱ : ۱۹ - ۲۰
16. عبرانیان ۱۲ : ۱۵
17. متی ۱۸ : ۱۵ - ۱۸
18. عبرانیان ۱۲ : ۱۵ - ۱۶
19. ملاکی ۳ : ۲ - ۳
20. اول سموئیل ۴ : ۲۱
21. مزامیر ۳۲ : ۹
22. اشعیا ۵۳ : ۶
23. "ما پیش از آمدن ایمان، تحت مراقبت شریعت به سر می بردیم و تا ظهور ایمان در بند نگاه داشته می شدیم. پس شریعت مربی ما شد تا زمانی که مسیح بیاید و به وسیله ایمان پارسا شمرده شویم. اما اکنون که ایمان آمده، دیگر زیر دست آن مربی نیستیم. زیرا در مسیح عیسی، شما همه به واسطه ایمان، پسران خدایید." (غلاطیان ۳ : ۲۳ - ۲۶)
24. مزامیر ۲۳ : ۳؛ متی ۵ : ۶
25. حزقیال ۳۶ : ۲۶ - ۲۷
26. ارمیا ۳۱ : ۲۴؛ ۳۲ : ۳۹
27. اشعیا ۳۵ : ۸ - ۹
28. اشعیا ۳۰ : ۲۰ - ۲۱
29. اشعیا ۴۲ : ۱۶
30. رومیان ۸ : ۲۹ - ۳۰؛ افسسیان ۱ : ۴ - ۵؛ ۲ : ۱۰
31. حزقیال ۳۷ : ۱ - ۱۴؛ یوحنا ۳ : ۳ - ۸؛ رومیان ۱ : ۱۶؛ غلاطیان ۴ : ۴ - ۵
32. یوحنا ۱ : ۱۲؛ ۶ : ۴۵
33. غلاطیان ۴ : ۶
34. متی ۷ : ۱۳ - ۱۴؛ اعمال ۸ : ۱۴؛ ۱۵؛ ۱۶؛ ۱۳؛ افسسیان ۱ : ۱۸ - ۱۹؛ ۳ : ۲۰؛ ۱۶؛ ۴ : ۳۰؛ ۶ : ۱۰؛ کولسیان ۱ : ۲۹؛ اول تسالونیکیان ۱ : ۵؛ دوم تسالونیکیان ۲ : ۱۳؛ اول پطرس ۱ : ۲

35. عبرانیان ۱۲: ۵-۱۱
36. فیلیپیان ۱: ۶
37. اعمال ۹: ۲، ۱۹: ۹، ۲۳: ۲۴، ۱۴: ۲۲
38. اعمال ۱۸: ۲۵، ۲۶: دوم پطرس ۲: ۲، ۲۱
39. متی ۱۶: ۲۴؛ یوحنا ۱۰: ۲۷؛ اول قرنتیان ۱: ۱؛ اول تسالونیکیان ۱: ۶؛ رومیان ۸: ۲۹؛ دوم قرنتیان ۱۰: ۵؛ فیلیپیان ۳: ۱۰
40. افسسیان ۲: ۸-۹
41. افسسیان ۲: ۱۰
42. رومیان ۶: ۴
43. عبرانیان ۱۲: ۵-۱۱
44. فیلیپیان ۱: ۶
45. اعمال ۴: ۱۲
46. رومیان ۱۰: ۹
47. یوحنا ۱۷: ۲۰؛ دوم تیموتائوس ۳: ۱۵-۱۷
48. عبرانیان ۱۲: ۱۴؛ یعقوب ۱: ۲۷
49. اول قرنتیان ۱۱: ۱؛ غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳؛ افسسیان ۵: ۱
50. متی ۲۲: ۳۷-۴۰؛ مرقس ۱۲: ۳۰؛ لوقا ۱۰: ۲۷
51. متی ۵: ۴؛ غلاطیان ۵: ۱۷؛ اول یوحنا ۱: ۸-۱۰
52. اول تسالونیکیان ۱: ۹-۱۰؛ عبرانیان ۱۱: ۱۰
53. ارمیا ۳۲: ۳۸-۳۹
54. دوم قرنتیان ۱۳: ۵
55. مزامیر ۱۱۱: ۱۰؛ امثال ۱: ۷، ۹: ۱۰، ۱۵: ۳۳
56. امثال ۳: ۷، ۸: ۱۳، ۱۶: ۶، ۲۳: ۱۷
57. تثنیه ۶: ۱۳، ۱۰: ۱۲؛ اول سموئیل ۱۲: ۲۴؛ دوم تواریخ ۱۹: ۹
58. لاویان ۲۵: ۱۷؛ دوم تواریخ ۱۹: ۷
59. امثال ۱۴: ۲۷
60. عبری: *yir'ah*

61. خروج ۲۴: ۱۷؛ تثنيه ۴: ۲۴؛ ۹: ۳؛ اشعيا ۲۹: ۶؛ ۳۰: ۲۷، ۳۰: ۳۳؛ ۱۴؛ عبرانيان ۱۲: ۲۹
62. مزامير ۹۷: ۵؛ اشعيا ۵۰: ۲؛ ميکاه ۱: ۴؛ ناحوم ۱: ۴
63. مزامير ۷۶: ۷
64. اشعيا ۳۳: ۱۴
65. هوشع ۱۰: ۸؛ مکاشفه ۶: ۱۶
66. فيليپيان ۲: ۱۲-۱۳
67. افسسيان ۵: ۳-۷
68. دوم قرنيتيان ۵: ۹-۱۰
69. دوم قرنيتيان ۵: ۱۱
70. متی ۹: ۶؛ اول تیموتائوس ۶: ۱۵-۱۶
71. افسسيان ۲: ۱۸؛ ۳: ۱۲؛ عبرانيان ۴: ۱۶. "اما خداوند در معبد مقدس خويش است، پس تمامی زمين به حضور وی خاموش باشد." (حقوق ۲: ۲۰).
- "به دهان خويش شتاب مکن، و دلت عجولانه سخنی در پيشگاه خدا نگويد. زیرا خدا در آسمان است و تو بر زمينی. پس سخنانت اندک باشد." (جامعه ۵: ۲).
72. عبرانيان ۲: ۱۱
73. در ارميا ۳۲: ۴۰، خدا اعلام می کند: "و عهد جاودانی با ايشان خواهم بست که هرگز از نیکویی کردن به ايشان بازنايستم. و ترس خود را در دل ايشان خواهم نهاد تا از من روی برنتابند." اگرچه شخص ایماندار می تواند و باید ترس خداوند را داشته باشد، اما این یک هدیه از جانب خداست که در لحظه تولد تازه در قلبها کاشته می شود.
74. ملاکی ۳: ۱۶
75. امثال ۱۴: ۲۶
76. تثنيه ۶: ۶-۹
77. ارميا ۳۲: ۳۸-۳۹
78. روميان ۸: ۳۰؛ اول قرنيتيان ۱۵: ۵۱-۵۲؛ افسسيان ۱: ۱۴؛ ۴: ۳۰؛ فيليپيان ۳: ۱۹-۲۰
79. باید توجه کنید که اشتغال به پرورش کامل استعدادهای خود نیازمند آن است که خدا از مرکز همه چیز برداشته شده و یک خدای خادمی شود که وجودش برای پیشرفت و ارتقاء انسان می باشد.
80. جورج وایتفیلد، یادداشت‌های جورج وایتفیلد (لندن: پرچم حقیقت، ۱۹۶۰)، ۴۷۰.
81. متی ۷: ۲۱

82. متی ۷: ۱۶، ۲۰

83. دوم قرتیان ۱۳ : ۵؛ دوم پطرس ۱ : ۱۰

84. عبرانیان ۱۲ : ۱۴

85. عاموس ۸ : ۱۱

86. حزقیال ۲۲ : ۳۰

87. اشعیا ۶۲ : ۶-۷؛ همچنین به حزقیال ۳۶ : ۳۷-۳۸ مراجعه کنید.

88. دوم قرتیان ۱۰ : ۳-۵

فصل پانزدهم

عهد ابدی

1. "من که خداوند هستم، تغییر نمی کنم؛ از همین روست که شما، ای فرزندان یعقوب، هلاک نشده اید." (ملاکی ۳ : ۶). "چون عیسی شراب را چشید،

گفت: "به انجام رسید." (یوحنا ۱۹ : ۳۰).

2. اول یوحنا ۴ : ۱۰

3. یوحنا ۳ : ۱۹-۲۰

4. رومیان ۵ : ۶

5. اول یوحنا ۳ : ۲۰؛ مکاشفه ۱۲ : ۱۰

6. دوم پطرس ۱ : ۱۹؛ مکاشفه ۲۲ : ۱۶؛ همچنین به ملاکی ۴ : ۲؛ لوقا ۱ : ۷۶-۷۹ مراجعه کنید.

7. اول قرتیان ۱ : ۳۰

8. فیلیپیان ۳ : ۸-۹

9. یوحنا ۳ : ۳۰

10. متی ۱۹ : ۲۴؛ مرقس ۱۰ : ۲۵؛ لوقا ۱۸ : ۲۵

11. عبرانیان : *olam*

12. مَتیو هنری، تفسیر مَتیو هنری از کل کتاب مقدس (London: Fleming H. Revell, n.d.). ۴ : ۱۱۶.

13. اشعیا ۲ : ۲؛ هوشع ۳ : ۵؛ متی ۵ : ۱۷؛ ۱۱ : ۱۳؛ اعمال ۲۴ : ۱۴؛ ۲۸ : ۲۳؛ رومیان ۳ : ۲۱؛ عبرانیان ۱ : ۲؛ دوم پطرس ۳ : ۳

14. افسسیان ۱ : ۱۰

15. رومیان ۸: ۲۳؛ افسسیان ۱: ۱۴؛ ۴: ۳۰؛ فیلیپیان ۳: ۲۰-۲۱؛ اول تسالونیکیان ۱: ۱۰؛ مکاشفه ۲۱: ۱
16. ارمیا ۳۳: ۲۵-۲۶
17. اشعیا ۴۹: ۱۴-۱۶
18. اشعیا ۶۴: ۶
19. افسسیان ۲: ۸-۹
20. اول پادشاهان ۲: ۱۰؛ اعمال ۲: ۲۹؛ ۱۳: ۳۶. سلسله داوود تا زمان آمدن مسیح بسیار تنزل یافته بود و به عنوان "زمین خشک" (اشعیا ۵۳: ۲) یا کُنده درختی افتاده (اشعیا ۱۱: ۱) نام برده می شد
21. اشعیا ۴: ۲؛ ۱۱: ۱؛ ارمیا ۲۳: ۵؛ ۳۳: ۱۵؛ زکریا ۳: ۸؛ ۶: ۱۲.
22. "خاندان و پادشاهی تو تا ابد نزد من پایدار خواهد بود و تخت سلطنتت جاودانه خواهد ماند." (دوم سموئیل ۷: ۱۶). "که سلسله او تا به ابد پابرجا خواهد ماند و تخت او در حضور من همچو خورشید؛ همچون ماه جاودانه استوار خواهد بود، چون شاهی امین در آسمان." (مزامیر ۸۹: ۳۶-۳۷). "حکومت و جلال و پادشاهی به او داده شد، تا تمامی قومها و ملتها و زبانها او را خدمت کنند. حکومت او حکومتی است جاودانه و بی زوال، و پادشاهی او زایل نخواهد شد." (دانیال ۷: ۱۴).
23. رومیان ۱: ۳؛ ۵: ۶؛ غلاطیان ۴: ۴؛ افسسیان ۲: ۱۲
24. اشعیا ۵۳: ۵
25. متی ۱۶: ۲۱؛ یوحنا ۲: ۱۹-۲۱؛ اعمال ۲: ۲۴؛ اول قرنتیان ۱۵: ۴
26. مرقس ۱۶: ۱۹؛ عبرانیان ۱: ۳؛ ۱۰: ۱۲؛ ۱۲: ۲
27. اعمال ۱۵: ۱۶-۱۷
28. افسسیان ۱: ۷-۸
29. یعقوب ۵: ۱۷
30. اول سموئیل ۲۱: ۲-۱۰؛ ۲۲: ۹-۱۹
31. دوم سموئیل ۱۱: ۲-۵، ۱۴-۱۷؛ ۱۲: ۱۵-۱۸
32. دوم سموئیل ۲۴: ۲-۱۷
33. ملاکی ۳: ۶
34. رومیان ۶: ۱
35. یعقوب ۳: ۲
36. عبرانیان ۱۰: ۳۹

37. اعتراف ایمان وستمینیستر و اعتراف تعمیدی لندن ۱۶۸۹ درباره ایمان، فصل ۱۷، "بردباری مقدسین". بخشی از یادداشتهای داخل پرانتز از پیتر مَسْتَرز، کشیش خیمه متروپولیتن در لندن است.

38. دوم قرننیاں ۵ : ۱۷

39. "آن که از خدا مولود شده است گناه نمی کند، زیرا سرشت خدا در او می ماند؛ پس او نمی تواند در گناه زندگی کند، چرا که از خدا مولود شده است."

(اول یوحنا ۳ : ۹)

40. اعداد ۱۱ : ۳۳

41. اشعیا ۵۵ : ۶-۱۳، ۵۷ : ۱۶-۱۹، یوحنا ۱۶ : ۸، عبرانیان ۴ : ۱۵-۱۶

42. لوقا ۱۹ : ۱۰، ۱۵ : ۴-۸، ۷-۱۰، رومیان ۵ : ۸-۱۰، اول یوحنا ۴ : ۹-۱۰

43. عبرانیان ۱۲ : ۱۰

44. فیلیپیان ۱ : ۶

45. ارمیا ۳۱ : ۳۳، حزقیال ۳۶ : ۲۸

46. دوم قرننیاں ۵ : ۱۷

47. یعقوب ۳ : ۲

48. "وای بر شما که در صهیون آسوده خیالید، و بر شما که در کوهستان سامره احساس امنیت می کنید" (عاموس ۶ : ۱)

49. دوم پطرس ۱ : ۱۰، دوم قرننیاں ۱۳ : ۵، دوم پطرس ۱ : ۱۰

50. اول یوحنا ۳ : ۱۹-۲۰

51. حزقیال ۳۶ : ۲۶

52. حزقیال ۳۶ : ۲۷

53. ارمیا ۳۱ : ۳۳، ۳۲ : ۴۰

54. ارمیا ۳۱ : ۳۳، ۳۲ : ۳۸، حزقیال ۳۶ : ۲۸

فصل شانزدهم

نیکویی خدا به قومش

1. رومیان ۶ : ۴
2. وقتی خدا با استفاده از خصوصیات انسانی صحبت می کند، او مانند انسان صحبت می کند. به عنوان مثال، خدا قادر مطلق است و خسته نمی شود.
اما برای تأکید بر گناهان قومش می گوید که گناهانشان او را خسته کرده است.
3. مزامیر ۹۵ : ۱۰
4. حزقیال ۶ : ۹
5. اشعیا ۴۳ : ۲۲ - ۲۴
6. خروج ۱۹ : ۵؛ تثنیه ۴ : ۲۰
7. تثنیه ۷ : ۶
8. اشعیا ۱ : ۱۴
9. رومیان ۸ : ۳۱
10. یعقوب ۱ : ۵
11. افسسیان ۲ : ۱۰
12. جسم زُخت، سنگ یا چوب در شکل طبیعی خود که باید با ابزار هنرمند شکل بگیرد.
13. پیدایش ۱۸ : ۱۴؛ ارمیا ۳۲ : ۱۷
14. افسسیان ۱ : ۱۱
15. اشعیا ۴۶ : ۹ - ۱۰
16. حزقیال ۳۶ : ۲۴
17. امثال ۲۱ : ۱؛ ارمیا ۱۸ : ۷ - ۱۰
18. عبرانیان ۸ : ۶
19. رومیان ۸ : ۲۹؛ عبرانیان ۲ : ۱۱ - ۱۲
20. عبرانیان ۲ : ۱۲؛ ۱۰ : ۲
21. کلمه تأدیپ از کلمه یونانی *paideúo* ترجمه شده که نشاندهنده تربیت، هدایت و ادب کردن است. کلمه تازیانه زدن، از کلمه یونانی *mastigóo* ترجمه شده که به معنای "با تازیانه زدن یا تنبیه کردن" است. شدت این تنبیه در متی ۱۰ : ۱۷، ۲۰ : ۱۹ و ۲۳ : ۳۴ نمایان شده است. دونالد گوتتری می

نویسد: "ادب کردن مترادف با رابطهٔ فرزندی است." نامه به عبرانیان: مقدمه و تفسیر، تفسیرهای عهدجدید تیندل (Grand Rapids: Eerdmans, 1983)، ۲۵۳.

۲۵۳، (1983).

22. امثال ۱۳ : ۲۴

23. ارمیا ۳۲ : ۴۱

24. پیدایش ۱ : ۳-۳۱؛ عبرانیان ۱ : ۳؛ ۱۱ : ۳

25. افسسیان ۱ : ۱۱؛ فیلیپیان ۱ : ۶

26. دوم تیموتائوس ۳ : ۵؛ عبرانیان ۱۲ : ۱۴

27. متی ۲۶ : ۷

28. فیلیپیان ۱ : ۶

Reformation Heritage Books

Gran Rapids, Michigan

دعوت انجیل و تبدیل واقعی

۲۰۱۳ پُل وَاشر

تمامی حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب نمی تواند به هر شکلی، بدون اجازه کتبی مورد استفاده قرار گرفته یا منتشر شود، مگر به عنوان نقل قولهای کوتاهی که در مقالات مهم و نشریه ها مطرح می شود. تقاضای خود را برای ناشر به آدرس زیر بفرستید:

Reformation Heritage Books

2965 Leonard St. NE

Grand Rapids, MI 49525

616-977-0889 / Fax 616-285-3246

e-mail: orders@heritagebooks.org

website: www.heritagebooks.org

Printed in the United States of America

14 15 16 17 18 19/10 9 8 7 6 5 4 3 2

آیات فارسی از کتاب مقدس هزاره نو می باشد

Library of Congress Cataloging-in-Publication Data

Washer, Paul, 1961-

The gospel call and true conversion / Paul Washer.

pages cm. — (Recovering the gospel)

Includes bibliographical references.

ISBN 978-1-60178-236-6 (pbk. : alk. paper) 1. Conversion—Christianity. I. Title.

BV4916.3.W37 2013

248.2'4—dc23

2013011095

برای دریافت ادبیات اصلاح شده بیشتر، فهرست کتابهای رایگان را از Reformation Heritage Books در آدرس بالا درخواست کنید.

RECOVERING THE
GOSPEL

THE GOSPEL CALL & TRUE CONVERSION

Paul Washer

Print: Kabul, Afghanistan ♦ June, 2020